



ابوبکر ابن ابی قحافه از دیدگاه پیروانش

مرتضی امینی و محمد امینی

تلفن تماس محمد امینی: 09353395747

تلفن تماس محمد امینی: 09353395747

بخش برای اولین بار در: www.Sonnat.net

جامعترین سایت شیعی جهان به هفت زبان در باب مطاعن خلفا

تقدیم به:

چکیده خلقت، رسول بشارت، محمد مصطفی «صلی الله علیه وآله و سلم»
و امام رستگاران عالم، مولا امیرالمومنین علی «علیه السلام» و مادر دو
عالم صدیقه طاهره، فاطمة زهرا «سلام الله علیها» و کریم اهل بیت امام
حسن مجتبی «علیه السلام» امامی که حلم حکیمانه اش، حق را آشکار،
باطل را رسوا و از بیهوده ریخته شدن خون مسلمانان جلوگیری نمود.
و سالار شهیدان حضرت امام حسین «علیه السلام».

و تقدیم به:

به روح مطهر ولی نعمتman، مولا علی بن موسی الرضا «علیه السلام»

و تقدیم به:

سالله پاکش، و به خصوص یگانه منجی عالم بشریت حضرت ولی عصر
«ارواحاله الفداء».

پناهنده گان درگاه آستان علی بن موسی الرضا «علیه السلام»

مرتضی امینی و محمد امینی

نام ابوبکر

عبدالله بن عثمان تیمی نام اصلی او ابوبکر است که اهل سنت، او را خلیفه اول بعد از پیامبر اکرم می‌دانند. پدرش ابوقحافه عثمان و مادرش ام‌الخیر سلمی نام داشت. ابوبکر در سال 571 یا 572 میلادی حدود سه سال پس از عام الفیل در مکه و در میان قبیله تیم بن مره، یکی از طوایف قریش، به دنیا آمد. ابوقحافه پدر ابوبکر و پسرانش، از بردگان عبدالله بن جدعان و از تبار حبشی بودند و هنگامی که ابوبکر از بردگی آزاد شد نام او را عتیق گذاشتند.^۱

عبدالله بن جدعان صاحب بزرگترین کانون جهت تولید اطفال و کودکان «موسسه زنا» بود. او مالک ده‌ها کنیزی بود که آنان را به مردان عرضه می‌کرد که از آنان حامله می‌شدند سپس کودکان را به پدران یا به بیگانگان می‌فروخت.^۲

شمایل ظاهری ابوبکر

در مورد شمایل ظاهری ابوبکر مسعودی در کتاب خود گفته است: او فردی دراز قد و سیاه چهره بود.

^۱ - الطبقات ج 3 ص 170

^۲ - مختصر تاریخ دمشق ابن منظور ج 5 ص 254 المعارف ابن قتیبه ص 576 مروج الذهب مسعودی ج 2 ص 282

شغل ابوبکر

ابوبکر یزاز بود و عثمان و عبدالرحمن بن عوف نیز همین حرفه را داشتند. و عمر دلال بود که بین فروشنده و خریدار در حرکت بود. و ابو عبیده ی جراح در مدینه قبر می کند.^۱

^۱ - تاریخ طبری ج ۲ ص ۴۵۲

اسلام ابوبکر

علمای اهل سنت در کتب خود نقل کرده اند که ابوبکر بر اساس نصیحت کاهنی که در شام به او خبر داده بود پیامبری ظهور خواهد کرد اسلام آورده است.^۱

طبری در تاریخ خود بسندش از محمد بن سعد بن ابی وقاص نقل کرده که گوید: به پدرم گفتم: آیا ابوبکر نخستین کسی بود که از میان شماها اسلام را اختیار کرد؟ وی در پاسخ من گفت: "لا و لقد أسلم قبله اکثر من خمسين رجلا..."^۲ نه! و براستی قبل از او بیش از پنجاه نفر مرد مسلمان شده بودند.

ابن کثیر از ابی جریر بسندش از محمد بن سعد بن ابی وقاص روایت کرده که گوید: "قلت لأبي: أكان أبوبكر أولكم اسلامًا؟ قال: لا و لقد أسلم قبله أكثر من خمسين و لكن كان أفضلنا اسلامًا."

یعنی به پدرم «سعد بن ابی وقاص» گفتم: آیا ابو بکر در میان شما نخستین مسلمان بود؟ گفت: نه، بلکه قبل از او بیش از پنجاه نفر مسلمان شدند، ولی ابو بکر برترین ماها بود از نظر اسلام...^۳

علمای اهل سنت در کتب خود این نکته را نیز نوشته اند که ابوبکر سالها پس از بعثت اسلام آورده است. و اسلام آوردن او بعد از اسلام آوردن

^۱ - البدایه و النهایه ج ۳ ص ۲۹ و ۳۰ السیره النبویه ابن کثیر ج ۱ ص ۴۳۹

^۲ - تاریخ طبری ج ۲ ص ۶۰

^۳ - السیره النبویه ج ۱ ص ۴۳۶

حداقل 50 نفر بوده است. یعنی دقیقاً بعد از واقعه اسراء و معراج که بنا بر روایت واقدی یک سال و نیم قبل از هجرت اتفاق افتاده است. و برخی هم نوشته اند او زمانی ایمان آورد که حضرت علی 21 سال داشتند. یعنی یک سال و نیم قبل از هجرت. و یا گفته اند که او هفت سال پس از بعثت رسول خدا اسلام آورد.^۱

کسانی که قبل از ابوبکر ایمان آوردند

و اولین مسلمانان: جعفر و همسر او أسماء بنت عمیس و عقیل^۲ و عبیده بن الحارث^۳ می باشند، سپس زید ابن حارثه^۴ و مصعب بن عمیر^۵ و بلال و زبیر بن العوام و خالد بن سعید بن العاص و همسر او امینه بنت خلف بن أسعد^۶ و حاطب بن عمرو بن عبد شمس بن عبدود^۷ و عتبه بن غزوان^۸ غزوان^۹ و عبیده بن الحارث بن المطلب^{۱۰} و أبوحذیفه مهشم بن عتبه بن ربیع۱۰ و عتبه بن مسعود برادر عبدالله بن مسعود^{۱۱} و خالد و عامر و

^۱ - سیره حلبی ج ۱ ص 273 البدایه و النهایه ج 3 ص 28 تاریخ طبری ج 2 ص 60 مجمع الزوائد ج 1 ص 76 الاستغانه ج 2

ص 31 عثمانیه ص 286 شرح نهج البلاغه ج 13 ص 224

^۲ - عیون الأثر ج 1 ص 128

^۳ - سیر أعلام النبلاء ج ۱ ص 144 تاریخ یعقوبی ج ۲ ص 27

^۴ - سیر أعلام النبلاء ج ۱ ص 144

^۵ - تاریخ یعقوبی ج ۲ ص 232

^۶ - عیون الأثر ج ۱ ص 129

^۷ - تاریخ یعقوبی ج ۲ ص 22

^۸ - سیر أعلام النبلاء ج ۱ ص 144

^۹ - عیون الأثر ج ۱ ص 129

^{۱۰} - عیون الأثر ج ۱ ص 129

^{۱۱} - عیون الأثر ج ۱ ص 130

ایاس فرزندان بکیر بن عبد یالیل^۱ و ارقم بن ارقم^۲ و أبوذر، جندب بن جناده^۳ و عمار بن یاسر عنسی^۴ و پدر و مادر او و خباب بن الارت^۵ و عبدالله بن جحش و برادرش أبو محمد بن جحش^۶ و عبدالله بن مسعود^۷ و خنیس بن حذافة بن قیس^۸ و عمرو بن عبسة سلمی^۹ و عامر بن ربیعة ربیعة عنزی^{۱۰} و حاطب بن الحرث بن معمر و همسر او فاطمه بنت المجلل^{۱۱} و سائب بن عثمان بن مظعون^{۱۲} و اولین شهید در اسلام، سمنیه مادر عمار بود، که او را به دو شتر بستند و قلب او را با حربه ای شکافتند، و همسرش یاسر را کشتند^{۱۳} و همگی این افراد قبل از ابوبکر اسلام آوردند. و ابوبکر و عمر بعد از گذشتن ده سال از بعثت پیامبر اسلام ظاهری آوردند و هنگامی که بنی هاشم در محاصره شدید اقتصادی و اجتماعی بودند، آن دو، در صف کافران بسر می بردند.

^۱ - عیون الأثر ج ۱ ص ۱۲۷ ألبده و التاریخ ج ۴ ص ۱۴۶ سیر أعلام النبلاء ج ۱ ص ۱۴۴

^۲ - عیون الأثر ج ۱ ص ۱۲۹ سیر أعلام النبلاء ج ۱ ص ۱۴۵

^۳ - عیون الأثر ج ۱ ص ۱۳۰ سیر أعلام النبلاء ج ۱ ص ۱۴۵

^۴ - عیون الأثر ج ۱ ص ۱۲۷ سیر أعلام النبلاء ج ۱ ص ۱۴۴

^۵ - ألبده و التاریخ ألبده ج ۴ ص ۱۴۶ سیر أعلام النبلاء ج ۱ ص ۱۴۴

^۶ - سیر أعلام النبلاء ج ۱ ص ۱۴۴

^۷ - عیون الأثر ج ۱ ص ۱۲۷

^۸ - نفحات الأزهار ج ۱ ص ۱۳۳ عیون الأثر ج ۱ ص ۱۲۹

^۹ - عیون الأثر ج ۱ ص ۱۲۷

^{۱۰} - عیون الأثر ج ۱ ص ۱۲۷

^{۱۱} - عیون الأثر ج ۱ ص ۱۲۸ سیر أعلام النبلاء ج ۱ ص ۱۴۴

^{۱۲} - أسباب نزول الأثر ج ۱ ص ۱۲۸

^{۱۳} - عیون الأثر ج ۱ ص ۱۲۹ ألكامل ج ۲ ص ۶۰

آیا ابوبکر شراب می خورد¹

یک روز ابوبکر و عمر و دیگر رفقا! در سال هشتم «سال فتح مکه و بعد از تحریم و نزول آیه حرمت شراب» در منزل ابوطلحه زید بن سهل جمع شدند و مشروب خوردند و مجلس عیشی تشکیل دادند. ابوبکر پس از خوردن شراب و مست شدن بر کشته های مشرکین جنگ بدر افسوس خورد و با اشعار کفرآمیز زیر برایشان نوحه نمود!!!

احیی ام بکر بالسلام	و هل لک بعد قومک من سلام
یحدثنا الرسول بان سحتا	و کیف حیاہ اصل او هشام
و ود بنو المغیره لو فدوه	بالف من رجال او سوام
کانی بالطوی طوی بدر	من الشیزی یکلل بالسنام
کانی بالطوی طوی بدر	من الفتیان و الحلل الکرام

عمر نیز در آن مجلس مشروب خورد و مست کرد و همانند همکارش کفریات زیر را بر کشته های جنگ بدر نوحه سرایی نمود:

و کائن بالقلب قلیب بدر	من الفتیان و العرب الکرام
ایوعدنی ابن کبشه ان سنجیی	و کیف حیاہ اصداء وهام
ایعجز ان یرد الموت عنی	و ینشرنی اذا بلیت عظامی
الا من مبلغ الرحمن عنی	بانی تارک شهر الصیام
فقل لله یمنعنی شرابی	و قل لله یمنعنی طعامی

¹ - کشف الغمه امام شعرانی ج 2 ص 154 احکام القرآن جصاص ج 1 ص 388 رسائل الجاحظ ص 34 شرح ابن ابی الحدید ج 3 ص 264

وقتی خبر به پیامبر رسید حضرت پیامبر رسید حضرت بسیار خشمگین شد و در حال غضب و ناراحتی در حالی که ردای مبارکش روی زمین کشیده میشد بدآنجا تشریف برد و چیزی در دست داشت آن را بلند کرد که بر سر حضار مجلس زند آنها متفرق شدند و عمر گفت دیگر نمی خورم.¹

مجموع حضار در آن مجلس یازده نفر بودند و ابن حجر ده نفر آنها را نام می برد به ترتیب زیر:

ابوبکر بن ابی قحافه در سن پنجاه و هشت سالگی، عمر بن الخطاب در سن چهل و پنج سالگی، ابوعبیده جراح «گورکن مدینه» در سن چهل و هشت سالگی، ابو طلحه زید بن سهل میزبان مجلس در سن چهل و چهار سالگی، سهل بن بیضاء، ابی بن کعب، ابودجانه سماک بن خرشه، ابو ایوب انصاری، ابوبکر بن شغوب، انس بن مالک ساقی قوم! در سن

¹ - البته عمر [به این وعده خود عمل نکرد] در این گفتار خود دروغ گفت و چنانکه دیدید از شراب دست پرنداشت و تا ساعت مرگش زمانی که ضربت خورد شراب می آشامید نوادر الاصول حکیم ترمذی ص 66 الاصابه ج 4 ص 22 مجمع الزوائد هینمی ج 5 ص 51 فتح الباری ج 10 ص 30 صحیح بخاری کتاب التفسیر سوره مائده آیه حرمت شراب صحیح مسلم کتاب الاشریه باب حرمت شراب تفسیر الدر المنثور ج 2 ص 321 مسند احمد ج 3 ص 181 و 227 سنن کبری بیهقی ج 8 ص 286 و 290 تفسیر ابن کثیر ج 2 ص 93 و 94 تفسیر طبری ج 2 ص 203 و ج 7 ص 24 به جای نام ابوبکر "مردی" آورده و آن را تحریف و خیانت نموده است و درباره عمر نیز طبری به جای عمر کلمه "مردی" آورده که به مصداق مثل معروف محبت آدمی را کر و کور میکند گویا شرم داشته از اینکه نام خلفای خود را که دیگران او را به نام آورده اند به قلم بیاورد

هیجده سالگی از همه کوچکتر،^۱ معاذ بن جبل ابن حجر او را از قلم انداخته و در آن هنگام بیست و سه سال داشت.^۲

ابن حجر تلاش می‌کند که بگوید منظور از ابوبکر شخص دیگری به نام ابوبکر بن شغوب است، نه خلیفه اول؛ اما در نهایت می‌پذیرد که نفر آخر به قرینه وجود عمر بن الخطاب در لیست شرابخواران، همان ابوبکر صدیق خلیفه اول مسلمانان است!!!.

آلوسی می‌گوید:^۳ بزرگان صحابه بعد از نزول آیه حرمت شراب در سوره بقره باز هم می‌آشامیدند و دست بردار نبودند و بسیاری از حفاظ و مفسرین نزول آیات حرمت شراب را در اوایل هجرت میدانند و آیه سوره مائده جهت تشدید و تاکید حرمت بود.^۴

ما در اینجا فقط روایتی‌های را می‌آوریم که عمر بن خطاب هم تا آخر عمرش شراب می‌خورد چگونه شخصی که دایم شراب می‌خورده را می‌توانیم خلیفه المسلمین بدانیم.^۵

آیات شراب در حق عمر بن الخطاب نازل شده است

^۱ - فتح الباری ج 10 ص 31 باب نزل تحریم الخمر

^۲ - تفسیر ابن جریر ج 7 ص 24 مجمع الزوائد ج 5 ص 52 عمده القاری عینی ج 8 ص 598 تفسیر الدر المنثور ج 2 ص 321 شرح نووی حاشیه ارشاد قسطلانی ج 8 ص 232

^۳ - تفسیر روح المعانی ج 2 ص 115

^۴ - احکام القرآن جصاص ج 1 ص 380 تفسیر قرطبی ج 3 ص 60 تفسیر فخر رازی ج 2 ص 229 و 231 الامتاع مقریزی ص 193 فتح الباری ج 10 ص 24 عمده القاری ج 10 ص 82 سیره ابن هشام ج 2 ص 192 تفسیر شوکانی ج 2 ص 71 عیون الاثر

ابن سید الناس ج 2 ص 48

^۵ - برای مطالعه بیشتر از شخصیت عمر بن خطاب به کتاب عمر بن خطاب از دیدگاه پیروانش از همین مولف ارجاع می‌دهیم

زمخشری از علمای بزرگ اهل سنت که ذهبی با تجلیل فراوان از او یاد کرده و لقب علامه را به وی می‌دهد،^۱ در کتاب ربیع الأبرار می‌نویسد: "أنزل الله تعالى في الخمر ثلاث آيات، أولها يسألونك عن الخمر والميسر، فكان المسلمون بين شارب وتارك، إلى أن شرب رجل ودخل في الصلاة فهجّر، فنزلت: يا أيها الذين آمنوا لا تقربوا الصلاة وأنتم سكارى، فشربها من شرب من المسلمين، حتى شربها عمر فأخذ لحي بعير فشج رأس عبد الرحمن بن عوف، ثم قعد ينوح على قتلى بدر بشعر الأسود بن عبد يغوث. وكائن بالقليل قليب بدر... فبلغ ذلك رسول الله، فخرج مغضباً يجر رداءه، ورفع شيئاً كان في يده ليضربه، فقال: أعود بالله من غضب الله ورسوله. فأُنزل الله تعالى: إنما يريد الشيطان، إلى قوله: فهل أنتم متتهون. فقال عمر: انتهينا".^۲

خداوند متعال در مورد شراب سه آیه نازل کرد. اولین آن: «از تو در مورد شراب و قمار سوال می‌پرسند»؛ پس عده ای از مسلمانان شراب خورده و عده ای آن را ترک کردند؛ تا زمانی که شخصی از ایشان شراب خورد و به نماز ایستاد و هذیان گفت؛ پس آیه نازل شد که: «ای کسانی که ایمان آورده اید، در حال مستی به نماز نزدیک نشوید»؛ باز عده ای از مسلمانان از آن خوردند؛ تا این که عمر بن خطاب شراب خورده و سپس استخوان فک شتری را برداشته با آن استخوان سر عبد الرحمن بن عوف را شکست و برای کشته گان بدر «از کفار» با شعر اسود بن عبد يغوث مرثیه خواند که:

^۱ - سیر اعلام النبلاء ج ۲۰ ص ۱۹۱

^۲ - ربیع الأبرار ج ۱ ص ۳۹۸ تاریخ المدینة ابن شیه ج ۳ ص ۸۶۳ مکاشفة القلوب باب ۹۱ باب عقوبة الشارب الخمر ص ۴۵۹

کسانیکه در آن چاه بودند؛ چاه بدر...!!! خبر به رسول خدا رسید؛ آن حضرت با عصبانیت در حالی که ردای خود را بر روی زمین می کشیدند، بیرون آمده و چیزی را از روی زمین برداشته و در دست گرفتند تا با آن عمر را بزنند.

عمر گفت: پناه می برم به خدا از غضب خدا و رسولش؛ سپس خداوند آیه نازل فرمود که: «به درستی که شیطان می خواهد...» تا آنجا که فرموده است «آیا شما دست بر می دارید از شراب خوردن؟» پس عمر گفت: دست برداشتیم.

شراب خواری عمر در زمان خلافتش:

عمر: عجب شراب نیکویی است!!!

مالک بن انس، امام مالکی ها در کتاب الموطأ که به اعتقاد بسیاری از علمای اهل سنت هم ردیف صحاح سته به حساب می آید، می نویسد:

" عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ : أَنَّ أَسْلَمَ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَخْبَرَهُ، أَنَّهُ زَارَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ الْمَخْزُومِيَّ، فَرَأَى عِنْدَهُ نَبِيذاً وَهُوَ بِطَرِيقِ مَكَّةَ، فَقَالَ لَهُ : أَسْلَمُ إِنَّ هَذَا الشَّرَابَ يُحِبُّهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَحَمَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ قَدْحاً عَظِيماً، فَجَاءَ بِهِ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَوَضَعَهُ فِي يَدَيْهِ، فَقَرَّبَهُ عُمَرُ إِلَى فِيهِ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ عُمَرُ : إِنَّ هَذَا لَشَرَابٌ طَيِّبٌ، فَشَرِبَ مِنْهُ ...".¹

¹ - الموطأ ج 2 ص 894 الاستذکار ابن عبد البر ج 8 ص 247

از عبد الرحمن بن قاسم نقل شده است که اسلم غلام عمر به او خبر داد که او عبد الله بن عیاش مخزومی را دید؛ در حالی که او در راه مکه بود، در نزد وی نبیذ دید!!! پس اسلم به او گفت: این نوشیدنی است که عمر آن را دوست می دارد. عبدالله بن عیاش ظرف بزرگی پر کرده و آن را به نزد عمر آورد و در جلوی او گذاشت؛ پس عمر آن را به دهان خود نزدیک کرد؛ سپس سرش را بلند کرد و گفت: این شرابی نیکو است؛ پس از آن نوشید.

شخصی از مشک عمر شراب نوشید و مست شد!!!

ابن ابی شیبیه استاد بخاری در کتاب خویش چنین روایت می کند که: عمر در راه سفر با مردی روزه دار همراه بود؛ وقتی که افطار نمود مشک عمر را که در آن شراب بوده و عمر آن را به شترش آویزان نموده بود و شتر نیز آن را تکان داده بود، برداشت و از آن نوشید و مست شد؛ عمر او را حد زد!!! آن شخص به عمر گفت: من از مشک تو نوشیدم!!! عمر در پاسخ گفت: ما تو را به خاطر مستی حد زدیم «نه به خاطر نوشیدن شراب»¹.

عمر شراب را با دُردی آن سر می کشید

همانطور که در اشعار فارسی و عربی مشهور است وقتی شخصی دائم الخمر باشد، دیگر برای وی نوشیدن تفاله شراب و دُردی «عکر» آسان

¹ - المصنف لابن ابی شیبیه ج 6 ص 502

شده و به اصطلاح به وی دردی کش گفته می شود؛ در روایات اهل سنت آمده است که عمر نیز از دردی کشان بوده است: "حدثنا بن مبشر نا أحمد بن سنان عبد الرحمن بن مهدی نا عبد الله بن عمر عن زید بن أسلم عن أبيه قال كنت أنبذ النبيذ لعمر بالغداة ويشربه عشية وأنبذ له عشية ويشربه غدوة ولا يجعل فيه عكرا".¹

زید بن اسلم از پدرش «غلام عمر» روایت می کند که گفت: من برای عمر صبحگاه شرابی آماده می کردم و او شب آن را می نوشید و شب هنگام برای او شراب آماده می کردم و او صبح آن را می نوشید و حتی در آن دُردی را هم باقی نمی گذاشت!!!

عمر، نبیذ را به خاطر هضم غذا دوست داشت
بیهقی گوید: عمر می گفت: ما از این نبیذ «شراب» می نوشیم تا گوشت شتر را که در شکم ما است هضم نماید، که اذیت نشویم!!!²

"وأما الآثار فمنها ما روی عن سيدنا عمر أنه كان يشرب النبيذ الشديد ويقول إنا لننحر الجزور وإن العنق منها لآل عمر ولا يقطعه إلا النبيذ الشديد".³

روایت شده است که سرور ما عمر نبیذ «شراب» غلیظ می نوشید و می گفت: ما شتران را قربانی می کنیم و گوشت گردن آن به خاندان عمر می رسد و چیزی آن را جز نبیذ غلیظ هضم نمی نماید!!!

¹ - سنن الدارقطنی ج 4 ص 259 ش 70

² - سنن البیهقی ج 8 ص 299

³ - بدائع الصنائع ج 5 ص 116

متقی هندی می نویسد: "عن عمر قال: اشربوا هذا النبيذ في هذه الأسقية فإنه يقيم الصلب ويهضم ما في البطن وإنه لم يغلبكم ما وجدتم الماء".^۱

از عمر روایت شده است که گفت: نبیذ را در این پیمانه ها بنوشید؛ زیرا پشت را محکم داشته و آن چه را در شکم است هضم می نماید؛ و تا زمانی که آب برای نوشیدن همراه داشته باشید « و به همراه آن بنوشید » شما را مست نمی کند!!!

عمر در زمان خلافت، شراب را با آب رقیق کرده و آن را می نوشید

جالب تر از همه این که خوارزمی از بزرگان اهل تسنن در کتاب جامع مسانید أبوحنیفه می گوید: بیابانگردی را که مست شده بود به نزد عمر آوردند؛ عده ای برای او طلب بخشش کردند؛ اما وقتی پذیرفته نشد، عمر گفت: او را زندانی کنید تا زمانی که به خود آید و سپس او را شلاق بزنید. سپس خود عمر آبی طلبیده بر روی همان شراب ریخته و آن را رقیق کرده و نوشید و به دیگران نیز نوشانید سپس گفت: اگر شیطان شراب بر شما غالب شد، این چنین آن را با آب رقیق سازید!!!^۲

عمر شراب غلیظ را دوست داشت !!!

سرخسی فقیه مشهور حنفی مذهب در کتاب المبسوط می گوید: و ما بیان کردیم که مسکر آن چیزی است که با نوشیدن آن شخص مست

^۱ - كنز العمال ج 5 ص 522 ح 13795

^۲ - جامع المسانید أبی حنیفة ج 2 ص 192

شود!!! یعنی آخرین پیمانه «پس تا قبل از آن مسکر نیست و حرام نیست!!!» و از ابراهیم روایت شده است که گفت: بیابانگردی مست را به نزد عمر آورده و همراه با او مشکی از نبیذ غلیظ شده بود؛ پس عمر خواست که برای او راهکاری قرار دهد؛ هیچ راهی به ذهن او نرسید مگر اینکه او اکنون عقل ندارد؛ پس دستور داد تا او را زندانی کرده تا زمانی که هوشش سر جای خود باز گردد و سپس او را حد زد؛ و سپس مشک او را طلبیده در حالی که در آن نبیذ بود؛ پس از آن چشید و گفت: وای!! این با او چنین کرده است!!! پس مقداری از آن را در ظرفی ریخته و بر روی آن آب ریخت و از آن نوشید و به یارانش نیز نوشانید و گفت: اگر مایل به این شراب شدید، مستی آن را با آب از بین ببرید!!!^۱

وی همچنین می گوید: "وعن عمر أنه أتی بنیذ الزییب فدعا بماء وصبه علیه وشرب، وقال: أن لنبیذ زیب الطائف غراما".^۲

از عمر روایت شده است که برای او نبیذی آوردند؛ پس آبی آورده و بر روی آن ریخت و از آن نوشید و سپس گفت: شراب کشمش طائف ارزشمند است!!!

^۱ - المبسوط ج ۲۴ ص ۱۱

^۲ - المبسوط ج ۲۴ ص ۸

شراب خواری عمر در حال احتضار

جالب است که عمر، حتی در آخرین لحظات عمرش نیز دست از شراب خواری برنمی داشت؛ تا جایی که در هنگام مرگ نیز درخواست کرد که برایش شراب بیاورند. ابن سعد در کتاب الطبقات الکبری می نویسد: "عن عبد الله بن عبید بن عمیر أن عمر بن الخطاب لما طعن قال له الناس يا أمير المؤمنين لو شربت شربة فقال أسقوني نبیذا وكان من أحب الشراب إليه قال فخرج النبیز من جرحه مع صدید الدم".¹

از عبد الله بن عبید بن عمیر نقل شده است که هنگامی که عمر بن خطاب، چاقو خورد، مردم به او گفتند: ای امیرمومنان، اگر نوشیدنی بنوشی «خوب است»؛ پس گفت: به من نبیذ دهید!!! و نبیذ از دوست داشتنی ترین نوشیدنی ها در نزد وی بود. عبد الله گفت: نبیذ از زخم وی همراه با لخته های خون خارج شد.

¹ - الطبقات الکبری ج 3 ص 354 تاریخ مدینة دمشق ج 44 ص 430 السنن الکبری ج 3 ص 113 فتح الباری ج 7 ص 52 المصنف ج 5 ص 488 الاستیعاب ج 3 ص 1154

شجاعت

حکم گریز از جنگ

بی تردید گریز از میدان نبرد، یکی از گناهان بزرگ محسوب می‌شود که هم از نظر عقل و هم از نظر شرع عملی است ناپسند؛ زیرا ثابت می‌کند که شخص فرار کننده از جنگ، به خداوند و وعده‌هایی که داده است بی توجه بوده و حاضر نیست جان خود را در راه خداوند و دین اسلام فدا کند.

و اگر این فرار سبب شود که رسول خدا در میان مشرکین تنها مانده و افرادی که از آن حضرت در مقابل حملات دشمنان دفاع نمایند نداشته باشد، حکم شدیدتری پیدا می‌کند.

خداوند کریم در باره فرار از جنگ می‌فرماید: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ. وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بُئْسَ الْمَصِيرُ"¹

ای افرادی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که با انبوه کافران در میدان نبرد رو برو شدید، به آن‌ها پشت نکنید «و فرار ننمایید!». و هر کس در آن هنگام به آن‌ها پشت کند، مگر آن که هدفش کناره‌گیری از میدان برای حمله مجدد، و یا به قصد پیوستن به گروهی «از مجاهدان» بوده باشد،

¹ - الأنفال آیات 15 و 16

«چنین کسی» به غضب خدا گرفتار خواهد شد و جایگاه او جهنم، و چه بد جایگاهی است!.

روایات بسیاری نیز در منابع روایی اهل سنت در حرمت فرار از جنگ وارد شده است که به یک روایت اشاره می‌کنیم.

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیحش می‌نویسد: "عن أبي هريرة عن النبي قال اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا هُنَّ قَالَ الشِّرْكُ بِاللَّهِ وَالسَّيْحَرُ وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَكْلُ الرِّبَا وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ وَالتَّوَلَّى يَوْمَ الزَّحْفِ وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلَاتِ"¹.

ابوهریره از رسول خدا نقل می‌کند فرمود: از هفت چیز که سبب ورود و بقاء در آتش می‌شود بپرهیزید. سؤال شد این هفت چیز کدامند؟ فرمود: شرک به خداوند، کشتن انسانی که خداوند ریختن خونس را حرام کرده است؛ مگر در صورت جرم باعث قتل، خوردن ربا و مال یتیم، فرار از جبهه جنگ و تهمت به زنان مؤمن که دامن آنان از آلودگی پاک است. شوکانی، ذیل این حدیث می‌گوید: "وفی الحدیث دلیلٌ علی أن هذه السَّبعَ الْمَذْكُورَةَ من كبائر الذنوبِ وَالْمَقْصُودُ من إيراد الحدیث ها هنا هو قَوْلُهُ فِيهِ وَالتَّوَلَّى يوم

¹ - صحیح البخاری ج 3 ص 1017 ح 2615 کتاب الوصایا باب 23 باب قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ... و ج 6 ص 2515 ح 6465 کتاب الحدود باب 44 باب رَمَى الْمُحْصَنَاتِ، تحقیق مصطفی دیب البغا ناشر دار ابن کثیر الیمامة بیروت الطبعة الثالثة 1407 - 1987 صحیح مسلم ج 1 ص 92 ح 89 کتاب الإیمان باب بَيَانِ الْكِبَائِرِ وَأَكْبَرِهَا تحقیق محمد فؤاد عبد الباقي ناشر دار إحياء التراث العربی بیروت

الرَّخْفِ فَإِنَّ ذَلِكَ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الْفِرَارَ مِنَ الْكَبَائِرِ الْمُحَرَّمَاتِ وَقَدْ ذَهَبَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ إِلَى أَنَّ الْفِرَارَ مِنْ مُوجِبَاتِ الْفُسْقِ".^۱

هفت مورد ذکر شده در این حدیث از گناهان بزرگ هستند که مقصود ما از نقل این حدیث مورد ششم آن فرار از جنگ است که در این حدیث از گناهان بزرگ شمرده شده است و بعضی از دانشمندان آن را سبب فسق دانسته‌اند.

ابن حزم اندلسی در باره حکم فرار از جنگ می‌گوید: "مسألة، ولا يحل لمسلم أن يفر عن مشرك ولا عن مشركين ولو كثر عددهم أصلاً لكن ينوي في رجوعه التحيز إلى جماعة المسلمين أن رجاء البلوغ، إليهم أو ينوي الكر إلى القتال فإن لمن ينو إلا تولية دبره هارباً فهو فاسق ما لم يتب، قال الله عز وجل: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفُوا زَحْفاً فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ. وَ مَنْ يُؤَلِّمُ يَوْمئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّراً إِلَى فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ".^۲

برای مسلمان جایز و حلال نیست که از مشرک و یا از مشرکین فرار کند؛ هر چند که زیاد باشند و اگر قصد عقب نشینی هم داشته باشد باید به این نیت باشد که با پیوستن به دیگر مسلمانان جنگ با آنان را ادامه دهد، در غیر این صورت فاسق خواهد بود؛ مگر توبه کند. خداوند می‌فرماید: ای اهل ایمان! هرگاه با تهاجم کافران در میدان کارزار روبرو شدید، مبادا از بیم آنان پشت به دشمن کرده و از جنگ بگریزید. هر

^۱ - نیل الأوطار من أحادیث سید الأخیار شرح منتقى الأخبار ج 8 ص 78 و 80 ناشر دارالجليل بیروت 1973

^۲ - المحلى ج 7 ص 292 المسألة 923 تحقيق لجنة إحياء التراث العربى ناشر دار الآفاق الجديدة بیروت

کس در روز جنگ به آن‌ها پشت نمود و فرار کرد، به طرف غضب و خشم خدا روی آورده و جایگاهش دوزخ که بدترین منزل است خواهد بود.

ابوبکر ، مخالف جنگ با مشرکین

جنگ بدر، از مهمترین جنگ‌های تاریخ صدر اسلام است؛ زیرا نقشی اساسی در برقراری حکومت اسلامی در مدینه داشت. پیامبر اسلام پیش از آغاز جنگ با یاران خود مشورت کرد که با قریش بجنگند یا این که به مدینه برگردند. عالمان اهل سنت تصریح کرده‌اند که هنگامی که پیامبر این مطلب را با ابوبکر و عمر در میان نهادند، آن‌ها مخالفت خود را با جنگ اعلام کردند و برگشتن به مدینه را ترجیح دادند.

"عَنْ أَنَسٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ شَاوَرَ حِينَ بَلَغَهُ إِقْبَالُ أَبِي سُفْيَانَ قَالَ فَتَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ فَأَعْرَضَ عَنْهُ ثُمَّ تَكَلَّمَ عُمَرُ فَأَعْرَضَ عَنْهُ فَقَامَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ فَقَالَ إِنَّا نُرِيدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَمَرْتَنَا أَنْ نُخِيضَهَا الْبَحْرَ لَأَخْضَنَاهَا وَلَوْ أَمَرْتَنَا أَنْ نَضْرِبَ أَكْبَادَهَا إِلَى بَرْكِ الْعِمَادِ لَفَعَلْنَا قَالَ فَدَنَبَ رَسُولُ اللَّهِ النَّاسَ فَأَنْطَلَقُوا حَتَّى نَزَلُوا بَدْرًا".¹

أنس می‌گوید: خبر بازگشت ابوسفیان به مدینه رسید، رسول خدا با یکایک اصحاب و یارانش به گفتگو و مشورت نشست، ابوبکر سخن گفت؛ اما رسول خدا از وی روی برگرداند سپس عمر سخن گفت، رسول خدا از وی نیز روی برگرداند.

¹ - صحیح مسلم ج 5 ص 170 ح 4513 کتاب الجهاد والسير المغازی باب غزوة بدر تحقیق محمد فؤاد عبد الباقي ناشر دار إحياء التراث العربی بیروت

سعد بن عباد به پاخواست و گفت: آیا نظر و رأی ما را می‌خواهی ای رسول خدا؟ قسم به آن که جانم در دست او است، اگر فرمانت صادر شود که آنان را در دریا غرق کنیم، چنین خواهیم کرد و اگر بگویی با غلاف شمشیر پهلوه‌ای آنان را نوازش دهیم، چنین خواهیم کرد. پیامبر خدا پس از این سخنان مردم را برای جنگیدن فراخواند تا آن که در سرزمین بدر فرود آمدند.

اعراض و روی گردانی رسول اکرم از سخنان ابوبکر و عمر به خاطر این بود که آن دو سخنانی به زبان آوردند که نشان‌دهنده عزت و شوکت قریش بود و باعث تضعیف روحیه مسلمانان گردید؛ همان گونه که در مصادر مهم دیگر اهل سنت به مضمون سخنان ابوبکر و عمر اشاره شده است: "فقال عمر بن الخطاب: يا رسول الله إنها قریش وعزها، والله ما ذلت منذ عزت ولا آمنت منذ كفرت....."¹.

عمر بن الخطاب گفت: ای رسول خدا! قریش عزیز است، به خدا سوگند از روزی که عزیز شده، ذلت ندیده و از زمانی که کافر شده ایمان نیاورده است....

¹ - دلائل النبوة ج 3 ص 107 تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام ج 2 ص 106 تحقیق عمر عبد السلام تدمری ناشر دار الكتاب العربی لبنان بیروت الطبعة الأولى 1407 هـ 1987 م الدر المنثور ج 4 ص 20 ناشر دارالفکر بیروت 1993 سبیل الهدی والرشاد ج 4 ص 26 تحقیق عادل أحمد عبد الموجود وعلى محمد معوض ناشر دار الکتب العلمیة بیروت الطبعة الأولى 1414 هـ السیرة الحلبیة فی سیرة المؤمن ج 2 ص 386 ناشر دارالمعرفة بیروت 1400

سؤال اساسی این است که آیا کسی که این چنین روحیه نسبت به کفار داشته باشد، آیه "اشداء على الكفار"، شامل حال او می شود یا خیر؟

فرار ابوبکر در جنگ احد

تردیدى نیست که جمله "اشداء على الكفار" با فرار از میدان نبرد، سازگار نیست و به کسی که در جنگ ها فرار کرده است، نمی توان گفت "اشداء على الكفار" بوده. و خلفای سه گانه در جنگ های زیادی؛ از جمله جنگ احد، خیبر و حنین فرار کرده اند.

یکی از دلایل فرار ابوبکر در جنگ احد، اعتراف خود او است. بسیاری از بزرگان اهل سنت به نقل از عایشه نوشته اند: "كان أبو بكر إذا ذكر يوم أحد بكى ثم قال ذاك كله يوم طلحة ثم أنشأ يحدث قال كنت أول من فاء يوم أحد فرأيت رجلا يقاتل مع رسول الله دونه وأراه قال يحميه قال فقلت كن طلحة حيث فاتني ما فاتني فقلت يكون رجلا من قومي أحب إلي وبينى وبين المشرق رجل لا أعرفه وأنا أقرب إلى رسول الله منه وهو يخطف المشي خطفا لا أخطفه فإذا هو أبو عبيدة بن الجراح فأنتهينا إلى رسول الله وقد كسرت رباعيته وشج في وجهه وقد دخل في وجنته حلقتان من حلق المغفر".¹

¹ - مسند أبي داود الطيالسي ج 1 ص 3 ناشر دار المعرفة بيروت فضائل الصحابة ج 1 ص 222 تحقيق وصي الله محمد عباس ناشر مؤسسة الرسالة بيروت الطبعة الأولى 1403 هـ 1983 م حلية الأولياء ج 1 ص 87 ناشر دار الكتاب العربي بيروت الطبعة الرابعة 1405 هـ تهذيب الكمال ج 13 ص 417 تحقيق بشار عواد معروف ناشر مؤسسة الرسالة بيروت الطبعة الأولى 1400 هـ 1980 م تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام ج 2 ص 191 تحقيق عمر عبد السلام تدمري ناشر دار الكتاب العربي لبنان بيروت الطبعة الأولى 1407 هـ 1987 م الوافي بالوفيات ج 16 ص 273 تحقيق أحمد الأرناؤوط وتركي مصطفى ناشر دار إحياء التراث بيروت 1420 هـ 2000 م البداية والنهاية ج 4 ص 29 ناشر مكتبة المعارف بيروت

عایشه می گوید: ابوبکر هرگاه یاد روز اُحُد می افتاد، گریه می کرد و می گفت: آن روز، روز طلحه بود. سپس گفت: نخستین کسی که در آن روز «پس از فرار» بازگشت، من بودم، رسول خدا را دیدم که با یکی از کفار می جنگید، به طلحه گفتم: همان جایی که هستی باش که من چیزهایی را از دست داده‌ام، مردی از خویشان من است که عزیزتر است از تمام آن چه بین مشرق و مغرب است. و من به رسول خدا نزدیکتر بودم، کسی را که نمی شناختم به طرف رسول خدا آمد، هنگامی که نزدیک شد دیدم ابو عبیده جراح است، خودمان را به پیامبر رساندیم، دیدم دندان‌های جلوی آن حضرت شکسته شده و صورتش شکافته و دو حلقه از حلقه‌های زره در صورتش فرو رفته بود.

حاکم نیشابوری پس از نقل این روایت می گوید: "هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه"¹.

در روز جنگ احد بود که ابن قمنه به مصعب بن عمیر حمله کرد و او را کشت، و پنداشت که پیغمبر است. ابن قمنه نزد قریش برگشت و مژده داد که پیغمبر را کشته است! مشرکان نیز به یکدیگر مژده می دادند و می گفتند: محمد کشته شد! محمد کشته شد! ابن قمنه او را کشت.

با این خبر، دلهای مسلمانان از جا کنده شد، و به کلی پراکنده شدند و با بی نظمی، روی به فرار نهادند. چنانکه خداوند حکایت می کند که:

¹ - المستدرک ج 3 ص 298 تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا ناشر دارالکتب العلمیة بیروت الطبعة الأولى 1411 هـ 1990 م

هنگامی که از کوه بالا می رفتید و به کسی اعتنا نمی کردید و پیغمبر از دنبالتان شما را می خواند و خدا سزایتان را به غمی روی غمی داد!... و گروهی از اصحاب به قدری در فکر جان خود بودند که درباره خدا گمانهای باطل بسان گمانهای دوران جاهلیت می نمودند.^۱

واقعی می نویسد: روز احد هشت نفر با پیامبر تا سر حد بذل جان بیعت کردند. سه نفر از مهاجرین «علی، طلحه، زبیر» و پنج نفر از انصار بودند. و جز این هشت نفر همگی در لحظه خطرناک پا به فرار گذاردند.

ابن ابی الحدید می نویسد: در مجلسی در سال 608 در بغداد کتاب مغازی واقعی را نزد محمد بن علوی می خواندم. هنگامیکه مطلب به این نقطه رسید که: محمد بن مسلمه که صریحا نقل می کند: من در روز احد با چشمهای خود دیدم که مسلمانان از کوه بالا می رفتند و پیامبر آنها را به نامهای مخصوص صدا می زد و می فرمود: الی یا فلان الی یا فلان و هیچ کس به ندای رسول خدا جواب مثبت نمی داد. استاد به من گفت منظور از فلان و فلان همان کسانی هستند که پس از پیامبر مقام و منصب به دست آوردند «ابوبکر و عمر». و راوی از ترسی که از تصریح به نام آنها داشت صریحا نخواست اسم آنها را بیاورد.^۲

^۱ - سورة آل عمران آیات 153 و 154 الکامل ابن الاثیر ج 2 ص 108

^۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 15 ص 23 و 24

همچنین نامبرده در شرح خود نقل کرده که عموم راویان اتفاق دارند که خلیفه سوم از کسانی است که در آن لحظه حساس در میدان پایدار و ثابت نبوده است.

جالب اینجاست که مورخان در میان مدافعان رسول الله در جنگ احد از بانویی بسیار فداکار به نام نسیبه نام برده اند. پیامبر اکرم وقتی دفاع شجاعانه این بانو را دیدند دوباره وی چنین فرمودند: موقعیت و مقام این بانوی فداکار امروز از فلان و فلان «ابوبکر و عمر» بالاتر است.^۱

فرار ابوبکر از معرکه احد بسیار مشهور است و جمع کثیری از روات و مورخین به آن تصریح کرده اند.^۲

ابوبکر به عایشه می گوید من اولین کسی بودم که از جنگ احد فرار کردم.^۳

شایعه پراکنان در جنگ

^۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۴ ص ۲۶۵ و ۲۶۷ اسدالغابة ج ۵ ص ۵۵۵

^۲ - شرح نهج البلاغه ابی الحدید ج ۱۵ ص ۲۳ و ۲۴ سيرة المصطفى ص ۴۱۱ و ۴۱۴ الصحيح من سيرة النبي الاعظم ج ۴ ص ۲۴۳ مسند الطيالسی ج ۲ ص ۹۹ طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۱۵۵ ج ۳ ص ۲۱۸ السيرة النبوية ج ۳ ص ۵۸ تاریخ الخميس ج ۱ ص ۴۳۱ البداية والنهاية ج ۴ ص ۲۹ كنز العمال ج ۱۰ ص ۲۶۸ و ۲۶۹ حياة الصحابة ج ۱ ص ۲۷۲ دلائل الصدق ج ۲ ص ۳۵۹ مستدرک الحاكم ج ۳ ص ۲۷ مجمع الزوائد ج ۶ ص ۱۱۲ لباب الاداب ص ۱۷۹ حياة محمد لهيكل ص ۲۶۵ سيرة المصطفى لهاشم معروف ص ۴۱۱ راجع بقية المصادر في الصحيح من سيرة النبي الاعظم ج ۴ ص ۲۴۴

^۳ - كنز العمال ج ۰۳۰۰۲۵ السبعة من السلف ص ۳۹ و ۴۱

یکی دیگر از دلایل های فرار ابوبکر و عمر در جنگ احد، اعترافی است که عمر بن الخطاب در زمان خلافتش کرده است. ابومظفر کنانی در لباب الآداب و ابن عبد البر قرطبی در الإستذکار نوشته اند:

"عن إسماعيل بن عمر قال: لما فرض عمر رضوان الله عليه الدواوين جاء طلحة بن عبيد الله رحمه الله بنفر من بني تميم يستفرض لهم، وجاء رجل من الأنصار بغلام مصفر سقيم، فقال: من هذا الغلام؟ قال: هذا ابن أخيك البراء بن النضر، فقال عمر: مرحباً وأهلاً، وضمه إليه، وفرض له في أربعة آلاف، فقال طلحة: يا أمير المؤمنين، انظر في أصحابي هؤلاء، قال: نعم، ففرض لهم في ستمائة ستمائة، فقال طلحة: ما رأيت كالיום شيئاً أبعد من شيء أي شيء هذا؟ فقال عمر: أنت يا طلحة تظن أنني منزل هؤلاء بمنزلة هذا؟ إني رأيت أبا هذا جاء يوم أحد وأنا وأبو بكر قد تحدثنا أن رسول الله قُتل، فقال: يا أبا بكر، ويا عمر، ما لي أراكما جالسين؟ إن كان رسول الله قُتل فإن الله حي لا يموت، ثم ولّى بسيفه، فضرب عشرين ضربة، أعدها في وجهه وصدرة، ثم قُتل رحمه الله".¹

اسماعیل بن عمر می گوید: هنگامی که عمر دستور داد تا نام افراد را جهت دریافت حقوق از بیت المال بنویسند، طلحة بن عبید الله با یک نفر از بنی تمیم آمد و درخواست نام نویسی کرد، مردی از انصار با جوانی نحیف و لاغر آمد و او هم همین درخواست را داشت. عمر پرسید: این پسر کیست؟ گفت: پسر برادرت براء بن نضر، عمر به وی خوش آمد گفت و او را در آغوش گرفت و برای وی چهار هزار تعیین کرد. طلحه

¹ - الكناني لباب الآداب ج 1 ص 54 الاستذکار الجامع لمذاهب فقهاء الأمصار ج 3 ص 248 تحقيق سالم محمد عطا محمد على معوض ناشر دار الكتب العلمية بيروت الطبعة الأولى 2000 م

گفت: دوستان مرا هم در نظر داشته باش. برای آنان نیز هر کدام ششصد تعیین کرد. طلحه گفت: مانند امروز این چنین تفاوت و اختلاف ندیده‌ام. عمر گفت: فکر می‌کنی تو و دوستانت و پسر برادرم را در یک سطح و اندازه باید قرار دهم؟ روز اُحد پدر این پسر نزد من و ابوبکر آمد و ما دو نفر از کشته شدن رسول خدا صحبت می‌کردیم، به ما گفت: چرا نشسته‌اید، اگر رسول خدا کشته شده است، خدای او نمرده است؛ بلکه او زنده است و نمی‌میرد. سپس شمشیرش را به دست گرفت و به جنگ دشمن رفت، بیست ضربه بر سینه و صورت وی دشمن وارد کرد که سرانجام به شهادت رسید.

فرار ابوبکر از جنگ سلسله

جنگ سلسله در وادی رمل بود. این جنگ هم مثل جنگ خیبر بود؛ زیرا نخست پیغمبر اکرم ابوبکر را به میدان فرستاد، ولی او با لشکر گریخت، سپس عمر را فرستاد، او نیز با افراد تحت فرمانش فرار کرد، ولی بعد از آنها علی را فرستاد و علی با غنایم و اسیران برگشت. این جنگ سلسله غیر از جنگ ذات السلاسل است که در سال هفتم هجرت به فرماندهی عمرو بن عاص روی داد. در آن جنگ نیز ابوبکر، عمر و ابو عبیده جراح، تحت فرماندهی عمرو بن عاص بودند، چنانکه عموم مورخان گفته اند.¹

فرار ابوبکر از جنگ حنین

¹ - السيرة النبوية ج 4 ص 272 و 274 الكامل ج 2 ص 156 السيرة الحلبية ج 3 ص 190

ابوبکر در جنگ حنین می گفت: ما با کمی تعداد خویش غلبه نخواهیم کرد. که خداوند در این باره فرمود "وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ"¹ یعنی آیا در روز حنین زیادی نفرات دشمن شما را شگفت زده کرده بود. که علمای اهل سنت نقل کرده اند ابوبکر و عمر در جنگ حنین پا به فرار گذاشتند. به روایتی تنها ده نفر در کنار پیامبر ماندند که نه تن آنان هاشمی و دهمی ایمن فرزند ام ایمن بود که شهید هم شد. اما دیگران از جمله ابوبکر، عمر، عثمان و دیگر دست اندرکاران سقیفه و خلافت همه پا به فرار نهادند و هرچه پیامبر اکرم فریاد زد: اینک من رسول خدا هستم، محمد بن عبدالله را تنها نگذارید، کسی اعتنا نکرد.²

فرار ابوبکر در جنگ حنین

و ابوبکر مسلمانان را در جنگ حنین مورد حسد قرار داد و گفت: امروز از این گروه اندک، شکست نمی خوریم.³ پس خداوند تعالی حسد وی را با این آیه بیان فرمود: "وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ"⁴ یعنی: ... در روز جنگ حنین آن زمانی که افزونی جمعیت، شما را به تعجب واداشت.

¹ - توبه آیه 25

² - مغازی واقدی ج 2 ص 890 و 904 تفسیر الکشاف ج 2 ص 259 تاریخ ابی الفدا ج 1 ص 208 البدایه و النهایه ج 4 ص 374 تاریخ الخمیس ص 102 السیره الحلبیه ج 3 ص 109

³ - مغازی الواقدی ج 2 ص 890 تفسیر کشاف ج 2 ص 259 تاریخ ابی الفداء ج 1 ص 208

⁴ - توبه آیه 25

و چون ابوبکر مسلمانان را مورد حسدورزی خود قرار داد، در جنگ شکست خوردند، پس خداوند تعالی بخاطر دعای رسول خدا این هزیمت را به نصرت و ظفر تبدیل کرد.

و ابوبکر در جنگ حنین فرار نمود.^۱

فرار ابوبکر در جنگ خیبر

سیوطی و بسیاری از بزرگان اهل سنت نقل کرده‌اند: "عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: سَارَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى خَيْبَرَ، فَلَمَّا أَتَاهَا رَسُولُ اللَّهِ بَعَثَ عُمَرَ وَمَعَهُ النَّاسُ إِلَى مَدِينَتِهِمْ وَإِلَى قَصْرِهِمْ فَقَاتَلُوهُمْ، فَلَمْ يَلْبَثُوا أَنْ هَزَمُوا عُمَرَ وَأَصْحَابَهُ، فَجَاءَ يَجْبُنُهُمْ وَيَجْبُنُونَهُ، فَسَاءَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ: لَا بَعْنَ عَلَيْهِمْ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، يُقَاتِلُهُمْ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لَهُ، لَيْسَ بِفَرَارٍ، فَتَطَاوَلَ النَّاسُ لَهَا، وَمَدُّوا أَعْنَاقَهُمْ يَرُونَهُ أَنْفُسَهُمْ رَجَاءً مَا قَالَ، فَمَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ سَاعَةً فَقَالَ: أَيْنَ عَلِيٌّ؟ فَقَالُوا: هُوَ أَرْمَدُ، قَالَ: ادْعُوهُ لِي، فَلَمَّا أَتَيْتُهُ فَتَحَ عَيْنِي، ثُمَّ تَغَلَّ فِيهَا، ثُمَّ أَعْطَانِي اللِّوَاءَ فَأَنْطَلَقْتُ بِهِ سَعِيًّا خَشْيَةً أَنْ يُحْدِثَ رَسُولُ اللَّهِ فِيهَا حَدَثًا أَوْ فَيَّ، حَتَّى أَتَيْتُهُمْ فَقَاتَلْتُهُمْ، فَبَرَزَ مَرْحَبٌ يَرْتَجِزُ، وَبَرَزْتُ لَهُ أَرْتَجِزُ كَمَا يَرْتَجِزُ حَتَّى التَّقَيْنَا، فَقَتَلَهُ اللَّهُ بِيَدِي، وَأَنْهَزَمَ أَصْحَابُهُ، فَتَحَصَّنُوا وَأَغْلَقُوا الْبَابَ، فَاتَيْنَا الْبَابَ، فَلَمْ أَزَلْ أَعَالِجُهُ حَتَّى فَتَحَهُ اللَّهُ. (ش، والبزار، وسنده حسن)"^۲.

علی می‌فرمود: رسول خدا به طرف خیبر رفت، عمر را با گروهی به طرف اهل خیبر فرستاد تا با آنان بجنگند، مدتی نگذشته بود که عمر و

^۱ - مغازی ألوآقادی ج ۲ ص ۹۰۴ ألبداية و النّهاية ج ۴ ص ۳۷۴ تاريخ الخميس ص ۱۰۲ السيرة الحلبية ج ۳ ص ۱۰۹

^۲ - المصنف ج ۷ ص ۳۹۶ ح ۳۶۸۹۴ تحقيق كمال يوسف الحوت ناشر مكتبة الرشد الرياض الطبعة الأولى ۱۴۰۹ هـ - البزار البحر الزخار ج ۱۱ ص ۳۲۷ ح ۵۱۴۰ تحقيق محفوظ الرحمن زين الله ناشر مؤسسة علوم القرآن مكتبة العلوم والحكم بيروت، المدينة الطبعة الأولى ۱۴۰۹ هـ - جامع الاحاديث الجامع الصغير و الجامع الكبير ج ۱۶ ص ۱۳۵ ح ۷۴۰۶

یارانش گریختند. پس از بازگشت، عمر یارانش را متهم به ترسیدن می‌کرد و آن‌ها عمر را. پیامبر ناراحت شد و فرمود: مردی را به این جنگ خواهم فرستاد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند. او با خیبریان خواهد جنگید تا پیروز شود. حاضران گردنها را دراز کردند تا ببینند چه کسی این سعادت را به دست می‌آورد، رسول خدا لحظه‌ای مکث کرد سپس فرمود: علی کجاست؟ گفتند او چشم درد دارد. فرمود او را صدا بزنید، هنگامی که محضر پیامبر آمدم، آب دهانش را بر چشمم مالید، پرچم را به دستم داد، به سرعت حرکت کردم تا تصمیم دیگری بر تغییر من ایجاد نشود، با دشمن وارد جنگ شدم، مرحب به میدان آمد و رجز می‌خواند، من نیز به میدان رفتم و رجز خواندم تا با یکدیگر درگیر شدیم، سرانجام خداوند این پهلوان نامی یهود را به دست من از بین برد، یارانش متفرق شدند و به طرف قلعه عقب نشینی کردند و درها را بستند، پشت در ورودی قلعه آمدم و آن قدر پافشاری کردم تا خداوند آن را گشود. سند این حدیث «حسن» است.

حاکم نیشابوری، پس از نقل روایت می‌گوید: "هذا حدیث صحیح الإنسان ولم یخرجاه".¹

¹ - المستدرک ج 3 ص 40 ح 4340 تحقیق عبدالقادر عطا ناشر دارالکتب العلمیة بیروت الطبعة الأولى 1411 هـ 1990 م

هیثمی در مجمع الزوائد می نویسد: "رواه البزار وفيه نعيم بن حكيم وثقه ابن حبان وغيره وفيه لين".^۱

در حالی که نعيم بن حكيم از راویان بخاری است و یحیی بن معین نیز او را توثیق کرده است.

مزی در تهذیب الکمال می نویسد: "وقال عبد الخالق بن منصور، عن يحيى بن معين: ثقة. وكذلك قال العجلي... روى له البخارى فى كتاب "رفع اليدين فى الصلاة"، وأبو داود النسائي فى "خصائص على"، وفى "مسند" ².

عبد الخالق بن منصور از یحیی بن معین نقل کرده است که او نعيم بن حكيم ثقة است، عجلي نیز همین را گفته است. و بخاری از او در کتاب رفع اليدين فى الصلاة و ابوداود و نسائی در خصائص على و مسندش روایت نقل کرده اند.

ذهبی در باره او می گوید: "نعيم بن حكيم المدائني، عن أبي مريم الثقفي، وعنه القطان، وشبابه، ثقة".^۳

نعيم بن حكيم از ابومريم ثقفي روایت نقل کرده و قطان و شبابه از او روایت نقل کرده اند او «نعيم بن حكيم» مورد اعتماد است و در سال 148 از دنیا رفته است.

پس سند روایت کاملاً صحیح است و هیچ مشکلی ندارد.

¹ - مجمع الزوائد ج 6 ص 151 ناشر دار الريان للتراث دارالكتاب العربى القاهرة بيروت 1407 هـ.

² - تهذيب الكمال ج 29 ص 465 تحقيق بشار عواد ناشر مؤسسة الرسالة بيروت الطبعة الأولى 1400 هـ 1980 م

³ - الذهبي الكاشف ج 2 ص 323 ح 5855 ناشر دارالقبلة الإسلامية مؤسسة علو جدة الطبعة الأولى 1413 هـ 1992 م

ذهبی در تاریخ الإسلام می نویسد: "عن عبد الرحمن بن أبي ليلى قال: كان على يلبس في الحر والشتاء القباء المحشو الثخين وما يبالي الحر، فأتاني أصحابي فقالوا: إنا قد رأينا من أمير المؤمنين شيئاً فهل رأيته فقلت: وما هو قالوا: رأيناه يخرج علينا في الحر الشديد في القباء المحشو وما يبالي الحر، ويخرج علينا في البرد الشديد في الثوبين الخفيفين وما يبالي البرد، فهل سمعت في ذلك شيئاً فقلت: لا. فقالوا: سل لنا أباك فإنه يسمر معه. فسألته فقال: ما سمعت في ذلك شيئاً. فدخل عليه فسمر معه فسأله فقال علي: أوما شهدت معنا خبير قال: بلى. قال: فما رأيت رسول الله حين دعا أبا بكر فعقد له وبعثه إلى القوم، فانطلق فلقى القوم، ثم جاء بالناس وقد هزموا فقال: بلى. قال: ثم بعث إلى عمر فعقد له وبعثه إلى القوم، فانطلق فلقى القوم فقاتلهم ثم رجع وقد هزم، فقال رسول الله عند ذلك: لأعطين الراية رجلاً يحبه الله ورسوله ويحب الله ورسوله يفتح الله عليه غير فرار فدعاني فأعطاني الراية، ثم قال: اللهم اكفه الحر والبرد، فما وجدت بعد ذلك حراً ولا برداً".¹

عبد الرحمن بن أبي ليلى می گوید: علی در تابستان و زمستان لباس ضخیم می پوشید، دوستانم گفتند: از امیرمؤمنان علی عملی تعجب آور می بینیم، گفتم چه چیزی؟ گفتند: در هوای گرم لباس ضخیم می پوشد و در سرمای شدید لباس نازک، آیا تو چیزی در این باره شنیده ای؟ گفتم نشنیده ام، گفتند: پدرت همیشه همراه علی است از او پیرس. از پدرم پرسیدم گفت: چیزی نمی دانم؛ ولی خودش نزد علی رفت و پرسید، علی فرمود: مگر در خبیر همراه ما نبود؟ گفتم: آری بوده ام. فرمود:

¹ - الذهبي تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام ج 2 ص 412 ناشر دارالكتاب العربي لبنان بيروت الطبعة الأولى 1407هـ - 1987م المصنف في الأحاديث والآثار ج 6 ص 367 ناشر مكتبة الرشد الرياض الطبعة الأولى 1409هـ

مگر ندیدی رسول خدا ابوبکر را با عده‌ای برای فتح خیبر فرستاد؛ ولی او شکست خورد و برگشت. سپس عمر را فرستاد، او هم شکست خورده بازگشت؟ گفتم آری شاهد بودم. سپس رسول خدا فرمود: فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند که به دست وی خیبر فتح خواهد شد. آن گاه مرا صدا زد و پرچم را به دست من داد و برای من دعا کرد و عرضه داشت: خداوندا! او را از سرما و گرما حفظ کن، از آن لحظه بود که سرما و گرما را احساس نکرده و به من آسیبی نمی‌رسد.

سیوطی و متقی هندی پس از نقل روایت می‌نویسند: (ش، حم، ه، والبزار وابن جریر وصححه، طس، ک، ق فی الدلائل، ض).^۱

حاکم نیشابوری در المستدرک، به نقل از امیرمؤمنان می‌نویسد: "عن أبی لیلی عن علی أنه قال یا أبا لیلی أما کنت معنا بخیر قال بلی واللّٰه کنت معکم قال فإن رسول الله بعث أبا بکر إلى خیبر ففسار بالناس وانهزم حتی رجع. هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه".^۲

^۱ - جامع الاحادیث سیوطی ج ۱۶ ص ۲۴۳ کنز العمال ج ۱۳ ص ۵۳ ناشر دارالکتب العلمیة بیروت الطبعة الأولى ۱۴۱۹هـ - ۱۹۹۸م معنی این رموز از این قرار است وهذه رموزه (خ) للبخاری (م) لمسلم (ق) لهما (د) لابی داود (ت) للترمذی (ن) للنسائی (ه) لابن ماجه (۴) لهؤلاء الاربعة (۳) لهم الا ابن ماجه (حم) لاحمد فی مسنده (عم) لابنه فی زوائد (ک) للحاکم فان کان فی مستدرکه اطلقت والابن (خد) للبخاری فی الادب (تخ) له فی التاريخ (حب) لابن حبان فی صحیحه (طب) للطبرانی فی الکبیر (طس) له فی الاوسط (طص) له فی الصغیر لسعيد ابن منصور فی سننه (ش) لابن أبی شیبة "عب" لعبد الرزاق فی الجامع (ع) لابی یعلی فی مسنده "قط" للدارقنی فان کان فی سنن اطلقت والا بنیته "فر" للدیلمی فی مسند الفردوس "حل" لابی نعیم فی الحلیة "هب" للبیهقی فی شعب الایمان "هق" ص ۷ له فی سنن "عد" لابن عدی فی الکامل "عق" للعقيلي فی الضعفاء "خط" للخطیب فان کان فی التاريخ اطلقت والا بنیته

^۲ - المستدرک ج ۳ ص ۳۹ ناشر دارالکتب العلمیة بیروت الطبعة الأولى ۱۴۱۱هـ ۱۹۹۰م

علی به ابولیلی فرمود: آیا تو در خیبر با ما نبودی؟ گفت: آری. به خدا سوگند همراه شما بودم. علی فرمود: رسول خدا عده‌ای را به فرماندهی ابوبکر به طرف خیبر فرستاد؛ ولی شکست خوردند و گریختند. این حدیث سندش صحیح است؛ ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند. در روز جنگ خیبر بود که پیغمبر اکرم ابوبکر را با لشکری برای فتح قلعه فرستاد، ابوبکر گریخت و برگشت.^۱

ابن ابی الحدید راجع به فرار عمر و ابابکر از جنگ خیبر می‌گوید: "و ما أنس لا أنس اللّذین تقدّما ... و فرّهما و الفرّ قد علما حوب". یعنی: آنچه را فراموش کنم، فراموش نمی‌کنم که آن دو «ابوبکر و عمر» در جنگ تقدم جستند و از جهاد فرار کردند و حال آن که می‌دانستند فرار از جهاد از گناهان بزرگ است.

ناراحتی رسول خدا از فرار ابوبکر

ایجی در المواقف می‌نویسد: "روی أنه نبی بعث أبا بکر أولاً فرجع منهزماً وبعث عمر فرجع كذلك فغضب النبی لذلك فلما أصبح خرج إلى الناس ومعه رایة فقال لأعطین.. إلى آخره".^۲

^۱ - مستدرک ج ۳ ص ۲۷ سپس می‌گوید: این حدیث با سند صحیح نقل شده است ولی بخاری و مسلم روایت نکرده اند تاریخ دمشق لابن عساکر ج ۱ ص ۱۶۹ ح ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۷ و ۲۶۱ و ۲۶۲ مناقب علی بن ابی طالب لابن المغازلی ص ۱۸۱ ح ۲۱۷ خصائص أمير المؤمنين للنسائی ص ۵۲ و ۵۳ أسد الغابة ج ۴ ص ۲۱ مسند أحمد ج ۶ ص ۳۵۳ البداية والنهاية ج ۴ ص ۱۸۶ مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۲۲ و ۱۲۴ مصنف أبي شيبة ج ۶ ص ۱۵۴ الصحيح من سيرة النبي الاعظم ج ۳ ص ۲۸۲ الكامل لابن الاثير ج ۲ ص ۱۴۹

^۲ - الإيجی کتاب المواقف ج ۳ ص ۶۳۴ ناشر دارالجيل لبنان بيروت الطبعة الأولى ۱۴۱۷هـ ۱۹۹۷م الفاضی الجرجانی شرح المواقف ج ۸ ص ۳۶۹ ناشر مطبعة السعادة مصر الطبعة الأولى ۱۳۲۵هـ ۱۹۰۷م

روایت شده است که رسول خدا اول ابوبکر را به طرف خیبر فرستاد که او فرار کرده و برگشت، سپس عمر را فرستاد او هم همان سرنوشت را داشت، پیامبر خشمگین شد، فردا صبح در حالی که پرچم به دست آن حضرت بود فرمود:...

استاد عبد الکریم مصری منکر شجاعت ابوبکر

استاد عبد الکریم الخطیب مصری، از استادان دانشکده علوم تفسیر در شهر ریاض در سال 1973م و 1975م در باره شجاعت ابوبکر می نویسد:

"فأبو بكر لم يعرف عنه أنه كان ذا مكانة معروفة في مواقع القتال".¹ این که ابوبکر در جنگ ها جایگاه شناخته شده ای داشته باشد، یافت نمی شود.

و همچنین در کتاب دیگر خود می نویسد: "فحسان ابن ثابت لم يكن من المحاربين المعدودين في ميادين الحرب والنضال، ومثله غير واحد من صحابة الرسول كأبي بكر، وعثمان...."²

حسان بن ثابت، از جنگ آوران میدان جنگ و نبرد به شمار نیامده است، همچنین بسیاری دیگر از صحابه مثل ابوبکر و عثمان...

ابوبکر هیچ کار مثبتی در جنگ ها نکرده است

¹ - الخطيب عبد الكريم عمر بن الخطاب ص 186 مصر 1961م

² - علي بن أبي طالب بقية النبوة وخاتم الخلافة ص 130 و 133 ناشر مطبعة السنة المحمدية مصر الطبعة الأولى 1386هـ

در پایان مناسب است که به تصریح ابن ابی‌الحدید به نقل از استادش ابوجعفر اسکافی اشاره کنیم که می‌گوید: "وهو أضعف المسلمين جنائاً، وأقلهم عند العرب ترةً، لم يرم قط بسهم، ولا سل سيفاً، ولا أراق دمًا".¹

أبو بكر از نظر عقل از تمام مسلمانان ضعیف تر و نزد عرب از نظر شجاعت کمترین بود، نه تیری انداخت و نه شمشیری کشید و نه خونی را ریخت.

شجاعت، از دیدگاه ابن تیمیه

هنگامی که ابن تیمیه می‌بیند خلفای سه گانه در هیچ جنگی پیروز نبوده‌اند و در تمام جنگ‌های زمان رسول خدا هیچ کافری را نکشته‌اند، برای توجیه این مطلب می‌گوید: "والقتال يكون بالدعاء كما يكون باليد قال النبي هل ترزقون وتتصرون إلا بضعفائكم بدعائهم وصلاتهم وإخلاصهم".²

جنگ گاهی با دعاست؛ همانطور که گاهی با دست صورت می‌گیرد؛ رسول خدا فرموده: آیا غیر از این است که شما با دعا و نیایش و اخلاص ضعیفانتان روزی داده شده و یاری می‌شوید؟.

و باز در جای دیگر با تحریف در معنای «شجاعت» می‌گوید: "إذا كانت الشجاعة المطلوبة من الأئمة شجاعة القلب، فلا ريب أن أبا بكر كان أشجع من عمر، وعمر أشجع من عثمان وعلى وطلحة والزبير، وكان يوم بدر مع النبي في

¹ - شرح نهج البلاغة ج 13 ص 170 ناشر دارالكتب العلمية بيروت لبنان الطبعة الأولى 1418 هـ 1998 م العثمانية ص 230 ناشر

دار الكتب العربي مصر

² - منهاج السنة النبوية ج 4 ص 482 ناشر مؤسسة قرطبة الطبعة الأولى 1406 هـ

العریش¹." اگر شجاعت مورد نیاز رهبران، شجاعت قلبی باشد، پس شکی در این نیست که ابوبکر از عمر شجاع تر بود و عمر نیز از عثمان و علی و طلحه و زبیر شجاع تر بود؛ و او در روز بدر همراه با رسول خدا در خیمه نشست بود!!!.

پس در این صورت، شجاعت بر دو قسم است: اول: شجاعت به معنایی که همه انسان‌ها از آن می‌فهمند؛ دوم: شجاعت به معنایی که ابن تیمیّه فهمیده که همان نشستن بیرون از گود و تماشا کردن نبرد دیگران باشد.

¹ - منهاج السنة النبویة ج 8 ص 79 ناشر مؤسسة قرطبة الطبعة الأولى 1406هـ.

ابوبکر در زمان حیات رسول الله

سرپیچی از فرمان پیامبر اکرم^۱

روزی رسول خدا برای اولین بار به ابوبکر و عمر دستور داد تا ذوالثدیه را به قتل برسانند، ولی آنها از اجرای فرمان حضرت، امتناع ورزیدند. ذوالثدیه یا ذوالخویصره؛ حرقوص بن زهیر تمیمی است، که به این لقب معروف و سرکرده خوارج و مفسدان بود.

ابن اثیر در اسدالغابه، او را به عنوان کسانی که در ردیف صحابه ذکر نشده اند، نام برده و حدیثی از بخاری به نقل از ابوسعید خدری آورده است که ابو سعید گفت: در یکی از روزها که پیغمبر مشغول تقسیم اموال بود، ذوالخویصره، مردی از بنی تمیم گفت: یا رسول الله! با عدالت تقسیم کن! حضرت فرمود: وای بر تو! اگر من عدالت نداشته باشم پس چه کسی به عدالت رفتار می کند؟

پیغمبر اکرم تصمیم گرفت به منظور پایان دادن به سرکشی های او و فسادى که به راه انداخته بود، دستور دهد او را به قتل برسانند، ولی این عنصر سرکش، با ریاکاری و تقدّسی که در نماز، نشان داد، نظر ابوبکر و عمر را به خود جلب کرد و آنها نیز بر خلاف دستور پیغمبر از کشتن وی سر باز زدند!!!

¹ - الاصابة ج 1 ص 484 حلیة الاولیاء ج 2 ص 317 وج 3 ص 227 تاریخ ابن کثیر ج 7 ص 298 مسند أحمد ج 3 ص 15

ابن حجر در صواعق، از ابویعلی در مسند خود، به پیروی از گروهی از بزرگان اصحاب سنن و مسانید، در شرح حال «ذوالثدیه» روایت کرده است که انس بن مالک گفت: مردی در عصر پیغمبر بود که سعی او به عبادت، ما را به شگفتی واداشته بود. ما نام او را نزد پیغمبر بردیم، حضرت او را شناخت، او صافش را نقل کردیم، باز هم او را شناخت. در همان موقع که درباره او سخن می گفتیم، او سر رسید. ما گفتیم: یا رسول الله! همین مرد است.

پیغمبر فرمود: «شما از مردی به من خبر می دهید که نشانه ای از شیطان در صورت دارد».

ذوالثدیه نزدیک پیغمبر و اصحاب آمد، سلام نکرد و ایستاد! پیغمبر اکرم فرمود: تو را به خدا قسم می دهم! آیا اینک که در مقابل ما ایستادی در دل نگفتی کسی در میان این عده از من بهتر نیست! ذوالثدیه گفت: چرا، به خدا قسم! این را گفتم. سپس وارد مسجد شد و به نماز ایستاد.

پیغمبر فرمود: چه کسی این مرد را می کشد؟ ابوبکر گفت: من! آنگاه به سوی او رفت تا او را بکشد، اما دید نماز می خواند. ابوبکر گفت: سبحان الله! کسی را که نماز می خواند به قتل برسانم. با اینکه پیغمبر از کشتن نمازگزاران نهی کرده است؟! وقتی بیرون آمد، پیغمبر فرمود: او را نکشتی!!

ابوبکر گفت: دوست نداشتم او را که مشغول نماز است بکشم، شما هم که از قتل نمازگزاران منع کرده اید!! پیغمبر مجدداً از حضار پرسید: چه کسی این مرد را به قتل می رساند؟

عمر گفت: من! او نیز وقتی به سراغ ذوالثدیه آمد، دید سر به سجده نهاده است. عمر نیز گفت: ابوبکر بهتر از من می دانست، سپس برگشت. پیغمبر فرمود: چه کردی؟!

عمر گفت: دیدم صورت به خاک گذارده، نخواستم او را بکشم. باز پیغمبر اکرم فرمود: چه کسی این مرد را می کشد؟! علی گفت: من. پیغمبر فرمود: آری، تو او را می کشی، ولی اگر او را ببینی! علی هم به سراغ او رفت، اما او رفته بود.

پیغمبر فرمود: اگر این مرد کشته می شد، حتی دو نفر از امتان من با هم اختلاف پیدا نمی کردند.

حافظ محمد بن موسی شیرازی، این حدیث را در کتابی که از تفاسیر یعقوب بن سلیمان، مقاتل بن سلیمان، یوسف قطان، قاسم بن سلام، مقاتل بن حیات، علی بن حرب، سدی، مجاهد، قتاده، وکیع، ابن جریج و دیگران استخراج نموده، نقل کرده است.

لغو مأموریت ابوبکر در ابلاغ آیات براءت^۱

^۱ - مسند احمد ج ۳ ص ۲۸۳ صحیح بخاری ج ۶ ص ۸۱ تفسیر طبری ج ۱۰ ص ۶۴ شواهد التنزیل حسانی ج ۱ ص ۲۳۹

عموم مفسرین سنی و شیعه و بسیاری از تاریخ نگاران اسلامی نقل کرده اند که پیامبر اکرم ابوبکر را جهت ابلاغ آیاتی چند از سوره مبارکه براءت به زائران مکه و اهل آن در ایام حج در سرزمین منی، اعزام و مأمور کرد. و این آیات در حقیقت قطعنامه ای بود مبنی بر ممنوعیت روش های مختلف جاهلی مشرکان در مکه و مسجد الحرام.

اما پس از طی چند منزل حضرتش به امر خدا او را از این کار معزول و دستور برگشتن وی را صادر و علی بن ابیطالب علیه السلام را مأمور انجام این وظیفه مهم و سرنوشت ساز کرد. و در پاسخ ابوبکر که از علت این عزل و نصب سوال نمود فرمود: جبرائیل نزد من آمد و گفت: پیام الهی را نباید ابلاغ کند مگر خودت یا مردی از خود تو یعنی اهل بیت تو. نکته ای که باید به آن توجه کرد آن است که خود پیامبر اکرم به طور قطع و یقین می دانستند که ابوبکر صلاحیت ابلاغ آیات را ندارد. ولی اگر از اول کار مولا علی را به سوی مکه می فرستادند، این مطلب برای ما روشن می شد که ایشان صلاحیت ابلاغ را دارد ولی دیگر اثبات نمی شد که آیا غیر از او نیز کسی صلاحیت دارد یا نه؟ لذا در این ماجرا اول ابوبکر فرستاده می شود و بعد از طرف خداوند عزل می گردد تا همگان بفهمند که او صلاحیت ندارد و تنها مولا علی است که قابلیت و صلاحیت ابلاغ احکام را دارد. در واقع این ماجرا تنها اثبات

صلاحیت مولا علی را نمی کند بلکه در کنار اثبات ایشان دیگران را نیز نفی می کند.^۱

سب ابوبکر در محضر پیامبر اکرم

ابوبکر که به نقل از خود اهل سنت شأن نزول آیه "یا ایها الذین امنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ..."^۲ برای ابوبکر و عمر بوده است.^۳

ابوبکر در محضر رسول خدا در کلامی بسیار زشت و ناسزایی رکیک به عروه بن مسعود می گوید: "امصص بیطر الات"^۴!

قسطانی در شرح خود به صحیح بخاری می گوید: این عبارت از بدترین و قبیح ترین فحش های عرب است.^۵

ابوهریره می گوید: مردی در حضور پیامبر ابوبکر را سب و لعن می کرد و آن حضرت متعجبانه می خندید.^۶

و در نقلی دیگر آمده: شخصی در حضور رسول خدا ابو بکر را لعنت می کرد و آن حضرت هیچ سخنی نمی گفت. ابن حجر نیز می گوید: در حضور پیامبر شخصی ابوبکر را سب می گفت.^۷

^۱ - خصائص نسائی ص 20 ذخائر العقبی ص 69 کفایة الطالب ص 242 ینابیع الموده ص 88 تفسیر درالمنثور ج 3 ص 209 فتح الباری ج 8 ص 241 البدایة و النهایة ج 5 ص 46 کنز العمال ج 2 ص 422 ح 4400

^۲ - سوره حجرات آیه ۲

^۳ - صحیح بخاری ح 6758

^۴ - بخاطر حفظ عفت قلم از ترجمه متن خوداری می کنیم

^۵ - صحیح بخاری ح 2529

^۶ - ارشاد الساری بشرح صحیح بخاری ج 4 ص 446

^۷ - تفسیر ابن کثیر ج 4 ص 129 مسند احمد ج 2 ص 436 الدرالمنثور ج 6 ص 11

توطئه ابوبکر برای کشتن پیامبر اکرم^۲

این مطلب که برخی از صحابه قصد داشته‌اند رسول خدا را ترور کنند، از دیدگاه شیعه و سنی قطعی است؛ چنانچه در قرآن کریم آمده است: "يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ."^۳

منافقان به نام خدا سوگند یاد می‌کنند که چیز بدی نگفتند «چنان نیست» آنان سخنان کفرآمیز بر زبان آوردند و بعد از اسلام آوردن، کافر شدند و تصمیماتی اتخاذ کردند که موفق به انجام آنها نشدند «سوء قصد بجان رسول خدا» آن‌ها به جای آن که در برابر نعمت و ثروتی که به فضل و بخشش خدا و پیامبرش نصیب آنها شده، سپاسگزار باشند، در مقام کینه و دشمنی بر آمدند، با اینحال اگر توبه کنند برای آنها بسیار بهتر است و اگر نافرمانی کنند، خدا آنها را در دنیا و آخرت به عذابی بس دردناک مجازات خواهند کرد و در روی زمین هیچ دوست و یابوری برای آنان نخواهد بود.

^۱ - تاریخ النمازی ج ۲ ص ۱۰۲ سبل السلام ج ۴ ص ۱۹۷

^۲ - المحلی ابن حزم اندلسی ج ۱۱ ص ۲۲۴ تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۶۰۵ چاپ دار احیاء التراث العربی بیروت منتخب التواریخ

محمد هاشم خراسانی ص ۶۳

^۳ - سوره توبه آیه ۷۴

بسیاری از مفسرین اهل سنت در تفسیر "وَهُمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا" گفته‌اند که مراد کسانی هستند که قصد داشتند در بازگشت از جنگ تبوک رسول خدا را ترور نمایند؛ چنانچه بیهقی در دلائل النبوة و سیوطی در الدر المنثور می‌نویسند: "عن عروة قال رجع رسول الله قافلا من تبوك إلى المدينة حتى إذا كان ببعض الطريق مكر برسول الله ناس من أصحابه فتآمروا أن يطرحوه من عقبة في الطريق فلما بلغوا العقبة أرادوا أن يسلکوها معه فلما غشيه رسول الله أخبر خبرهم فقال من شاء منكم أن يأخذ بطن الوادي فإنه أوسع لكم وأخذ رسول الله العقبة وأخذ الناس بطن الوادي الا نفر الذين مكروا برسول الله لما سمعوا ذلك استعدوا وتلثموا وقد هموا بأمر عظيم وأمر رسول الله حذيفة بن اليمان وعمار بن ياسر فمشيا معه مشيا فامر عمارا أن يأخذ بزمام الناقة وأمر حذيفة يسوقها فبينما هم يسيرون إذ سمعوا وكزة القوم من ورائهم قد غشوه فغضب رسول الله وأمر حذيفة أن يردهم وأبصر حذيفة غضب رسول الله فرجع ومعه محجن فاستقبل وجوه رواحلهم فضربها ضربا بالمحجن وأبصر القوم وهم متلثمون لا يشعروا انما ذلك فعل المسافر فرعبهم الله حين أبصروا حذيفة وظنوا ان مكرهم قد ظهر عليه فأسرعوا حتى خالطوا الناس وأقبل حذيفة رضى الله عنه حتى أدرك رسول الله فلما أدركه قال اضرب الراحلة يا حذيفة وامش أنت يا عمار فأسرعوا حتى استووا بأعلاها فخرجوا من العقبة ينتظرون الناس فقال النبي لحذيفة هل عرفت يا حذيفة من هؤلاء الرهط أحدا قال حذيفة عرفت راحلة فلان وفلان وقال كانت ظلمة الليل وغشيتهم وهم متلثمون فقال النبي هل علمتم ما كان شأنهم وما أرادوا قالوا لا والله يا رسول الله قال فإنهم مكروا ليسيروا معي حتى إذا طلعت في العقبة طرحوني منها قالوا أفلا تأمر بهم يا رسول الله فنضرب أعناقهم قال

أَكْرَهُ أَنْ يَتَحَدَّثَ النَّاسُ وَيَقُولُوا إِنَّ مُحَمَّدًا وَضَعَ يَدَهُ فِي أَصْحَابِهِ فَسَمَاهُمْ لَهَا وَقَالَ
اِكْتَمَاهُمْ.^۱

بیهقی در دلائل النبوة از عروه روایت کرده که او گفت: هنگامی که رسول الله با مسلمین از تبوک مراجعت می کرد و در راه مدینه بسیر خود ادامه می داد، گروهی از اصحاب او اجتماعی کردند، و تصمیم گرفتند که آن جناب را در یکی از گردنه های بین راه به طور مخفیانه از بین ببرند، و در نظر داشتند که با آن حضرت از راه عقبه حرکت کنند. پیغمبر اکرم از این تصمیم خائنه مطلع شد و فرمود: هر کس میل دارد از راه بیابان برود؛ زیرا که آن راه وسیع است و جمعیت به آسانی از آن می گذرد، حضرت رسول هم از راه عقبه که منطقه کوهستانی بود به راه خود ادامه داد، اما آن چند نفر که اراده قتل پیغمبر را داشتند برای این کار مهیا شدند، و صورت های خود را پوشانیدند و جلو راه را گرفتند. حضرت رسول امر فرمود، حذیفه بن یمان و عمار بن یاسر در خدمتش باشند، و به عمار فرمود: مهار شتر را بگیرد و حذیفه هم او را سوق دهد، در این هنگام که راه می رفتند ناگهان صدای دویدن آن جماعت را شنیدند، که از پشت سر حرکت می کنند و آنان حضرت رسول را در میان گرفتند و در نظر داشتند قصد شوم خود را عملی کنند.

^۱ - دلائل النبوة ج ۵ ص ۲۵۶ باب رجوع النبی من تبوک وأمره بهدم مسجد الضرار ومکر المنافقین به فی الطريق وعصمة الله تعالى إياه وإطلاعه عليه وما ظهر فی ذلك من آثار النبوة الدر المنثور ج ۴ ص ۲۴۳ ناشر دارالفکر بیروت ۱۹۹۳

پیغمبر اکرم از این جهت به غضب آمد، و به حذیفه امر کرد که آن جماعت منافق را از آن جناب دور کند، حذیفه به طرف آن ها حمله کرد و با عصائی که در دست داشت، بر صورت مرکب های آنها زد و خود آنها را هم مضروب کرد، و آنها را شناخت، پس از این جریان خداوند آنها را مرعوب نمود و آنها فهمیدند که حذیفه آنان را شناخته و مکرشان آشکار شده است، و با شتاب و عجله خودشان را به مسلمین رسانیدند و در میان آنها داخل شدند.

بعد از رفتن آنها حذیفه خدمت حضرت رسول رسید، و پیغمبر فرمود: حرکت کنید، و با شتاب از عقبه خارج شدند، و منتظر بودند تا مردم برسند، پیغمبر اکرم فرمود: ای حذیفه شما این افراد را شناختید؟ عرض کرد: مرکب فلان و فلان را شناختم، و چون شب تاریک بود، و آنها هم صورت های خود را پوشیده بودند، از تشخیص آنها عاجز شدم.

حضرت فرمود: فهمیدید که اینها چه قصدی داشتند و در نظر داشتند چه عملی انجام دهند؟ گفتند: مقصود آنان را ندانستیم، گفت: این جماعت در نظر گرفته بودند از تاریکی شب استفاده کنند و مرا از کوه بزیار اندازند، عرض کردند: یا رسول الله! امر کنید تا مردم گردن آنها را بزنند، فرمود: من دوست ندارم مردم بگویند که محمد اصحاب خود را متهم می کند و آنها را می کشد، سپس رسول خدا آنها را معرفی کرد و فرمود: شما این موضوع را ندیده بگیرید و ابراز نکنید.

اما این که این افراد چه کسانی بوده‌اند روشن نیست. برخی از علمای اهل سنت همانند ابن حزم اندلسی که از استوانه‌های علمی اهل سنت به شمار می‌رود نام این افراد را آورده است. وی در کتاب المحلی می‌نویسد: "أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَطَلْحَةُ وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ أَرَادُوا قَتْلَ النَّبِيِّ وَإِلْقَاءَهُ مِنَ الْعَقَبَةِ فِي تَبُوكَ".¹

ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، سعد بن ابی وقاص؛ قصد کشتن پیامبر را داشتند و می‌خواستند آن حضرت را از گردنه‌ای در تبوک به پایین پرتاب کنند.

البته ابن حزم، وقتی این حدیث را نقل می‌کند، تنها اشکالی که به روایت دارد، وجود ولید بن عبد الله بن جمیع در سلسله سند آن است و لذا می‌گوید که این روایت موضوع و کذب است.

ما در این جا نظر علمای علم رجال و بزرگان اهل سنت را در باره ولید بن عبد الله نقل می‌کنیم تا ببینیم که نظر ابن حزم از نظر علمی چه ارزشی دارد و تا چه اندازه قابل قبول است.

وقتی به کتاب‌های رجالی اهل سنت مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که بسیاری از علمای اهل سنت، ولید بن عبد الله بن جمیع را توثیق کرده و او را صدوق و ثقة خوانده‌اند؛ چنانچه ابن حجر عسقلانی، حافظ علی الإطلاق اهل سنت و یکی دیگر از استوانه‌های علمی اهل سنت در تقریب

¹ - المحلی ج 11 ص 224 إحياء التراث العربی ناشر دارالآفاق الجديدة بیروت و دارالفکر

التهذيب دربارہ او می نویسد: "الولید بن عبد اللہ بن جمیع الزہری المکی نزیل الکوفۃ صدوق." ^۱

و همچنین ابن سعد در الطبقات الکبری می نویسد: "الولید بن عبد اللہ بن جمیع الخزاعی من أنفسهم وكان ثقة وله أحاديث." ^۲

و عجلی در معرفة الثقات خودش می نویسد: "الولید بن عبد اللہ بن جمیع الزہری مکی ثقة." ^۳

و نیز رازی در کتاب الجرح و التعديل در بارہ او می نویسد: "نا عبد الرحمن نا عبد الله بن أحمد بن محمد بن حنبل فيما كتب إلى قال قال أبي: الوليد بن جميع ليس به بأس. نا عبد الرحمن قال ذكره أبي عن إسحاق بن منصور عن يحيى بن معين أنه قال: الوليد ابن جميع ثقة. نا عبد الرحمن قال سئل أبي عن الوليد بن جميع فقال: صالح الحديث. نا عبد الرحمن قال سألت أبا زرعة عن الوليد بن جميع فقال: لا بأس به." ^۴

مزی در تهذيب الكمال می نویسد: "قال عبد الله بن أحمد بن حنبل عن أبيه، وأبو داود: ليس به بأس. وقال إسحاق بن منصور، عن يحيى بن معين: ثقة. وكذلك قال العجلي وقال أبو زرعة: لا بأس به وقال أبو حاتم: صالح الحديث." ^۵

¹ - تقريب التهذيب ابن حجر ج 2 ص 286 چاپ الثانية سال چاپ 1415 هـ 1995 م ناشر دارالکتب العلمیة بیروت

² - الطبقات الکبری ج 6 ص 354 چاپخانه دارصادر بیروت ناشر دارصادر بیروت

³ - معرفة الثقات العجلی ج 2 ص 342 چاپ الأولى سال چاپ 1405 هـ ناشر مکتبة الدار المدینة المنورة

⁴ - الجرح والتعديل الرازی ج 9 ص 8 چاپ الأولى سال چاپ 1371-1952 م چاپخانه مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانیة

بحیدر آباد الدکن هند ناشر دار إحياء التراث العربی بیروت

⁵ - تهذيب الكمال المزی ج 31 ص 36 و 37 چاپ الرابعة سال چاپ 1406 هـ 1985 م ناشر مؤسسة الرسالة بیروت لبنان

و ذهبی از بزرگترین علمای رجال اهل سنت در باره ولید بن جمیع می نویسد: "وثقه ابن معین، والعجلی. وقال أحمد وأبو زرعة: ليس به بأس. وقال أبو حاتم: صالح الحديث."^۱

و از همة این‌ها مهمتر این که مسلم نیشابوری در صحیح مسلم^۲ دو بار از ولید بن عبد الله بن جمیع روایت نقل کرده است: و این نشان می‌دهد که ولید بن عبد الله از نظر ایشان موثق بوده است که از او حدیث نقل می‌کند و گرنه نباید نقل می‌کرد. و اگر کسی بخواهد ولید بن عبد الله را تضعیف کند، باید نام صحیح را نیز از کتاب صحیح مسلم بردارد.

آیا ابوبکر با پیامبر در داخل غار بوده است

آنچه که در این مورد وجود دارد این است که کُرز قیافه شناس «ازکفار قریش» به دنبال رد پای پیامبر اکرم می‌گشت، در بعضی منابع نقل می‌کنند که دو رد پا دید و هردو را شناسایی کرد «یکی متعلق به پیامبر اکرم است و یکی متعلق به ابوبکر» و در بعضی منابع دیگر مثل تاریخ ابن خلدون و دلائل النبوة الأصبهانی نقل می‌کنند او یک رد پا دید و گفت این رد پا متعلق به محمد است. و صحبتی از ابوبکر به میان نیاورد.

ابن خلدون می‌گوید: "كان كرز بن علقمة بن هلال بن حريبة بن عبد فهم بن حليل الذي قفا أثر رسول الله حتى انتهى إلى الغار ورأى عليه نسج العنكبوت وعش اليمامة ببيضا فرخوا عنه".

^۱ - میزان الاعتدال ج ۴ ص ۳۳۷ چاپ الأولى سال چاپ ۱۳۸۲ ش ۱۹۶۳ م ناشر دارالمعرفة للطباعة والنشر بيروت

^۲ - صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۷۷ ذیل باب الوفاء بالعهد و ج ۸ ص ۱۲۳ در کتاب صفات المنافقین و احکامهم

کرزین علقمة رد پای پیامبر را «پس از شناسایی» دنبال می کرد تا به درب غار رسید. دید در آنجا عنکبوتی تار تنیده و کبوتری هم تخم گذاشته و روی تخم ها نشسته است.

أصبهانی می گوید: "لما توارى رسول الله من قريش أخرجت قريش معقلاً أبا كرز القائف فرأوا أثراً فقالوا انظر إلى هذا الأثر فقال ما رأيت وجه محمد قط ولكن إن شئتم ألحقت لكم نسب هذا الأثر قالوا ألحق قال هذا الذى فى مقام إبراهيم أو هذا من الذى فى مقام إبراهيم فقال أبو سفيان خرفت حسداً للنبي أن يكون يشبه بإبراهيم".¹

زمانی که رسول خدا به خاطر آزار و اذیت قریشیان از مکه خارج شدند قریشیان برای پیدا کردن پیامبر ابا کرز را با خود بردند، پس آنها جای پای حضرت را دیدند به کرز گفتند به این رد پا نگاه کن «آیا این رد پای محمد است؟» او گفت: من تا به حال محمد را ندیده ام ولی اگر بخواهید» از روی این جای پا «به شما می گویم او چه شخصیتی است، گفتند: بگو، او گفت: این فرد کسی است که جایگاه و مقام ابراهیم پیامبر را داراست، و یا اینکه از کسانی است که در جایگاه و رتبه ابراهیم است. ابوسفیان بخاطر حسدی که نسبت به پیامبر اکرم داشت از اینکه کُرز حضرت را به ابراهیم تشبیه کرد برآشفت و به کُرز گفت تو نادان و خرفت شده ای.

یار غار پیامبر

¹ - تاریخ ابن خلدون ج 2 ص 315 باب و أما بطون خند بن الياس بن مضر دلائل النبوة ص 75 چاپ اول دار طبية رياض

در کتاب البدایه آمده است که ابن بکر یا بطور کاملتر عبدالله بن بکر بن اریقظ راهنما و همراه پیامبر بوده که به همراه حضرت رسول به سمت مدینه در حرکت بودند. شاید برخی بگویند که نفر سوم ابوبکر بوده است. اما باید بدانند که قرآن همان دو نفر را اعلام نموده است. در آیه 40 سوره توبه اشاره شده است که دو تن در غار حاضر بوده اند و پیامبر به همراه خود گفته که نترس که خداوند با ماست. بنابراین نمی توانسته ابوبکر هم به همراه پیامبر باشد.^۱

از سویی دیگر شما در هیچ کجا نخواهید دید که ابوبکر به این فضیلت اعتراف کند و بگوید که وی همراه پیامبر در غار قرار داشته است. کما اینکه وی در سقیفه به کمتر از این اشاره کرده است و گفته: «نحن عشیره رسول الله و اوسط العرب أنسابا و لیست قبيلة من قبائل العرب الا و لقريش فیها ولادة».^۲

باز هم می توان مدارک و دلایل دیگری را نیز در کتب اهل سنت دید. مثلاً در کتاب لسان المیزان عسقلانی گفته است که از تابعین کسانی بوده اند که منکر ارتباط داشتن آیه غار با ابوبکر بوده اند. مانند ابوجعفر مؤمن طاق.^۳

^۱ - البدایه و النهایه ج 3 ص 176

^۲ - البدایه و النهایه ج 6 ص 205

^۳ - لسان المیزان ج 5 ص 115

از مهمترین مدارک که می توان به آن اشاره کرد، سخن عائشه است که گفته است: که هیچ آیه ای در وصف ما نازل نشده است.^۱ "مَا أُنْزِلَ اللَّهُ فِيْنَا شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ"

از سویی دیگر در صحیح بخاری اشاره می شود که ابوبکر در هنگام رسیدن پیامبر از سفر مکه به مدینه زمان هجرت در مدینه از وی استقبال کرده و در نماز جماعت گروه اول مهاجرین هم شرکت کرده است. این یعنی اینکه وی نمی توانسته همزمان در دو جا، یعنی هم در سفر همراه پیامبر باشد و هم اینکه در مدینه در نماز جماعت شرکت کرده باشد.^۲

البته موارد دیگری هم وجود دارد که می توان به این دو مورد نیز اشاره کرد: اول اینکه در کتاب البدایه و النهایه اظهار شده است که اصلاً پیامبر در غار تنها بوده.^۳ و نیز در کتاب فتوح البدان آمده که قیافه شناسی که همراه مشرکین بوده است، فقط جای پای پیامبر را تشخیص داده که این موضوع از سوی یحیی بن معین قابل قبول دانسته شده است.^۴

با این تفاسیر متوجه می شویم که حقیقت این است که اصلاً ابوبکر در غار همراه پیامبر نبوده و این دروغی بیش نیست که ابوبکر را در غار

^۱ - صحیح بخاری ج ۶ ص ۴۲ تاریخ این اثر ج ۳ ص ۱۹۹ البدایه و النهایه ج ۸ ص ۹۶ الاغانی ج ۱۶ ص ۹۰

^۲ - صحیح بخاری ج ۱ ص ۱۲۸ کتاب الاذان ج ۴ ص ۲۴۰ کتاب الاحکام باب إستقضاء الموالی و استعمالهم سنن البیهقی ج ۳ ص ۸۹ فتح الباری ج ۱۳ ص ۱۷۹ و ج ۷ ص ۲۶۱ و ۳۰۷

^۳ - البدایه و النهایه ج ۶ ص ۲۰۵

^۴ - فتوح البدان ج ۱ ص ۶۴ تهذیب الکمال ج ۲۹ ص ۲۶

گذارده اند و گفته اند که پایش را مار گزیده است و او بخاطر پیامبر فریاد زده است. باید بدانیم که تمام این دروغها بخاطر این است که برای ابوبکر فضیلت بتراشند و او را با مولای متقیان علی برابر کنند. در حالیکه کتبشان اعتراف می کند که این فضیلت هم از آن ابوبکر نبوده است.¹

بررسی یک حدیث جعلی

ابوبکر و درب مسجد....!

پیش از این می دانستیم که روز پنجشنبه پیامبر درخواست قلم و کاغذ نمود که با جو سازی مانع آوردن آن و انصراف رسول خدا از پیگیری و نگارش وصیت گردید....و بعد می بینیم که دو و یا سه روز بعد در حالیکه بیماری پیامبر شدت می یابد، و به قول عایشه هفت مشک آب از هفت چاه مختلف، روی پیامبر خالی می کنند، تا پیامبر بتواند به مسجد برود و با مردم نماز گذارد، و خطبه ایراد کند، و برای شهدای احد طلب مغفرت نموده و پس از سفارش راجع به انصار از رحلت خود خبر دهد و ابوبکر گریان شود، آنگاه پیامبر به او دلداری داده بگوید: ابوبکر؛ خود را آزار مده، همه درهائی که به مسجد باز می شود بندید، جز در ابوبکر را...!²

¹ - محققینی که می خواهند از واقعه این که ابوبکر با پیغمبر داخل غار بوده یا کسی دیگر به کتاب یار غار دکتر نجاح طائی

رجوع کنند

² - تاریخ طبری ج 2 ص 229 بیروت

در حالی که قبل از جنگ احد، یک بار پیامبر اکرم همه درها را بسته بود، و حتی شخصا به دنبال ابوبکر فرستاده و او را احضار نمود و به او گفت: دری که از خانه ات به مسجد باز است آن را ببند «دیوار بکش و آن را مسدود نما»، و ابوبکر گفت: چشم و اطاعت می نمایم، و در خود را مسدود نمود، سپس فرستاد به دنبال عمر، و به او نیز دستور داد که در خود را ببندد، و او نیز پذیرفت و در را مسدود کرد، و به دنبال عباس فرستاد و او نیز چنین کرد، حمزه امتناع ورزید، پیامبر اکرم به علی دستور داد به حمزه پیغام رسول خدای را برساند، و چون پیغام به او رسید او نیز پذیرفت.

به پیامبر اکرم عرضه داشتند: همه درها را بستی، به جز دری که از آن علی است؟ و پیامبر اکرم فرمود: من درهای شما را نبستم، خداوند آن ها را مسدود ساخت و در روایتی دیگر فرمود: من درهای شما را نبستم، و در علی را نگشودم، ولیکن خداوند آن ها را بست و در علی را گشود.¹

نگرشی کوتاه به حدیث ابوبکر

اضافه بر آنچه گذشت، حدیثی که ابوبکر را استثناء نموده است سند آن طبق نظریه علمای اهل سنت ضعیف و قابل اعتماد نیست، بخصوص با ضمیمه آنچه در این مورد گذشت، بخاری در دو مورد از حدیث ابی بکر یاد می کند: مورد اول که از واژه باب در آن استفاده شده، فلیح بن

¹ - سیره حلبیه ج 3 ص 346 بیروت

سلیمان از جمله راویان حدیث است، ذہبی در میزان الاعتدال، و ابن حجر عسقلانی در تہذیب التہذیب درباره فلیح بن سلیمان گویند: ابن معین درباره اش گاهی می گوید: بہ احادیث او احتیاج نمی شود، و گاهی گوید: ضعیف است، و گاهی او و نسائی و ابو حاتم گویند: احادیث او قوی نیست، و او از دشمنان آل محمد است، و ابن المدینی درباره اش گوید: او و برادرش ہر دو ضعیف ہستند.^۱

ابن معین گوید: مورد اطمینان نیست، و از حدیث او اجتناب می شود.^۲ ابو داود گوید: حدیث او مورد اطمینان نیست، و گوید: طبری می گوید: منصور او را متصدی صدقات نمود، زیرا او از منصور خواست فرزندان حسن را بہ حبس افکند.^۳

روایت دوم صحیح بخاری کہ از واژہ «خوخة» استفادہ شدہ است، اسماعیل بن عبد اللہ از راویان این حدیث است.^۴

ابن معین درباره اش گوید: بہ دو فلس «پلک ماہی» نمی ارزد، و نیز گوید: او و پدرش دزد حدیث بودند، و دولابی در «راویان ضعیف» گویند: نضر گفت: او دروغگو است، ابن حجر در تہذیب التہذیب گوید: ابن معین درباره اش گفتہ است: قاطی می کند، دروغ می گوید: بہ او اعتناء

^۱ - دلائل الصدق ج ۲ ص ۲۶۲

^۲ - تہذیب التہذیب ج ۱ ص ۵۵

^۳ - دلائل الصدق ج ۱ ص ۵۵

^۴ - صحیح بخاری ج ۴ باب ہجرة النبی ص ۲۵۳ و ص ۱۹۰ دارالفکر

نمی شود. سیف بن محمد گوید: او حدیث جعل می نمود، و سلمة بن شیبب گفت: شنیدم که او می گفت: گاهی من حدیث جعل می نمودم.^۱

نفرین پیامبر به ابوبکر بخاطر تخلف در سپاه اسامه^۲

پیامبر اکرم چند روز پیش از شهادت، جوان لایقی را به نام اُسامه^۳ مأمور فتح اراضی بلقا و دار روم در فلسطین کرد و دستور داد افرادی چون ابوبکر، عمر، سعد بن ابی وقاص و... در سپاه او حاضر شوند. بعضی از صحابه از این که فرمانده آنان جوانی است که هنوز بیست سال ندارد گله مند بوده و حرف‌هایی زدند. وقتی خبر نارضایتی آنها به پیامبر رسید، حضرت بسیار خشمگین شد و فرمود: لعنت خدا بر آن کس که از لشکر اسامه تخلف ورزد.^۴

و مکرر امر می فرمود که همه باید در لشکر اسامه حاضر شوند و به اسامه دستور داد لشکرش را به سرعت از مدینه بیرون ببرد. وی نیز با مجاهدین از مدینه بیرون رفت و در حومه شهر در محل جرف اردو زد. از طرفی چون بیماری رسول خدا شدت گرفت و احتمال شهادت او می رفت، ابوبکر و عمر و بعضی دیگر بدون اجازه فرمانده خویش از

^۱ - دلائل الصدق ج ۱ ص ۲۱

^۲ - تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۱۲ تاریخ ابن عساکر ج ۲ ص ۳۹۱ الملل و النحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۹ طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۱۹۰ انساب الاشراف بلاذری ج ۱ ص ۴۷۴ کنز العمال ج ۵ ص ۳۱۲ تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۷۴ تاریخ ابن اثیر ج ۲ ص ۱۲۰ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۵۹ و ج ۲ ص ۲۱۴

^۳ - اسامة بن زيد بن حادته

^۴ - الملل و النحل ج ۱ ص ۲۳

اردوگاه خارج شده و به مدینه بازگشتند و با این عمل از دستور رسول خدا سرپیچی کردند.

در این بین آنچه به نظر می‌رسد چنان که گفته‌اند این است که: پیامبر اکرم از آن‌جا که وفات خود را نزدیک می‌دید و می‌خواست مدینه را از معارضان و طمع‌کاران پاک و زمینه استقرار حکومت جانشین خود علی را آماده کند، سران صحابه را به فرماندهی اسامه جوان راهی شام کرد؛ لذا مکرراً می‌فرمود: لشکر اسامه را تجهیز کنید! خدا لعنت کند کسی که از آن تخلف ورزد! "جهزوا جيش أسامة، لعن الله من تخلف عنه" ^۱ و "انفذوا بعث أسامة، لعن الله من تخلف عن بعث أسامة، وكرر الرسول ذلك.." ^۲

ابوبکر و عمر و بعضی دیگر که این معنی را درک کرده بودند، با این که رسول خدا متخلفین را لعنت کرده بود، ولی با این حال لشکر اسامه را بدون کسب اجازه از فرمانده خویش و به دلخواه ترک کرده، به مدینه بازگشتند و با یک توطئه حساب شده، حضرت علی را از حقش محروم ساختند.

در تاریخ نقل است وقتی ابوبکر خبر امارت خویش را به اطلاع اسامه رساند، اسامه گفت: من و لشکری که با منند تو را ولی نکرده‌ایم؛ رسول خدا مرا بر شما امیر کرد و عزل نکرد تا از دنیا رفت و تو و عمر بی

^۱ - الملل والنحل ج ۱ ص ۲۳

^۲ - شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ج ۶ ص ۵۲

اجازه من برگشتید و امری بر رسول خدا مخفی نبود، مرا و شما را می‌شناخت، با این حال مرا بر شما امیر کرد و شما را بر من امیر نکرد.^۱ سپس به مدینه برگشت و بر در مسجد ایستاد و فریاد زد که عجب دارم از مردی که رسول خدا مرا بر او امیر کرد، ولی او مرا عزل کرده و ادعای امارت و امیری بر من دارد!

شگفت آن که آورده‌اند: ابوبکر و عمر با این که اسامه را عزل کردند ولی تا آخر عمر اسامه را با عنوان امیر خطاب می‌کردند!^۲

پس لعنت پیامبر شامل آنها شده است و کسی را که پیامبر لعنت کند خدا هم لعنت می‌کند. در حالی که بیشتر مورخان تصریح کرده‌اند که ابوبکر جزو لشکر اسامه بوده است از جمله:^۳

ابوبکر که به نقل از شیعه و سنی فرمان رسول خدا را مبنی بر ملحق شدن به لشکر اسامه زیر پا گذاشت پس لعنت خداوند شامل او شد.^۴

ابن سعد در این زمینه می‌گوید: "فلما أصبح يوم الخميس عقد لأسامة لواء بيده ثم قال أغز بسم الله في سبيل الله فقاتل من كفر بالله فخرج بلوائه وعقودا فدفعه إلى بريدة بن الحصيب الأسلمي وعسكر بالجرف فلم يبق أحد من وجوه المهاجرين الأولين والأنصار إلا انتدب في تلك الغزوة فيهم أبو بكر الصديق وعمر بن الخطاب وأبو عبيدة

^۱ - الصراط المستقيم ج ۲ ص ۲۹۷ المكتبة المرتضوية

^۲ - شرح ابن ابی الحديد ج ۲

^۳ - تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۹۳ تاریخ الخميس ج ۲ ص ۱۷۲ کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۳۱۷

^۴ - الصراط المستقيم ج ۲ ص ۲۹۷ الممل و النحل ج ۱ ص ۲۳

ابوبکر ابن ابی قحافه از دیدگاه پیروانش..... 61

بن الجراح وسعد بن أبی وقاص وسعيد بن زيد وقتادة بن النعمان وسلمة بن أسلم بن حريش".^۱

صبح روز پنجشنبه رسول خدا پرچم را به دست اسامه داده و فرمودند با نام خدا در راه خدا جهاد نما و با کفار بجنگ. وی با پرچم خویش بیرون آمده و چند پرچم آماده کرده و آنها را به بریده بن حصیب اسلمی داد و در جرف اردو زد. هیچ یک از بزرگان مهاجر و انصار باقی نماند مگر آنکه به آن لشکر مأمور شد که در بین ایشان ابوبکر و عمر و ابوعبیده و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید و قتاده بن نعمان و سملة بن اسلم بن حريش بودند.

اما عده ای از دستور رسول خدا مخالفت کرده و از این دستور سرپیچی نمودند؛ رسول خدا از این کار خشمگین شده و به نقل علمای شیعه و گروهی از علمای اهل سنت ایشان را لعنت فرمودند: "الخلافة الثانية في مرضه أنه قال جهزوا جيش أسامة لعن الله من تخلف عنه فقال قوم يجب علينا امتثال أمره واسامة قد برز من المدينة وقال قوم قد اشتد مرض النبي عليه الصلاة والسلام فلا تسع قلوبنا مفارقتة والحالة هذه فنصبر حتى نبصر أي شيء يكون من أمره".^۲

... پیامبر اکرم فرمود: لعنت خدا بر کسی که از سپاه اسامه تخلف ورزد...

^۱ - الطبقات الكبرى ج ۲ ص ۱۹۰ ناشر دارصادر بیروت

^۲ - الملل والتحلل ج ۱ ص ۲۳

در حدیث دیگر می خوانیم: "وكانتلافهم بعد ذلك في التخلف عن جيش أسامة فقال قوم بموجب الاتباع لقوله جهزوا جيش أسامة لعن الله من تخلف عنه"¹.
... پیامبر اکرم فرمود: لعنت خدا بر کسی باد که از سپاه اسامه تخلف ورزد...

در جای دیگر می خوانیم: "وقام أسامة فتجهز للخروج ، فلما أفاق رسول الله سأل عن أسامة والبعث ، فأخبر أنهم يتجهزون ، فجعل يقول : أنفذوا بعث أسامة ، لعن الله من تخلف عنه وكرر ذلك"².
... پیامبر اکرم فرمود: لعنت خدا بر کسی باد که از سپاه اسامه تخلف ورزد...

¹ - الموافق ج 3 ص 650

² - شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد ج 6 ص 52

ابوبکر در زمان شهادت؟ پیامبر

با بالا آمدن آفتاب روز دوشنبه، رسول خدا دیده از جهان فروبست و به سرای باقی شتافت. اما مساله حکومت بر جای مانده از آن حضرت، مردم را از پرداختن به تجهیز پیکر مقدس او به خود مشغول داشت.^۱

بیهقی می نویسد: "عن عبد الله بن مسعود ، قال : لئن أحلف تسعا أن رسول الله قتل قتلاً أحب إلي من أن أحلف واحدة أنه لم يقتل ، وذلك أن الله اتخذه نبياً واتخذه شهيداً".^۲

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است که می گفت: اگر نه بار قسم بخورم که رسول خدا کشته شده است برایم محبوب تر است از این که یک بار قسم بخورم که او کشته نشده است؛ زیرا خداوند او را پیامبر و شهید قرار داده است.

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیحش می نویسد: "قَالَ عُرْوَةُ قَالَتْ عَائِشَةُ كَانَ النَّبِيُّ يَقُولُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ يَا عَائِشَةُ مَا أَزَالُ أَجِدُ أَلَمَ الطَّعَامِ الَّذِي أَكَلْتُ بِخَيْرٍ فَهَذَا أَوَانٌ وَجَدْتُ انْقِطَاعَ أَبْهَرِي مِنْ ذَلِكَ السُّمِّ".^۳

عایشه گفته است که رسول خدا در مریضی خود «که در آن از دنیا رفتند» می فرمودند تا کنون درد غذایی را که در خیبر خوردم احساس می کردم

^۱ - طبقات ابن سعد ج ۲ ق ۲ ص ۷۸ چاپ لندن

^۲ - السيرة النبوية ج ۴ ص ۴۴۹ و ۴۵۰

^۳ - صحيح البخارى ج ۵ ص ۱۳۷

و الآن زمانی است که احساس کردم شریان های قلبم از آن پاره شده است.

شاید برخی بگویند که چنین مطلبی بعید به نظر می رسد که سمی بعد از چهار سال اثر کند، ضمن این که پیامبر اسلام قبل از خوردن آن سم در جنگ خیبر از مسموم بودن گوشت گوسفند آگاه شد و از خوردن دست کشید ؛ چنانچه ابن کثیر دمشقی می نویسد: "وفی صحیح البخاری عن ابن مسعود قال: لقد كنا نسمع تسبیح الطعام وهو يؤكل یعنی بین یدی النبی وکلمه ذراع الشاة المسمومة ، وأعلمه بما فيه من السم".¹

در صحیح بخاری از ابن مسعود نقل شده است که می گفت: «ما صدای تسبیح گفتن غذا را هنگامی که رسول خدا از آن تناول می فرمود، می شنیدیم». یعنی در جلوی پیامبر گوشت سردست مسموم با حضرت سخن گفت و ایشان از سمی بودن خود مطلع کرد.

در نتیجه این که چه کسی پیامبر را سم داده و این سم در چه زمانی بوده است، برای ما به صورت دقیق روشن نیست.

و از طرف دیگر می بینیم که محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم و بسیاری دیگر از بزرگان اهل سنت نوشته اند: "قَالَتْ عَائِشَةُ لَدَدْنَاهُ فِي مَرَضِهِ فَجَعَلَ يُشِيرُ إِلَيْنَا أَنْ لَا تَلْدُونِي فَقُلْنَا كَرَاهِيَةُ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ أَلَمْ أَنْهَكُمُ أَنْ

¹ - البداية والنهاية ج 6 ص 317 و 318

ابوبکر ابن ابی قحافه از دیدگاه پیروانش..... 65

تَلَدُونِي قُلْنَا كَرَاهِيَةَ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ فَقَالَ لَا يَبْقَى أَحَدٌ فِي الْبَيْتِ إِلَّا لَدَّا وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَّا
الْعَبَّاسَ فَإِنَّهُ لَمْ يَشْهَدْكُمْ^۱.

ام المومنین عایشه گفته است در دهان رسول خدا در زمان مریضی ایشان به زور دوا ریختیم، پس با اشاره به ما فهماندند که به من دوا نخورانید، ما با خود گفتیم این از آن جهت است که مریض از دوا بدش می آید و وقتی حضرت بهتر شد، فرمودند: آیا من شما را از این که به من دوا بخورانید نهی نکردم؟ پس فرمودند: باید در دهان هر کسی که در این خانه است، در جلوی چشم من دوا ریخته شود؛ غیر از عباس که او شاهد ماجرا نبوده است.

آنها از بقیه روز دوشنبه، تا شامگاه روز سه شنبه از پیغمبر خود بی خبر بودند! و در این مدت، نخست به سخنرانیهای در سقیفه بنی ساعده، و بعد به نخستین بیعت با ابوبکر، و سپس به بیعت عمومی با او در مسجد، و آنگاه سخنرانی او، و سخنرانی عمر بن خطاب سرگرم و مشغول بودند تا آنگاه که ابوبکر با ایشان به نماز برخاست!

گفته اند که چون کار بیعت ابوبکر به پایان رسید، مردم در روز سه شنبه به یاد جنازه پیغمبرشان افتادند!^۲ آن وقت بود که به خانه رسول خدا رو

^۱ - صحیح البخاری ج ۸ ص ۴۰ ح ۶۸۸۶ ج ۵ ص ۱۴۳ و ج ۷ ص ۱۷ صحیح مسلم ج ۷ ص ۲۴ مسند احمد ج ۶ ص ۵۳ تاریخ الطبری ج ۲ ص ۴۳۷

^۲ - سیره ابن هشام ج ۴ ص ۳۴۳ تاریخ طبری ج ۲ ص ۴۵۰ جاب اروپا ج ۱ ص ۱۸۳۰ تاریخ ابن اثیر ج ۲ ص ۱۲۶ تاریخ ابن کثیر ج ۵ ص ۲۴۸ سیره الحلبيه ج ۳ ص ۳۹۲ و ۳۹۴ که در آن روزی را که بیعت ابوبکر فراغت یافتند و به یاد تجهیز پیغمبر خدا افتادند.

آوردند و بر جنازه آن حضرت نماز گزارندند.^۱ آنها در گروههای چند نفری می آمدند و بدون اینکه کسی بر آنها امامت کند بر پیکر پیغمبر خدا نماز می خواندند.^۲

انکار مرگ رسول خدا

پیامبر اکرم، روز دوشنبه شهادت می کند، ابوبکر در سنج بسر می برد، عمر در میان مردم برمی خیزند، و اظهار می دارد: بعضی از منافقین گمان دارند پیامبر اکرم مرده است؟ مردم بدانید، به خدا سوگند پیامبر اکرم نمرده است، بلکه به سوی پروردگار خود رفته، به همان گونه که موسی به سوی پروردگار خود رفت، او چهل روز از نظر مردم خود غایب بود، و پس از این که گفته شد، او مرده است، به نزد قوم خود بازگشت. و به خدا سوگند، رسول خدا باز می گردد و دست و پای کسانی را که گمان برده اند او مرده است، قطع خواهد نمود،^۳ و عمر هم چنان مردم را بیم می داد، و در هراس گزارد.^۴ و عمر آنقدر این کلمات را تکرار کرد که دهانش کف آورد،^۵ تا این که ابوبکر آمد و دستور می دهد، عمر ساکت شود، و او ساکت شده، و به مردم می گوید، مردم این

^۱ - سیره ابن هشام ج ۴ ص ۳۴۳

^۲ - طبقات ابن سعد ج ۲ ق ۲ ص ۷۰ کامل ابن اثیر ج ۲ در ذکر حوادث سال ۱۱ هجری

^۳ - تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۳۲ بیروت

^۴ - سیره دحلانیه یاورقی سیره حلبیه ج ۳ ص ۳۴۹

^۵ - طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۲۶۷

ابوبکر است با او بیعت کنید و خود با ابوبکر بیعت می کند،^۱ و عباس عموی پیامبر، فریاد بر آورد؛ رسول خدا می میرد چنانچه دیگران می میرند، پیامبر اکرم را دفن کنید، آیا شما یک بار می میرید، و پیامبر اکرم دوبار؟ خداوند بزرگوارتر از این است که پیامبر خود را دوبار بمیراند، اگر چنین باشد که گوئید، برای خداوند مشکل نیست که پس از این قبر را بشکافد، و اگر بخواهد او را زنده از قبر بیرون آورد. پیامبر اکرم رحلت ننمود مگر این که راه را واضح و آشکار را روشن نمود، حلال را حلال، و او هم چون چوپانی نبود که به دنبال گوسفندان خود بر فراز قله ها رود، و گوسفندان خود را خار و خاشاک بدهد، و آبخور را گل آلود نماید...^۲

و چون ابوبکر خبر وفات پیامبر اکرم را دریافت نمود، خود را به مسجد رساند، در حالی که عمر مشغول صحبت بود، ابوبکر خود را به پیامبر اکرم می رساند، و روپوش پیامبر اکرم را بر می دارد، و می گوید: ای رسول خدا مرگ مقدر به تو دست یافت، و دیگر، مرگ دیگری برای تو وجود نخواهد داشت، آنگاه از منزل رسول خدا خارج می شود، و هنوز عمر صحبت می کند، ابوبکر به او می گوید: آرام باش، ساکت شو، و عمر توجهی نمی نماید. ابوبکر به سخن می آید: هر آن که محمد را می

^۱ - طبقات الکبری ج ۲ ص ۶۶۹ البدایه ج ۵ ص ۲۴۲

^۲ - طبقات ج ۲ ص ۲۶۷ صحیح بخاری ج ۴ ص ۱۹۴

پرستند، بدانند که او مرده است، و هر که، خدای را می پرستد بداند که خداوند هرگز نمی میرد. سپس این آیه را تلاوت نمود: "و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم و من ينقلب على عقبيه فلن يضر شئاً"^۱ محمد نیست جز پیامبری همانند پیامبران گذشته اگر بمیرد و یا کشته شود، به عقب بر می گردید، هر کس به عقب برگردد به خداوند ضرری نمی رساند.^۲ عمر گفت: گویا این آیه را پیش از این هرگز نشنیده بودم،^۳ و گفت: آیا این آیه در قرآن است؟^۴

پیامبر صبحگاه دوشنبه در هنگامی که می شنود، ابابکر با مردم نماز می خواند، با زحمت بسیار به مسجد می آید، و خود نماز را اقامه می کند، و ابوبکر را کنار می زند، تا نماز خواندن ابابکر را دلیل بر جانشینی پیامبر ندانند، و همین حرکت پیامبر به دلیل این که ابوبکر در کنار پیامبر بود، گفتند پیامبر به ابوبکر اقتدا نمود، و بعد آن را نشانه تائید پیامبر از خلافت ابوبکر دانستند. و خروج پیامبر را برای نماز، علامت منصرف نمودن ابابکر از نماز ندانستند.^۵

^۱ - سوره آل عمران آیه 144

^۲ - سیره نبویه ابن هشام ج 4 ص 305 طبری ج 2 ص 322 و همه کتب تواریخ

^۳ - سیره حلبیه ج 5 ص 354

^۴ - البدایه ج 5 ص 243

^۵ - شرح نهج ابن ابی الحدید ج 9 ص 197 ابن ابی الحدید گوید: این مطلب دیدگاه علی است

پس از آن به منزل رفته، و پیامبر اندکی بهبود می یابد، ابابکر از پیامبر اجازه می خواهد که نزد زنش «خارجة» به «سبح» برود.^۱

کسانی که در تشیع جنازه پیامبر شرکت داشتند

همان کسانی که پیکر پاک و مقدس رسول خدا را غسل دادند، در مراسم به خاکسپاری نیز شرکت داشتند. آنان عبارت بودند از: عباس، علی بن ابیطالب، فضل بن عباس و صالح، آزاد کرده پیغمبر. اصحاب رسول خدا جنازه آن حضرت را در میان افراد خانواده او رها کرده و همین چند نفر عهده دار تجهیز پیکر رسول خدا شده بودند.^۲

بنا به روایتی دیگر، علی همراه با فضل و قثم، فرزندان عباس، و شقران، آزاد کرده پیغمبر، و بنا به قولی اسامه بن زید، تمام مراسم تجهیز پیکر رسول خدا را به عهده داشتند.^۳ و ابوبکر و عمر در این مراسم حضور نداشتند!^۴

ابوبکر تا سه روز پس از شهادت پیامبر اکرم در مدینه حاضر نبود.^۵ ابوبکر در مراسم تدفین پیامبر شرکت نکرد، و برای به خلافت شرعی که اختصاص به علی بن ابی طالب داشت، راهی سقیفه شد.^۶

^۱ - تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۳۱

^۲ - طبقات ابن سعد ج ۲ ق ۲ ص ۷۰ کنز العمال ج ۴ ص ۵۴ و ۶۰ که می گوید: کار تجهیز او را چهار نفر بر عهده گرفتند

^۳ - العقد الفرید ج ۳ ص ۶۱ تاریخ ذهبی ج ۱ ص ۳۲۱ و ۳۲۶

^۴ - کنز العمال ج ۳ ص ۱۴۰

^۵ - تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۳۳ دارالکتب العلمیة

^۶ - مسند أحمد ج ۲ ص ۶۲ سنن البیهقی ج ۳ ص ۴۰۹

عایشه می گوید: "ما علمنا بدفن الرسول ، حتی سمعنا صوت المساحی من جوف اللیل ، لیله الاربعاء".^۱ یعنی ما از به خاک سپردن پیغمبر خبر نداشتیم، تا آنگاه که در دل شب چهارشنبه صدای بیلها به گوشمان رسید! و در روایتی آمده است که: بجز نزدیکان رسول خدا کسی دیگر در به خاک سپردن پیکر آن حضرت شرکت نداشت و هنگامی طایفه بنی غنم صدای بیلها را شنیدند که در خانه ای خود آرمیده بودند.^۲ همچنین بزرگان انصار از طایفه بنی غنم می گفتند که ما صدای بیلها را در اواخر شب شنیدیم!^۳

صحابه پیامبر بعد از شهادت پیغمبر در مدینه مرتد شدن

ابن کثیر نقل می کند: "عن عایشه قالت: لما قبض رسول الله ارتدت العرب قاطبةً و اشأبت النفاق".^۴

عایشه گوید: پیغمبر که از دنیا رفت همه عرب از بیخ و بن مرتد شدند و نفاق در میان آنها اوج گرفت. شوکانی می گوید: روایت صحیح است.^۵ و همچنین حاکم نیشابوری و امام قرطبی و عبدالرزاق صنعانی، و ابن

^۱ - سیره ابن هشام ج ۴ ص ۳۴۴ تاریخ طبری ج ۲ ص ۴۲۵ و ۴۵۵ و چاپ اروپا ج ۱ ص ۱۸۳۳ و ۱۸۳۷ تاریخ ابن کثیر ج ۵ ص ۲۷۰ اسد الغابه ج ۱ ص ۳۴ در شرح حال پیامبر و در روایات دیگر آمده است که صدای بیلها را در شب سه شنبه شنیدند تاریخ ابن سعد ج ۲ ق ۲ ص ۷۸ تاریخ الخمیس ج ۱ ص ۳۲۷ در صورتی که شب چهارشنبه درست تر است و در مسند احمد بن حنبل ج ۶ ص ۶۲ تاکید شده در آخر شب چهارشنبه و در ص ۷۲۴ آمده است که گفت ما علمنا این یدفن حتی سمعنا....

^۲ - طبقات ابن سعد ج ۲ ق ۲ ص ۷۸

^۳ - طبقات ابن سعد ج ۲ ق ۲ ص ۷۸

^۴ - البداية و النهاية ج ۶ ص ۳۳

^۵ - نیل الاوطار ج ۱ ص ۳۶

ابوبکر ابن ابی قحافه از دیدگاه پیروانش..... 71

سعد همه صراحت دارند بر اینکه بعد از نبی مکرم همه عرب از بیخ و بن مرتد شدند.^۱

مزی در تهذیب الکمال عبارت تندی دارد، از عمرو بن ثابت: "لَمَّا مَاتَ النَّبِيُّ كَفَرَ النَّاسُ إِلَّا خَمْسَةً"^۲.

همه مردم کافر شدند یعنی از ارتداد هم بالاتر، مگر پنج نفر. بخاری در زمینه ارتداد صحابه روایات متعددی دارد، که تمام این روایات هم از ابوهریره است در عبارت صحیح بخاری آمده که ابوهریره می گوید: "لَمَّا تَوَفَّى النَّبِيَّ وَاسْتَخْلَفَ ابُوْبَكْرٌ وَكَفَرَ مَنْ كَفَرَ مِنَ الْعَرَبِ..."^۳ پیغمبر که از دنیا رفت و ابوبکر به خلافت نشست و تعداد انبوهی از عرب کافر شدند.

^۱ - مستدرک الصحيحین ج ۳ ص ۲۶۰ امام قرطبی ج ۸ ص ۱۴۷ المصنف ج ۱ ص ۱۵۲ ابن سعد در طبقات ج ۲ ص ۱۹۱

^۲ - تهذیب الکمال مزی ج ۲۱ ص ۵۵۷ تهذیب التهذیب ج ۸ ص ۹ البدایة و النهایة ج ۶ ص ۹۱

^۳ - صحیح بخاری ج ۸ ص ۱۴۰ ج ۶۹۲۴ کتاب استتابة المرتدين و المعاندين باب قتل من ابی قبول الفرائض و ج ۲ ص ۱۰۹ ج ۱۳۹۹ کتاب الزکوة باب وجوب الزکوة صحیح مسلم سنن ابن ماجه سنن نسائی ج ۶ ص ۵

خلافت ابوبکر

عمر واقعیت سقیفه را این چنین تعریف کرده است

وقتی که پیغمبر از دنیا رفت، از خبرهایی که به ما رسید یکی این بود که انصار در سقیفه بنی ساعده اجتماع کرده اند. من به ابوبکر پیشنهاد کردم که بیا تا ما هم به برادران انصار خود پیوندیم. ابوبکر موافقت کرد و ما همراه یکدیگر خود را به سقیفه رساندیم. علی و زبیر و همراهان ایشان با ما نبودند. هنگامی که به سقیفه رسیدیم، متوجه شدیم که طایفه انصار مردی را، که در گلیمی پیچیده بودند و می گفتند سعد بن عباد است و تب دارد، با خود به آن جا آورده بودند.

ما در کنار ایشان نشستیم و دیری نپایید که دیدیم سخنان آنها برخاست و پس از حمد و سپاس خداوند گفت: ما یاران خداییم و نیروی رزمنده و به هم فشرده اسلام. اما شما گروه مهاجران، مردمی به شماره اندک هستید و...

من خواستم که در پاسخ او چیزی بگویم، که ابوبکر آستینم را کشید و گفت: خونسرد باش. پس خودش از جای برخاست و به سخن پرداخت. به خدا قسم که او در سخن خویش هیچ نکته ای را که من می خواستم بر زبان بیاورم، از دست ننهاد: یا همان را گفت: و یا بهتر از آن را به زبان آورد.

او گفت: ای گروه انصار! آنچه را از خوبی و امتیازات خود بر شمردید، بیگمان اهل و برازنده آنید. اما خلافت و فرمانروایی تنها در خور قبیله قریش است؛ زیرا که آنها از لحاظ شرافت حسب و نسب وزنه ای، و در میان قبایل عرب ممتاز می باشند. این است که من به عنوان خیر خواهی شما، یکی از این دو تن را پیشنهاد می کنم تا هر کدام را که بخواهید، به خلافت انتخاب و با او بیعت کنید. این بگفت و دست من و ابو عبیده را بگرفت و به آنان معرفی نمود. تنها این سخن آخر او بود که از آن خوشم نیامد!

در این هنگام یکی از انصار برخاست و گفت: "انا جذیلها المحک و عذیقها المرجب". یعنی ما گروه انصار به منزله آن چوبی هستیم که شتران پشت خود را با آن می خاراندند و درختی که به زیر سایه اش پناه می برند. حال که چنین است، شما مهاجران برای خود فرمانروایی برگزینید و ما هم برای خود زمامداری انتخاب می کنیم.

در پی این سخن، بگو مگو و سر صدا از هر طرف برخاست و چند دستگی و اختلاف بشدت ظاهر گردید. من از این موقعیت استفاده کردم و به ابوبکر گفتم دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم. او هم دستش را پیش آورد و من با او بیعت کردم. مهاجران نیز با او بیعت نمودند و به دنبال ایشان، انصار هم با او بیعت کردند.

پس از اینکه از کار بیعت ابوبکر فراغت یافتیم، به سوی سعد بن عبادہ
هجوم بردیم ...

بعد از همه این حرف ها، اگر کسی بعد از این و بدون کسب نظر و
مشورت با مسلمانان با مردی به خلافت بیعت کند، نه از او پیروی کنید
و نه از بیعت گیرنده، که هر دو مستحق مرگند.^۱

طبری در واقعیت سقیفه و بیعت ابوبکر می نویسد

ما این خبر را به طور فشرده از تاریخ طبری، در ذکر رویدادهای بعد از
وفات پیغمبر، نقل می کنیم:

طایفه انصار پیکر رسول خدا را در میان خانواده اش رها کردند تا آنان
به تدفینش بپردازند و خود در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند و گفتند: ما
پس از محمد، سعد بن عبادہ را که مریض بود، با خود به آنجا آورده
بودند....

سعد بن عبادہ خدای را ستایش کرد و سابقه انصار را در دین، و فضیلت
و برتریشان را در اسلام برشمرد و از احترامی که آنان برای پیغمبر خدا
و اصحابش قائل هستند و جنگهایی که با دشمنان کردند، یاد کردند و
تاکید کرد که پیغمبر خدا در حالی از دنیا رفته که از ایشان راضی و
خشنود بود. سرانجام گفت: اینک شما گروه انصار! زمام حکومت را تنها

^۱ - صحیح بخاری کتاب الحدود باب رجم الحلبي من الزنا ج 4 ص 120 سیره ابن هشام ج 4 ص 336 کنز العمال ج 3 ص 139
ج 2326

خود به دست بگیرید و آن را به دیگری وامگذارید. در پاسخ سعد همه انصار بانگ برآوردند که: رای و اندیشه ات کاملاً درست، و سخنانست راست و متین است و ما هرگز خلاف تو کاری انجام نخواهیم داد و تو را هم به حکومت و زمامداری انتخاب می کنیم. پس از این موافقت قطعی، مطالبی دیگر به میان آمد و سخنانی بینشان رد و بدل شد و سرانجام گفتند: اگر مهاجران قریش زیر بار این تصمیم ما نرفتند و آن را نپذیرفتند و گفتند که ما مهاجران، و نخستین یاران پیغمبر، و از خویشاوندان او هستیم و شما حق ندارید تا در حکومت و زمامداری پیغمبر با ما از در خلاف درآیید، چه جواب بدهیم؟ اینجا بود که گروهی از آنها گفتند ما هم می گوییم: ما برای خودمان امیری انتخاب می کنیم، شما هم برای خودتان زمامداری انتخاب کنید! سعد بن عباد که تا آن زمان خاموش نشسته بود گفت: و این خود اولین قدم شکست و عقب نشینی ما خواهد بود.^۱ همه این مطالب به گوش ابوبکر و عمر رسید؛ پس شتابان به همراه ابوعبید جراح رو به سقیفه بنی ساعد نهادند. اسید بن حضیر^۲ و عویم بن ساعده^۱ و عاصم بن عدی^۲ نیز به ایشان پیوستند و همگی در آنجا به صف نشستند.

^۱ - تاریخ طبری ذکر رویدادهای سال ۱۱ هجرت ج ۲ ص ۴۵۶ و چاپ اروپا ج ۱ ص ۱۸۳۸ تاریخ ابن اثیر ج ۲ ص ۱۲۵ تاریخ الخلفا از ابن قتیبه ج ۱ ص ۵

^۲ - اسید بن حضیر نامش در سیره ابن هشام ج ۴ ص ۳۳۵ آمده است. او از نوادگان سماک بن عتیک بن رافع بن... از قبیله اوس است. اسید بیعت عقبه دوم را درک کرد و در جنگ احد از خود ثبات قدم نشان داد و در همه جنگهای پیغمبر شرکت نموده بود. اسید را نزد ابوبکر مقامی والا و ارجمند بود و او را بر همه انصار مقدم می داشت. اسید در سال ۲۰ یا ۲۱ در گذشت و عمر در

ابوبکر پس از این که از سخن گفتن عمر در آن جمع جلوگیری نمود، خودش برخاست و حمد و سپاس خدا را به جای آورد و سپس از سابقه مهاجران، و اینکه ایشان در میان همه مردم عرب در تصدیق به رسالت پیغمبر پیشگام بوده اند، یاد کرد و گفت: مهاجران نخستین کسانی بودند که در روی زمین به عبادت خدا پرداختند و به پیامبرش ایمان آوردند. آنان دوستان نزدیک و از بستگان پیغمبرند، و به همین دلیل در به دست گرفتن زمام حکومت بعد از حضرتش از دیگران سزاوارترند و در این امر بجز ستمکاران، کسی با فرمانروایی ایشان به مخالفت و ستیزه برنمی خیزد.

ابوبکر پس از این سخنان، از فضیلت انصار سخن به میان آورد و چنین ادامه داد: البته پس از مهاجران و سبقت گیرندگان در اسلام، کسی مقام و منزلت شما انصار را نزد ما نخواهد داشت. فرمان و حکومت از آن ما، و مقام و منزلت وزارت از آن شما باشد!

حمل جنازه اش شرکت کرد. اصحاب صحاح 18 حدیث از او روایت کرده اند. شرح حالش در استیعاب ج 1 ص 31 و 33 اصابع ج 1 ص 64 جوامع السیره ص 283 آمده است

¹ - عویم بن ساعده انصاری در بیعت عقبه و غزوه بدر و دیگر جنگهای پیامبر خدا شرکت کرد. عویم در خلافت عمر از دنیا رفت. شرح حالش در کتاب النبلاء آمده که او برادر عمر بوده و عمر بر سر قبرش گفته است کسی نمی تواند ادعا کند که از صاحب این قبر بهتر است استیعاب ج 3 ص 170 اصابع ج 3 ص 45 اسدالغابه ج 4 ص 158

² - عاصم بن عدی بن الجعد بن العجلان، و از بزرگان بنی عجلان بود. او جنگ احد و جنگهای بعد از آن را درک کرد و در سال 45 هجری در گذشت. استیعاب ج 3 ص 133 اصابع ج 2 ص 237 اسدالغابه ج 3 ص 75 سیره ابن هشام ج 4 ص 339

آنگاه حباب بن منذر^۱ از جای برخاست و خطاب به انصار گفت: ای گروه انصار! زمام امور حکومت را خود به دست بگیرید که این مهاجران جیره خوار شما و زیر سایه شما زندگی می کنند و هیچ گردنکشی را زهره آن نیست که سر از فرمان شما بتابد. پس از دودستگی و اختلاف بپرهیزید که اختلاف، کارتان را به تباهی و فساد خواهد کشید و شکست خورده، ریاست و حکومت از چنگتان به در خواهد شد. اگر اینان زیر بار نرفتند و بجز آنچه را که از ایشان شنیدند، چیزی دیگر نگفتند، در آن صورت ما از میان خود فرمانروایی برمی گزینیم و آنها هم برای خودشان امیری انتخاب کنند!

در اینجا عمر از جای برخاست و گفت: هرگز چنین چیزی امکان ندارد و دو شمشیر در یک غلاف نگنجد! به خدا سوگند که عرب به حکومت و فرمانروایی شما سرفروود نخواهد آورد در حالی که پیامبرش از غیر شماست! اما عرب، با حکومت و زمامداری کسی از خاندان نبوت و پیامبری باشد مخالفت نخواهد کرد. ما علیه کسی که به مخالفت ما برخیزد، دلیل و برهانی قاطع داریم، و آن اینکه چه کسی حکومت و فرمانروایی محمد را از چنگ ما بیرون می کند و با ما بر سر آن به ستیزه و مخالفت برمی خیزد، در صورتی که ما از بستگان و خاندان او

^۱ - حباب بن منذر بن الجموح بن زید بن حرام بن... انصاری بود. جنگهای پیغمبر را درک کرد و در خلافت عمر از دنیا رفت. استیعاب در حاشیه اصابه ج ۱ ص ۳۵۳ اصابه ج ۱ ص ۳۰۲ اسد الغابه ج ۱ ص ۳۶۴ جمهره ابن حزم ص ۳۵۹

هستیم؟ مگر آن کس که به گمراهی افتاده، به گناه آلوده شده و به ورطه هلاکت افتاده باشد؟^۱

حباب بار دیگر برخاست و گفت: ای گروه انصار! دستهایتان را به یکدیگر بدهید و گوش به سخنان این مرد و یارانش ندهید که حق خود را از حکومت و زمامداری از دست خواهید داد. اگر اینان زیر بار خواسته شما نرفتند، ایشان را از سرزمین خود بیرون کنید و حرف خودتان را به کرسی بنشانید و زمام امور را به دست بگیرید که به خدا قسم شما از آنان به فرمانروایی سزاوارتر می باشید. چه، کافران به ضرب شمشیر شما سرفروید آوردند و به این آیین گرویدند.

ما به منزله همان چوبی هستیم که شتران پشت خود را با آن می خارانند، و جانپناهی برای ضعفا و ناتوانان. و این است که می گویم تنها اراده شما کافی است تا جنگ و خونریزی را از سر بگیریم.

عمر گفت: با چنین اندیشه ای خدا تو را بکشد! و حباب پاسخ داد: خدا تو را بکشد.

ابوعبیده چون چنان دید، خطاب به طایفه انصار گفت: ای گروه انصار! شما نخستین کسانی بودید که به یاری رسول خدا و دفاع از آیین مقدس

^۱ - چون امیرالمومنین علی این دلیل مهاجران را شنید، فرمود: احتجوا بالشجره و اضعوا الثمره. یعنی به درخت نبوت احتجاج کردند و میوه آن را نادیده گرفتند. زیرا میوه درخت نبوت، خانواده و اهل بیت آن حضرت می باشند که مهاجران برای به دست گرفتن حکومت پیغمبر، آن را نادیده گرفتند. شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۲

برخاستید. اینک در تبدیل و تغییر دین و اساس وحدت مسلمانان نخستین کس نباشید!

پس از سخنان زیرکانه ابو عبیده جراح، بشیر بن سعد خزرجی از جای برخاست و گفت: ای گروه انصار! به خدا قسم که ما در جهاد با مشرکان و پیشگامی در پذیرش اسلام داری موقعیت و مقامی والا گردیده ایم. و در این راه، بجز رضا و خشنودی خدایمان، و فرمانبرداری از پیامبران و ریاضت و خودسازی نفسمان را نخواسته ایم. پس شایسته نیست که ما با داشتن آن همه فضایل بر مردم گردنکشی کنیم و بر آنان منت بگذاریم، و آن را وسیله کسب مال و منال دنیای خود سازیم. خداوند ولی نعمت ماست، او در این مورد بر ما منت نهاده است.

ای مردم! این را بدانید که محمد از قریش است و افراد قبیله اش به او نزدیکتر، و در به دست گرفتن ریاست و حکومتش از دیگران سزاوارترند. و منت از خدا می خواهم که هرگز مرا نبیند که من در امر حکومت با آنها به ستیزه و نزاع برخاسته باشم. پس شما هم از خدا بترسید و با آنها مخالفت نکنید، و در امر حکومت با ایشان به نزاع و ستیزه برنخیزید و دشمنی نکنید.

چون بشیر سخن به پایان برد، ابوبکر برخاست و گفت: این عمر، و این هم ابو عبیده، هر کدام را که می خواهید انتخاب، و با او بیعت کنید. ولی

عمر و ابوعبیده یک صدا گفتند: با وجود تو، به خدا قسم که ما چنین مقامی را عهده دار نمی شویم...

عبدالرحمن بن عوف هم از جا برخاست و ضمن سخنانی گفت: این گروه انصار! اگر چه شما را مقامی والا و شامخ است، اما در میان شما کسانی مانند ابوبکر و عمر و علی یافت نمی شود!

منذرین ارقم نیز برخاست و روی به عبدالرحمن کرد و گفت: ما برتری کسانی را که نام بردی منکر نیستیم؛ بویژه اینکه در میان ایشان مردی وجود دارد که اگر برای به دست گرفتن زمام امور حکومت پیشقدم می شد، کسی با او به مخالفت بر نمی خاست. منظور علی بن ابیطالب بود.^۱

آنگاه همه انصار، و یا برخی از ایشان، بانگ برداشتند که: ما فقط با علی بیعت می کنیم.^۲

عمر خود گفت: سر و صدا و همههم حاضران از هر طرف برخاست و سخنان نامفهوم از هر گوشه شنیده می شد تا آنجا که ترسیدم اختلاف موجب از هم گسیختگی شیرازه کار ما بشود. این بود که به ابوبکر گفتم: دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم!^۳

^۱ - تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۰۳ موفقیات زیر بن بکار ص ۵۷۹

^۲ - تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۰۸ و چاپ اروپا ج ۱ ص ۱۸۱۸ تاریخ ابن اثیر ج ۲ ص ۱۲۳ می گوید: این سخن را انصار هنگامی

بر زبان آوردند که عمر دست بیعت به دست ابوبکر زده بود!

^۳ - سیره ابن هشام ج ۴ ص ۳۳۶

اما پیش از آنکه دست عمر در دست ابوبکر قرار بگیرد، بشیر بن سعد پیش دستی کرد و دست به دست ابوبکر زد و با او بیعت نمود.^۱ حباب بن منذر که شاهد ماجرا بود، بر سر بشیر فریاد کشید که: ای بشیر ای نفرین شده خانواده قطع رحم کردی و از اینکه پسر عمویت به حکومت برسد حسادت نمودی.^۲

بشیر گفت: نه به خدا قسم، ولی نمی خواستم دست به حق کسانی دراز کرده باشم که خداوند آن را به ایشان روا داشته است. چون قبیله خزرج هم از به حکومت رسانیدن سعد بن عبادہ چه منظوری در سر دارد، این بود که بعضی از ایشان، کسانی دیگر از افراد قبیله خود را، که اسید بن حضیر «یکی از نقبا» نیز در میانشان بود، مورد خطاب قرار دادند و گفتند: به خدا قسم اگر قبیله خزرج برای یک بار هم که شده خلافت را به دست بگیرد، برای همیشه افتخار نصیب آنها خواهد شد و بر شما فخر و مباهات خواهند فروخت و هرگز شما را در حکومت خودشان شریک نخواهند کرد. پس برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید!^۳

^۱ - تاریخ طبری ج ۱ ص ۱۸۴۲ چاپ اروپا

^۲ - ابوبکر جوهری در کتاب سقیفه خود می نویسد: چون قبیله اوس دید که یکی از رؤسای قبیله خزرج با ابوبکر بیعت کرد، اسید بن حضیر، که یکی از رؤسای اوس به حساب می آمد و با سعد بن عبادہ رقابت داشت، با ابوبکر بیعت نمود تا از حسادتی که به سعد بن عبادہ داشت خلافت به او نرسد. شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۲ در شرح خطبه و من کلام له فی معنی الانتصار.

آنگاه همگی برخاستند و با ابوبکر بیعت کردند و با این کار خود، فعالیت سعد عباده و افراد قبیله خزرج را در به دست گرفتن زمام امور حکومت نقش بر آب نمودند.

مردم از هر سو برای بیعت با ابوبکر هجوم آوردند و چیزی نمانده بود که در این گیرودار، سعد بن عباده بیمار، زیر دست و پای آنها لگدمال شود که یکی از بستگان سعد فریاد زد: مردم مواظب باشید که سعد را لگد نکنید.

عمر در پاسخ او بانگ زد: بکشیدش که خدایش بکشد! آن وقت مردم را پس و پیش کرد و خود را بالای سر سعد رسانید و گفت: می خواستم چنان لگدمالت کنم که عضوی از اندامت سالم نماند! قیس بن سعد، که بالای سر پدرش ایستاده بود، برخاست و ریش عمر را به چنگ گرفت و گفت: به خدا قسم اگر تار مویی از سر او کم کنی، با یک دندان سالم بر نمی گردی! و ابوبکر نیز به عمر گفت: آرام باش عمر! در چنین موقعیتی مدارا و نرمی به کار می آید نه خشونت و تندی! عمر با شنیدن سخن ابوبکر، پشت به قیس کرد و از او دور شد. اما سعد بن عباده خطاب به عمر گفت: به خدا سوگند اگر بیمار نبودم و آن قدر توانایی می داشتم که از جای برخیزم، در گذرگاه ها و کوچه های مدینه چنان غرشی از من می شنیدی که از وحشت و ترس، خود و یارانت در بیغوله ها پنهان می شدید. در آن حال به خدا سوگند تو را نزد کسانی می

فرستادم که تا همین دیروز زیر دست و فرمانبرداریشان بودی، نه آقا و بالا سر آنها! آنگاه خطاب به یاران خود گفت: مرا از اینجا ببرید. پس سعد را به خانه اش رسانیدند.

ابوبکر جوهری سقیفه را به این شکل بیان می کند

عمر در روز سقیفه بنی ساعده، همان روزی که با ابوبکر بیعت به عمل آمد، کمر خود را بسته و در پیشاپیش ابوبکر می دوید و فریاد می زد: توجه! توجه! مردم با ابوبکر بیعت کردند! و به این ترتیب مردم با ابوبکر بیعت کردند و او را به مسجد بردند تا دیگران نیز با او بیعت کنند.

در همین هنگام بود که علی و عباس، که هنوز از مراسم غسل پیغمبر خدا فارغ نشده بودند، در مسجد بانگ تکبیر شنیدند. علی از عمویش عباس پرسید چه خبر شده است؟ عباس گفت: چنین چیزی هرگز سابقه نداشته است! و سپس گفت نگفتمت.^۱

در همان احوال براء بن عازب در کوی بنی هاشم به راه افتاد و با صدای بلند به طایفه بنی هاشم گفت چه نشسته اید که با ابوبکر بیعت کردند.

^۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۳۳ و در ص ۷۴ به عبارتی دیگر

^۲ - عقد الفرید ج ۴ ص ۲۵۸ شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۳۲ و در ص ۷۴ مفضلتر زبیر بن بکار در الموفقیات ص ۵۷۷ و ۵۸۰ و ۵۸۳ و ۵۹۲ بنا به روایت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۲ و ۱۶ در شرح و من کلام له فی معنی الانصار

با شنیدن این اخطار برخی از افراد قبیله بنی هاشم گفتند: مسلمانان را حق نبود تا کاری را به این بزرگی بدون حضور ما انجام دهند، در صورتی که ما در به دست گرفتن زمام حکومت محمد سزاوارتریم. عباس در پاسخ آنها گفت: اما به خدای کعبه که چنین کردند! و این در حالی بود که همه مهاجران و اکثریت انصار کمترین تردیدی نداشتند که علی پس از پیامبر جانشین آن حضرت بوده و زمام حکومت را به دست خواهد گرفت.^۱ و بنا به روایتی، مهاجران و انصار در فرمانروایی علی پس از پیغمبر خدا تردیدی نداشتند.

طبری در جای دیگر می نویسد

همه افراد قبیله اسلم در روز سقیفه بنی ساعده به مدینه آمده بودند. ازدحام ایشان در شهر مدینه به حدی بود که عبور و مرور در کوچه های آن بسختی صورت می گرفت. افراد این قبیله با ابوبکر به خلافت بیعت کردند و عمر در این مورد چنین گفت: همین که قبیله اسلم را دیدم به پیروزی یقین کردم.^۲

بیعت همگانی مردم

^۱ - الموفقیات زبیر بن بکار ص 580

^۲ - تاریخ طبری ج 2 ص 458 و چاپ اروپا ج 1 ص 1843 تاریخ ابن اثیر ج 2 ص 224 که می نویسد: اسلم آمد و بیعت کرد؛ الموفقیات زبیر بن بکار، بنا به نقل ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج 6 ص 278 که می گوید: بایعت قبیله اسلم ابوبکر نیرو گرفت. اما نگفته اند که قبیله مزبور چه روزی وارد مدینه شده، ولی ظن قوی بر این است که افراد مزبور روز سه شنبه وارد مدینه شده اند. شیخ مفید در کتاب حمل خود، ص 43، می نویسد افراد قبیله اسلم برای خرید مایحتاج خود به مدینه آمده بودند.

پس از بیعت با ابوبکر در سقیفه، کسانی که با او بیعت کرده بودند، وی را چون عروسی که به حجله می بردند، شادی کنان به مسجد پیغمبر بردند.

ابوبکر بر فراز منبر پیغمبر خدا بنشست و تا شب هنگام مردم می آمدند و با او بیعت می کردند. همین امر ایشان را تا سه شنبه شب از مساله دفن پیغمبر خدا به خود مشغول داشته بود.¹

فردای روزی که در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت به عمل آمد، ابوبکر بر فراز منبر رسول خدا بنشست و عمر، پیش از آنکه او سخنی بگوید، برخاست و پس از حمد و سپاس خداوند گفت که سخن دیروزش نه بر اساس کتاب خدا بوده و نه دستوری از پیامبر خدا، بلکه او خود چنان می پنداشته که پیغمبر شخصا به تدبیر کارها خواهد پرداخت و او آخرین کسی خواهد بود که از جهان می رود! و در پایان سخن گفت: خداوند کتاب خود را، که دستمایه هدایت و راهنمایی پیامبرش نیز بوده، در میان شما نهاده که اگر به آن چنگ بزنید، خداوند هم شما را به همان راه که پیامبرش را هدایت می فرمود: راهنمایی خواهد کرد. اکنون خداوند شما را در زمامداری بهترینتان، که یار و همدم غار رسول خدا بوده، بدین ترتیب، مردم نیز پس از بیعت در سقیفه بار دیگر با ابوبکر بیعت به عمل آوردند. در صحیح بخاری آمده است: پیش از آن گروهی

¹ - موفقیات زبیر بکار ص 578 الرياض النضرة ج 1 ص 164 تاریخ الخمین ج 1 ص 188

در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت کرده بودند، اما بیعت عمومی با او بر فراز منبر به عمل آمد. انس بن مالک می گوید: من در آن روز به گوش خود شنیدم که عمر پشت سر هم به ابوبکر تکلیف می کرد که از منبر بالا رود، تا اینکه سرانجام ابوبکر فراز منبر نشست و همه مردم با او بیعت کردند. آنگاه ابوبکر لب به سخن گشود و حمد و سپاس خدا را به جا آورد و گفت: ای مردم! با اینکه من از شما بهتر نبودم، زمام حکومت بر شما را به دست گرفتم. پس اگر رفتارم را خوب و کارم را شایسته یافتید مرا یاری دهید و اگر بدی کردم و دچار لغزش و خطا شدم، مرا به راه آورید... مادام که فرمانبردار خدا و رسولش باشم، مرا فرمانبردار باشید؛ و چون خدا و پیامبرش را نافرمانی کردم، مرا حق بر فرمانبرداری شما نخواهد بود. اینک برخیزید و نمازتان را بخوانید که خدایتان رحمت کند.¹

رویدادهای بعد از بیعت همگانی

زبیر بن بکار در کتاب الموفقیات خود می نویسد: چون کار بیعت ابوبکر به سامان رسید و خلیفه بودنش مسلم گشت، گروه بسیاری از

¹ - سیره ابن هشام ج 4 ص 340 تاریخ طبری ج 3 ص 203 و چاپ اروپا ج 1 ص 1829 عیون الاخبار ابن قبیبه ج 2 ص 234 الرياض النضرة ج 1 ص 167 تاریخ ابن کثیر ج 5 ص 248 تاریخ الخلفاء سیوطی ص 47 کنز العمال ج 3 ص 129 ح 2253 الحلیبه ج 3 ص 397 صحیح بخاری ج 4 ص 165 کتاب البیعه خطبه عمر را با جزئی اختلافی آورده است. اما کسانی که تنها خطبه ابوبکر را آورده اند: جوهری سقیفه به نقل از ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج 1 ص 134 صفوه الصفوه ج 1 ص 98

انصار به یاد علی افتادند و از کرده خود و بیعتشان با ابوبکر پشیمان شدند و با نام علی شعار دادند.^۱

یعقوبی در تاریخ خود می نویسد:^۲ عده ای از مهاجران و انصار از بیعت با ابوبکر سرباز زدند و جانب علی بن ابی طالب را گرفتند، که در میانشان چهره های سرشناسی چون عباس بن عبدالمطلب، و پسرش فضل، زبیر ابن عوام، خالد بن سعید، مقداد بن عمرو،^۳ سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، براء بن عازب^۴ و ابی بن کعب^۵ دیده می شدند. ابوبکر چون اوضاع را چنان دید، کسی را به دنبال عمر خطاب و ابوعبیده جراح و مغیره بن شعبه فرستاد.

^۱ - الموفقیات ص 583

^۲ - تاریخ یعقوبی ج 2 ص 124 و 125 شرح نهج البلاغه ج 2 ص 13 که مفصل آن در ص 74 آمده الامامه و السیاسة ج 1 ص 14
^۳ - مقداد بن عمرو بن ثعلبه بن مالک بن... عمرو در جاهلیت متهم به قتل شد، ناچار به حضر موت گریخت و با قبیله کنده پیمان بست و زنی از آن قبیله را بگرفت و از او مقداد به دنیا آمد. مقداد چون بزرگ شد، بین او ابوشمر نزاعی در گرفت، که مقداد پای او را مجروح کرد و به مکه گریخت و خود را زیر حمایت اسود بن عبد یغوث در آورد. اسود او را به فرزندی گرفت و مقداد بن اسود خوانده شد. اما پس از نزول آیه ادعوه لابیهم بار دیگر مقداد بن عمرو نامیده شد. پیغمبر در حق مقداد فرموده است: خداوند مرا به دوستی چهار تن امر فرموده: علی، مقداد، سلمان و ابوذر. مقداد در سال 33 درگذشت. استیعاب ج 3 ص 451 اصابه ج 3 ص 433 و 434

^۴ - ابوعمر و براء بن عازب بن الحارث بن... در جنگ بدر به علت کمسالی، پیغمبر به او اجازه شرکت نداد و بعد در 14 جنگ با رسول خدا شرکت کرد. در جنگهای جمل و صفین و نهروان در کنار امام شمشیر زد و در کوفه خانه ای ساخت و در همانجا تا زمان معصب بن زبیر زندگی کرد. استیعاب ج 1 ص 144 اصابه ج 1 ص 147

^۵ - ابی بن کعب از قبیله خزرج در عقبه دوم به خدمت پیغمبر رسید و با حضرتش بیعت نمود و در جنگها شرکت کرد. او از نویسندگان وحی بود، یا اوایل حکومت عثمان از دنیا رفت. استیعاب ج 1 ص 27 و 30 اصابه ج 1 ص 31 و 32

و چون آنان آمدند، ماجرا را گفت و از ایشان پرسید: چاره چیست؟ آنان پاسخ دادند: ^۱ صواب آن است که خودت، عباس را ببینی و از این حکومت سهمی برای او و فرزندانش به وی پیشنهاد کنی تا از یاری علی بریده و به تو بپیوندد. آن وقت همین کارش دلیلی قاطع علیه علی به دست شما خواهد داد. ^۲ این پیشنهاد را پسندیدند و در شبانگاه هر چهار نفر «ابوبکر و عمر و ابوعبیده و مغیره» به خانه عباس رفتند. ^۳

ابوبکر آغاز به سخن کرد و پس از حمد و سپاس خداوند چنین گفت: خداوند محمد را به پیامبری برانگیخت و او را سرپرست و ولی مومنان قرار داد، و بر مومنان نیز منت نهاد که چنین پیغمبری در میان ایشان باشد. تا آنگاه که وی را به سوی خود فراخواند و آنچه را نزد خود برایش برگزیده بود، به وی ارزانی داشت. پیغمبر در هنگام وفات، کار مردم را به خودشان واگذاشت. ^۴

آنان نیز مرا برکشیدند و بر خود فرمانروا، و بر کارهایشان نگهبان و سرپرست قرار دادند و من هم آن را پذیرفتم. من به خواست خدا و یاری پروردگار به پشتوانه او، در این مهم که به عهده گرفته ام، نه از آن می

^۱ - ابوبکر جوهری در سقیفه خود تصریح کرده است که اراکه دهنده این طرح مغیره بن شعبه بوده و این به حقیقت نزدیکتر است.

^۲ - الامامه و السیاسة ج ۱ ص ۱۴

^۳ - در روایت ابن ابی الحدید آمده است که همه این رویدادها در شب دوم از وفات پیغمبر صورت گرفت.

^۴ - کار مردم را به خودشان واگذاشت (فخلی علی الناس امورهم)، ضمیر هم در امورهم بنا به روایت ابن ابی الحدید است. تا آنچه به صلاح خود می دانند، برگزینند. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۷۴ کلمه متفقین (به اتفاق یکدیگر) آمده که به نظر می آید درست تر باشد.

ترسم که در کارها سستی و فتوری پیش آید، و نه موردی مرا بیمناک و هراسان می سازد.

و اینکه تا چه پایه در این راه توفیق یابم، به دست خداست، بر او توکل می کنم و به او روی می آورم.

اما به من گزارش می دهند که برخلاف هماهنگی عمومی ای که وجود دارد مغرضی زبان به انتقاد و خرده گیری گشوده، شما و موقعیت اجتماعی شان را چاقپناه و سپربلای خود قرار داده، و سرباز زدن شما از همکاری با ما را وسیله انحراف افکار عمومی ساخته است. شما، یا با دیگران خود را در مسیری که در پیش گرفته اند هماهنگ کنید، و یا این فرصت طلبان را از راهی که در پیش دارند باز دارید.

اینک ما نزد تو آمدیم و می خواهیم تا سهمی از این حکومت را به تو واگذاریم تا از آن بهرمند شوی و پس از تو نیز برای فرزندان باقی بماند. چه، تو عمومی پیغمبر خدایی اما مردم با همه علم و اطلاعی که از مقام و منزلت تو و رفیقت علی داشته اند «ریاست و حکومت خودشان را در اختیار شما نگذاشته اند».¹

بنابراین ای طایفه بنی هاشم، تند نروید که رسول خدا هم از ماست و هم از شما!

¹ - عبارت میان گیومه در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و الامامه والسیاسیه آمده است

در اینجا عمر به میان سخن ابوبکر دوید و گفت: البته این را هم بدانید که ما از ناچاری به اینجا نیامده ایم و نیازی هم به شما نداریم؛ ولی نمی خواستیم در مساله ای که همه مسلمانان بر آن اتفاق نظر دارند، آهنگ خلاف از ناحیه شما شنیده شود و شما مورد زخم زبان قرار گیرید که زبانش هم به شما خواهد رسید و هم به ایشان. پس هوای خودتان را داشته باشید!

آنگاه عباس لب به سخن گشود و حمد و سپاس خدای را به جای آورد و رو به ابوبکر کرد و گفت: خداوند، محمد را، همچنان که تو گفتی، به پیامبری برانگیخت و او را بر مومنان ولی و سرپرست قرار داد و به وجودش بر امت اسلامی منت نهاد تا آنگاه که او را به حضوری خود فراخواند و از نعمتهای ویژه ای برخوردارش ساخت. او رفت و امور مسلمانان را به خودشان وا گذاشت تا آنچه را حق است برای خود برگزینند، نه اینکه به پیروی از هوای نفس برخیزند و منحرف شود!

اینک تو اگر به نام رسول خدا این حکومت را به دست گرفته ای، پر واضح است که به حق ما تجاوز نموده و آن را غصب کرده ای! و اگر به نام مومنان این امت زمام امور را به چنگ آورده ای، ما نیز از مومنانیم که به هیچ روی قدمی به سود تو برنداشته، دخالتی نکرده ایم و اعلام رضا و خرسندی نکرده، بلکه ناراحت و خشمگین هم شده ایم.

اما اگر این زمامداری از سوی مومنان بر تو واجب شده ، چون ما موافق نیستیم ، پذیرش چنین مقامی بر تو واجب نخواهد بود. بنگر که سخنان تا چه پایه خلاف یکدیگرند: از طرفی می گویی مورد خرده گیری و انتقاد مردم قرار گرفته ای، و از سوی دیگر ادعا می کنی که مردم به تو علاقمند بوده تنها به تو روی آورده و شخص تو را برای حکومت بر خود پذیرفته اند!

شگفت آورتر اینکه تو خود را جانشین رسول خدا می خوانی، و حال آنکه می گویی که آن حضرت کار مردم را به خودشان وانهاده تا زمامداری را برای خود برگزینند و حضرتش جانشینی برای خود انتخاب نکرده است و مردم تو را برگزیده اند! اما اینکه گفتمی مرا در این ریاست سهمی خواهی داد، اگر این ریاست حق مسلم مومنان است، تو حق دخل و تصرف در آن را نداری.¹

و اگر از آن ماست، ما به گرفتن پاره ای از آن رضا نخواهیم داد. اکنون این من هستم که به تو می گویم: آرام باش و تند نرو که رسول خدا از درختی است که ما شاخه های آن هستیم، و شما در حکم سایه نشین و همسایه آن.

سران حزب چون از دیدار خود با عباس هم طرفی نبستند، برخاستند و بیرون آمدند.

¹ - در سقیفه جوهری والامامه والسیاسه چنین آمده است : واگر این حق توست ، ما را به آن نیازی نیست

تحصن در خانه فاطمه زهرا

عمر بن خطاب می گوید: پس از این که خداوند پیامبرش را به سوی خود فراخواند، از گزارش هایی که به ما رسید یکی این بود که علی و زبیر و همراهانشان از ما بریده و در مقام مخالفت با ما در خانه فاطمه گرد آمده اند.^۱

مورخان در شمار کسانی که از بیعت ابوبکر سرباز زده و همراه با علی و زبیر در خانه حضرت فاطمه اجتماع کرده بودند، اشخاص زیر را نام برده اند: عباس بن عبدالمطلب، عتبہ بن ابی لهب، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، مقداد بن اسود، براء بن عازب، ابن بن کعب، سعد بن ابی وقاص،^۲ طلحه بن عبیدالله و گروهی از بنی هاشم و مهاجران و انصار.^۳

^۱ - مسند احمد حنبل ج ۱ ص ۵۵ تاریخ طبری ج ۲ ص ۴۶۶ و چاپ اروپا ج ۱ ص ۱۸۲۲ ابن اثیر ج ۲ ص ۱۲۴ ابن کثیر ج ۵ ص ۲۴۶ صفوه الصفوه ج ۱ ص ۹۷ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۲۳ تاریخ سیوطی فصل بیعت ابی بکر ص ۴۵ ابن هشام ج ۴ ص ۳۳۸ تیسیر الوصول ج ۲ ص ۴۱

^۲ - سعد پسر ابی وقاص، مکنی به ابواسحاق بود. نام ابی وقاص، مالک بن اهیپ بن ... و هفتمین نفری بود که به اسلام گروید. او در جنگهای پیغمبر خدا شرکت داشت و نخستین تیر اندازی است که در راه اسلام به سوی مشرکین تیر انداخت. سعد فرماندهی سپاه مسلمانان را در فتح عراق بر عهده داشت. او کوفه با بنیان نهاد و از جانب عمر فرماندهی آنجا را بر عهده داشت. عمر وی را جزء شورای شش نفری خلافت نامزد کرد. سعد پس از کشته شدن عثمان از مردم و سیاست کناره گرفت و به دوران معاویه در عقیق درگذشت. جنازه اش را به مدینه حمل کردند و در بقیع به خاک سپردند. استیعاب ج ۲ ص ۱۸ و ۲۵ اصابه ج ۲ ص ۳۰ و ۳۲

^۳ - گذشته از این مدارک دیگری در دست است که نشان می دهد اینان همگی از بیعت ابوبکر خودداری کرده در خانه فاطمه گرد آمده بودند و در میان همان مدارک نام برخی از اینان برده شده و این مطلب اضافه شده که اینان همگی آمده بودند تا با علی بیعت کنند. الریاض النضره ج ۱ ص ۱۵۶ ابن شحنه در حاشیه الکامل ص ۱۱۲ شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۱۳۰ و ۱۳۴ الحلیه ج ۳ ص ۳۹۴ و ۳۹۷

موضوع خودداری علی و همراهانش از بیعت با ابوبکر و تحصن آنان در خانه فاطمه در کتابهای سیره، تاریخ صحاح و مسانید، ادب، کلام و شرح حال رجال و معاریف به حد تواتر نقل شده است و تردیدی در صحت آن نیست. ولی چون نویسندگان کتابهای مزبور خوش نداشتند تا از همه اتفاقاتی که بین متحصنین و حزب پیروز رخ داده است پرده بردارند، بجز آن مقدار که ناخود آگاه از قلمشان تراوش کرده است، چیزی به دست نداده اند. نمونه ای از همین اندک را که سخن بلاذری درباره این رویداد مهم تاریخی است، می آوریم.

هنگامی که علی زیر بار بیعت ابوبکر نرفت، ابوبکر، عمر بن خطاب را فرمان داد تا او را، گرچه با اعمال زور و خشونت هم که شده، در محضر وی حاضر کند! عمر فرمان برد، و در نتیجه بین او و علی سخنانی ردوبدل شد تا اینکه علی به او گفت: شیر را خوب بدوش که نیم آن سهم تو خواهد بود! به خدای سوگند جوش و خروشی را که امروز برای حکومتش به خرج می دهی برای آن است که فردا تو را بر دیگران مقدم دارد و خلافت را به تو بسپارد.¹

ابوبکر در بستر مرگ و در چند جای دیگر می گفت: "اما انی لا آسی علی شیء من الدنيا الا علی ثلاث فعلتهن، وددت انی ترکتهن ... فاما الثلاث التی فعلتها فوددت انی لم اکشف بیت فاطمه عن شیء وان کانوا قد اغلقوه علی الحرب ..." یعنی

¹ - انساب الاشراف بلاذری ج 1 ص 587

من بر هیچ چیز دنیا متاثر و اندوهناک نیستم مگر بر سه کاری که کرده ام، و ای کاش که آنها را انجام نداده بودم... اما آن سه کاری که کاش انجام نداده بودم: ای کاش در خانه فاطمه را نگشوده بودم، اگر چه برای جنگ و ستیز با من آن را بسته بودند...

یعقوبی سخن ابوبکر را در این مورد در تاریخ خود چنین آورده است: ای کاش که من خانه فاطمه، دختر پیغمبر را بازرسی نکرده، مردان با به خانه او نریخته بودم، اگر چه در آن خانه به منظور تدارک جنگ با من بسته شده بود.¹

ابوعبید قاسم بن سلام در کتاب الاموال از عبدالرحمان بن عوف نقل می کند که می گوید: در بیماری ابوبکر، برای عیادتش، وارد خانه ی او شدم. او پس از گفتگوی زیاد، به من گفت: آرزو می کنم کاش سه چیز را که انجام داده ام انجام نداده بودم همچنان که آرزو می کنم کاش سه چیز را که انجام نداده ام انجام می دادم. همچنین آرزو می کنم سه چیز را از پیامبر سوال می کردم.

¹ - تاریخ طبری ج 2 ص 619 و چاپ اروپا ج 1 ص 2140 آنجا که از وفات ابوبکر سخن می گوید مروج الذهب مسعودی ج 1 ص 414 ابن عبدربه ج 3 ص 69 آن جا که از استخلاف عمر به جانشینی ابوبکر سخن می گوید کنز العمال ج 3 ص 135 منتخب کنز ج 2 ص 171 الامامه و السياسه ج 1 ص 18 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 ص 130 و 131 سقیفه جوهری به روایت نهج البلاغه ج 9 ص 130 لسان المیزان ج 4 ص 189 تاریخ ابن عساکر در شرح حال ابوبکر تاریخ ذهبی ج 1 ص 388 الاموال الوعبدیه ص 131 که سخن ابوبکر را چنین آورده است اما التلات التي فعلتها، فوددت اني لم اكن فعلت، كذا وكذا. یعنی آن سه را که کاش انجام نداده بودم، فلان و فلان است. و این فلان و فلان را نگفته که چه چیزهایی بوده است!

اما آن سه چیزی که انجام داده‌ام و آرزو می‌کنم ای کاش انجام نمی‌دادم عبارتند از: "وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَتَرْكْتَهُ وَانْ أَعْلَقَ عَلَى الْحَرْبِ".^۱ کاش، پرده‌ی حرمت خانه‌ی فاطمه را پاره نمی‌کردم و آن را به حال خود و ا می‌گذاشتم، هر چند برای جنگ بسته شده بود.

أَبُوبَكْرٍ فَرَمَانَ دَادَ تَا بَه خَانَه فَاطِمَه دَخْتَرِ پِیَامْبَرِ حَمَلَه کَنَنْد و اِیْن حَمَلَه مَسْلَحَانَه، بَه کَشْتَه شَدَن وِی و فِرَزَنْدَش مَحْسَن مَنَجَرِ گَرْدِید.^۲

و مَدَّتِی بَعْد، أَبُوبَكْرٍ بِخَاطِرِ اِیْن جَنَایَتِ نَنگِیْن پَشِیْمَانِ شَد.^۳

و چَنین گَفْت: اِی کَاش خَانَه فَاطِمَه رَا رَهَا مِی کَرْدَم، و مَرْدَانِ رَا وَارِد بَرِ آن خَانَه نَمِی نَمُودَم.^۴

حمله به خانه فاطمه زهرا^۵

مورخان نام کسانی را که بنا به فرمان ابوبکر به خانه فاطمه حمله کردند چنین آورده اند: عمر بن خطاب، خالد بن ولید،^۶ عبدالرحمن بن عوف،

^۱ - عقد الفرید ج ۴ ص ۲۶۸ تاریخ طبری ج ۳ ص ۴۳۰ مروج الذهب ج ۲ ص ۳۰۳

^۲ - العقد الفرید ج ۴ ص ۲۵۹ تاریخ أبی الفداء ج ۱ ص ۱۵۶

^۳ - تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۳۷ شرح نهج البلاغه ج ۶ ص ۱۵ الإمامة و السیاسة ج ۱ ص ۱۸ الشیخان البلاذری ص ۲۳۲

^۴ - تاریخ طبری ج ۴ ص ۳

^۵ - برای اطلاع بیشتر از هجوم به خانه حضرت زهرا و شهادت ایشان به کتاب مظلومیت حضرت زهرا از کتب اهل سنت از همین مولف

^۶ - ابوسلیمان خالد بن ولید بن المغیره بن ... مادرش لبابه دختر حارث بن حزن خواهر میمونه زن پیغمبر، بوده است. خالد بعد از صلح حدیبیه به مدینه هجرت کرد و در فتح مکه شرکت داشت. ابوبکر فرماندهی سپاه را به عهده او نهاد و وی را سیف الله لقب داد. خالد در شهر حمص یا مدینه در سال ۲۱ یا ۲۲ در گذشت. استیعاب ج ۱ ص ۴۰۵ و ۴۰۸

ثابت بن قیس شماس،^۱ زیاد بن لیید،^۲ محمد بن مسلمه،^۳ زید بن ثابت
 سلمه بن سلامه بن وقش^۴ سلمه بن اسلم^۵ و اسید بن حضیر.^۶
 دانشمندان چگونگی حمله و ورود این اشخاص را به خانه فاطمه زهرا و
 برخورد ایشان را با متحصنین در آنجا چنین آورده اند: گروهی از
 مهاجران، از جمله علی بن ابی طالب و زبیر که از بیعت با ابوبکر سرباز
 زده بودند، مسلح و خشمگین به خانه فاطمه وارد شدند.^۷
 به ابوبکر و عمر گزارش دادند که جمعی از مهاجران و انصار در خانه
 فاطمه، دختر پیامبر، پیروامون علی بن ابی طالب گرد آمده اند.^۸
 به ایشان اطلاع دادند کسانی که در خانه دختر پیغمبر جمع شده اند، قصد
 دارند که به خلافت با علی بن ابی طالب بیعت کنند.^۹

^۱ - ثابت قیس بن شماس بن ... در جنگ احد و بقیه جنگهای رسول خدا شرکت کرد و در جنگ یمامه در کنار خالد کشته شد
 استیعاب ج ۱ ص ۱۹۳ اصابه ج ۱ ص ۱۹۷

^۲ - زیاد بن لیید بن ثعلبه بن ... از بنی بیاضه، از مهاجرین و انصار است. زیاد ابتدا در مکه به خدمت پیغمبر رسید و از آنجا به
 همراهی حضرتش به مدینه مهاجرت کرد. او در عقبه و بدر و دیگر جنگهای رسول خدا حضور داشت و در اوایل خلافت معاویه
 درگذشت. استیعاب ج ۱ ص ۵۴۵ اصابه ج ۱ ص ۵۴۰ در مورد نسبش در جمهره ابن حزم ص ۳۵۶ لفظ بیاضه آمده است.

^۳ - محمد بن مسلمه بن سلمه بن خالد بن ... در جنگ بدر و بقیه جنگهای رسول خدا شرکت کرد و از کسانی بود که با علی بن
 ابی طالب به خلافت بیعت نکرد و به همراه حضرتش در جنگی شرکت نمود. محمد بن مسلمه در سال ۴۳ و ۴۶ و ۴۷
 درگذشت. استیعاب ج ۳ ص ۳۱۵ اصابه ج ۳ ص ۳۶۳ و ۳۶۴. نسبش در جمهره ابن حزم ص ۳۴۱ آمده است

^۴ - در مورد زید بن ثابت به کتاب انساب الاشراف بلاذری ج ۱ ص ۵۸۵ مراجعه شود

^۵ - ابوسعید سلمه بن اسلم بن حریش بن عدی ... در جنگ بدر و دیگر جنگها شرکت داشت و در جنگ جسر ابوعبید در سال
 ۱۴ هجری کشته شد. استیعاب ج ۲ ص ۸۳ شرح حال ص ۲۴۵۵ اصابه ج ۲ ص ۶۱

^۶ - تاریخ طبری ج ۲ ص ۴۴۳ و ۴۴۴ ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۳۰ و ۱۳۴ و ج ۲ ص ۸۱۹

^۷ - ریاض النضره ج ۱ ص ۲۱۸ شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۳۲ و ج ۶ ص ۲۹۳ تاریخ الخمیس ج ۲ ص ۱۶۹

^۸ - تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۲۶

^۹ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۳۴ ابن شحنه در حاشیه الکامل ج ۱۱ ص ۱۱۳

پس ابوبکر به عمر بن خطاب دستور داد تا به خانه فاطمه رود و آنها را از آنجا بیرون آورد و اجتماعشان را پراکنده سازد و اگر مقاومت کردند، با آنها بجنگند.

عمر در اجرای فرمان ابوبکر رو به خانه فاطمه نهاد، در حالی که چوبی شعله ور در دست گرفته بود و تصمیم داشت تا با آن، خانه را بر سرشان به آتش بکشد. چون فاطمه جلوی ایشان آمد، روی به عمر کرد و گفت: "یا بن الخطاب، اجئت لتحرق دارنا؟ قال: نعم، او تدخلوا فی ما دخلت فیه الامه". یعنی ای پسر خطاب! آمده ای خانه ما را آتش بزنی؟ عمر پاسخ داد: آری، مگر اینکه با مردم همراه شوید. «با ابوبکر بیعت کنید».^۱

بلاذری همین موضوع را چنین آورده است: "یا بن الخطاب، اترک محرقا علی بابی؟ قال: نعم... یعنی ای پسر خطاب! آمده ای تا خانه را بر من آتش بزنی؟ عمر پاسخ داد: آری...!"^۲

سالها از این ماجرا گذشت تا اینکه عبدالله بن زبیر در مکه بر طایفه بنی هاشم سخت گرفت تا به حکومت و فرمانروایی او گردن نهند. اما چون آنها زیر بار نرفتند، دستور داد تا ایشان را در شکاف کوهی جمع کنند و هیزم فراوانی فراهم نمایند و همه آنان را به آتش بکشند!

^۱ - ابن عبدربه ج ۳ ص ۶۴ ابو الفداء ج ۱ ص ۱۵۶

^۲ - انساب الاشراف بلاذری ج ۱ ص ۵۸۶ کنز العمال ج ۳ ص ۱۴۰ ریاض النضره ج ۱ ص ۱۶۷ شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۳۲ و ۱۳۴ و ج ۶ ص ۲ تاریخ الخميس ج ۱ ص ۱۷۸ تاریخ ابن شحنه ص ۱۱۳ در حاشیه کامل میرد ج ۱۱ ص ۱۱۳

عروه بن زبیر، برادر عبدالله بن زبیر، در توجیه کار برادرش به همان ماموریت عمر در به آتش کشیدن خانه فاطمه در داستان بیعت ابوبکر استناد کرد و گفت: کار برادرم جنبه تهدید داشته است؛ همچنان که در گذشته نیز بنی هاشم را که بیعت سرپیچی کرده بودند با فراهم آوردن هیزم به قصد آتش زدنشان ترسانید.^۱

منظور عروه از گذشته همان داستان هیزم و آتشی است که به علت خودداری بنی هاشم از بیعت با ابوبکر بر در خانه فاطمه فراهم کرده بودند.

حافظ ابراهیم، شاعر مصری، با توجه به همان رویداد چنین سروده است:

و قوله لعلی قالها عمر
اکرم بسامعها اعظم بملقیها
حرقت دارک لا ابقی علیک بها
ان لم تبایع و بنت المصطی فیها
ما کان غیر ابی حفص یفوه بها
امام فارس عدنان و حامیها^۲

یعقوبی در تاریخ خود آورده است: آنها به همراه گروهی به خانه علی حمل بردند... در این گیرودار شمشیر علی شکست و مهاجمان جرات و جسارت ورود به خانه علی را پیدا کردند و وارد آنجا شدند!^۳

^۱ - مروج الذهب ج ۲ ص ۱۰۰ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲۰ ص ۴۸۱ در شرح سخن امام ما زال الزبیر منا حتی نشاءابنه

^۲ - عمر سخنی به علی گفت که گوینده و شنونده آن هر دو بزرگوار و درخور تکریمند. او گفت: اگر بیعت نکنی، خانه را بر سرت آتش می زنم و یک تن را زنده نمی گذارم و با اینکه دختر مصطفی در آنجاست. این سخن بجز از دهان عمر، در برابر پیشوای رزمندگان عدنان و سرآمد آنان از دهان دیگری بیرون نمی توانست بیاید. دیوان حافظ ابراهیم ، چاپ مصر.

^۳ - تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۲۶

طبری نیز در تاریخ خود می نویسد: عمر به خانه علی، که طلحه و زبیر و گروهی از مهاجرن در آنجا متحصن بودند، رو آورد. زبیر با شمشیر کشیده به مقابله او شتافت، ولی در این اثنا پایش لغزید و شمشیر از دستش بر زمین افتاد. پس مهاجمان حمله بردند و او را دستگیر کردند...^۱ همچنین ابوبکر جوهری نقل کرده است که علی گفت: "انا عبدالله و اخو رسول الله". یعنی من بنده خدا و برادر پیغمبرم! سرانجام او را نزد ابوبکر بردند و به او پیشنهاد کردند که با ابوبکر بیعت کند. او در پاسخشان گفت: من به حکومتی و فرمانروایی از شما سزاورترم، من با شما بیعت نمی کنم، این شمايید که باید با من بیعت کنید. شما این حکومت را به دلیل نزدیکی و خویشاوندیتان با پیغمبر از انصار گرفتید، آنها هم زمام حکومت را به موجب همان دلیل در اختیار شما نهادند. من هم همانند دلیل شما را علیه انصار، علیه خودتان می آورم. پس اگر از هوای نفستان پیروی نمی کنید و از خدا می ترسید، درباره ما به انصاف داوری کنید و حق ما را در حکومت و زمامداری، همان طور که انصار به شما حق دادند، به رسمیت بشناسید؛ و گرنه وبال این ستم که دانسته بر ما روا داشته اید، گریبانگیرتان خواهد شد.

^۱ - تاریخ طبری ج ۲ ص ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۶ و چاپ اروپا ج ۱ ص ۱۸۱۸ و ۱۸۲۰ و ۱۸۲۲ عقریه عقاد ص ۱۷۳ شکسته شدن شمشیر زبیر در منابع ذیل آمده است ریاض النظره ص ۱۶۷ تاریخ خمیس ج ۱ ص ۱۸۸ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۵۸ و ۱۲۲ و ۱۳۲ و ۱۳۴ و ج ۶ ص ۲ کنز العماصولات ج ۳ ص ۱۲۸

عمر گفت: آزاد نمی شوی مگر اینکه بیعت کنی؟ علی پاسخ داد: عمر! شیری را می دوشی که نیمی از آن سهم تو خواهد بود. اساس حکومتش را امروز محکم گردان، تا فردا آن را به تو بسپارد. به خدا قسم، نه سخن تو را می پذیرم و نه از او پیروی می کنم. ابوبکر نیز گفت: اگر با من بیعت نکنی، تو را به آن مجبور نمی کنم. ابوعبیده جراح نیز چنین ادامه داد: ای ابوالحسن! تو جوانی و اینان پیرمردانی از خویشاوند قرشی تو! تو، نه تجربه ایشان را داری و نه آشنایی و تسلط آنها را بر امور! من ابوبکر را برای عهده گرفتن چنین مهمی از تو توانا تر و بردبار تر و واردتر می بینم! پس تو هم با او موافقت کن و کار حکومت را به او واگذار که اگر زنده بمانی و عمری دراز یابی برای احراز چنین مقامی هم از نظر فضل، و هم از لحاظ نزدیکی با رسول خدا، و هم از جهت پیشقدمیت در اسلام و کوشش هاست در راه استواری دین، از همگان شایسته تر خواهی بود!

علی گفت ای گروه مهاجران! خدای را فراچشمستان می دارم که حکومت و فرمانروایی را از خانه محمد به خانه ها و محله ها و قبیله های خود نبرید و خانواده اش را از مقام و منزلتی که در میان مردم دارند نیندازید و حقش را پایمال نکنید. به خدا سوگند ای مهاجران، ما اهل بیت پیغمبر برای به دست گرفتن زمام امور این امت از شما سزاوارتریم؛ مادام که در میان ما خواننده قرآن و دانا به امور دین و آشنا به سنت پیغمبر و

آگاه به امور رعیت وجود داشته باشد. به خدا سوگند که همه این نشانه ها در ما جمع است. پس از هوای نفستان پیروی نکنید که قدم به قدم از مسیر حق دورتر خواهید شد.

بشیر بن سعد با شنیدن سخنان امام، رو به او کرد و گفت: اگر انصار پیش از آنکه با ابوبکر بیعت کنند این سخنان را از تو شنیده بودند، در پذیرش حکومت و فرمانروایی تو حتی دو نفر هم با یکدیگر اختلاف نمی کردند؛ اما چه می توان کرد که آنان با ابوبکر بیعت کرده اند و کار از کار گذشته است!.

باری علی در آن مجلس بیعت نکرد و به خانه خود بازگشت.^۱ همچنین ابوبکر جوهری گفته است: چون فاطمه دید که با علی و زبیر چه کردند، پس بر در حجره خود ایستاد و رو به ابوبکر کرد و گفت: ای ابوبکر! چه زود در مقام نیرنگ با خانواده پیغمبر خدا برآمدید! به خدا قسم که تا جان در بدن دارم با عمر سخن نخواهم گفت.^۲

و در روایتی دیگر آمده است: فاطمه در حالی که بشدت می گریست، از خانه بیرون آمد و مردم را پس می زد و از خانه دورشان می ساخت...^۳ یعقوبی نیز در تاریخ خود می نویسد: فاطمه از خانه اش بیرون آمد و خطاب به مهاجمینی که خانه اش را اشغال کرده بودند، گفت: از خانه ام

^۱ - ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۵۲

^۲ - ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۳۴

^۳ - ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۳۴

بیرون می روید، یا اینکه به خدا قسم سرم را برهنه کرده، به خدا شکایت می برم. با شنیدن این تهدید، مهاجمین و هر کس دیگری که در خانه بودند، بیرون آمدند و آنجا را ترک کردند.^۱

مسعودی نیز در تاریخ خود می نویسد: چون کار بیعت با ابوبکر در سقیفه به پایان رسید، و روز سه شنبه در مسجد با وی تجدید بیعت به عمل آمد، علی از خانه بیرون شد و رو به ابوبکر کرد گفت: کارهای ما مسلمانان را تباه کردی و هیچ مشورتی نکردی و حق ما را نادیده گرفتی. "افسدت علینا امورنا و لم تستشر ولم ترع لنا حقاً". ابوبکر پاسخ داد: درست است، اما من از بروز فتنه و آشوب می ترسیدم. "بلی ولکنی خشیت الفتنه".^۲

همچنین یعقوبی می گوید: گروهی دور علی را گرفتند و از او می خواستند تا با او بیعت کنند. علی به آنها فرمود: فردا صبح با سرهای تراشیده همین جا حاضر شوید. اما چون صبح شد، از آن عده بجز سه نفر کسی دیگر حاضر نشد.^۳

از آن پس، علی شب هنگام فاطمه را بر درازگوشی می نشانید و به خانه های انصار می برد و از آنان می خواست تا وی را در باز پس گرفتن حشش یاری دهند. فاطمه نیز آنان را به یاری علی فرا می خواند. اما

^۱ - تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۲۶

^۲ - مروج الذهب مسعودی ج ۱ ص ۴۱۴ الامامه و السیاسیه ج ۱ ص ۱۲ و ۱۴

^۳ - تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۲۶ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۴

انصار در پاسخ ایشان می گفتند: ای دختر پیغمبر! ما با این مرد بیعت کردیم و کار از کار گذشته است. اگر پسر عمویت برای به دست گرفتن زمام خلافت بر ابوبکر پیشی گرفته بود، البته که ما جز او را نمی پذیرفتیم.

علی در پاسخ آنها گفت: "افکنت اترک رسول الله میتا فی بیته لم اجهزه و اخرج الی الناس انازعهم فی سلطانه"؟. یعنی من جنازه پیغمبر خدا را بدون غسل و کفن در خانه اش رها می کردم و برای به دست آوردن حکومت او با مردم درگیر می شدم؟

فاطمه نیز اضافه کرد که: ابوالحسن آنچه را که شایسته او بود انجام داده است. آنها کاری کرده اند که خدا به حسابشان خواهد رسید و باید جوابگوی آن باشند.¹

معاویه در نامه ای که برای علی ارسال داشته بود، به همین موضوع، و آنچه ما از یعقوبی نقل کردیم، اشاره دارد که می نویسد: دیروز را به خاطر می آورم که پرده نشین خانه ات «فاطمه زهرا» را شبانه بر درازگوشی می نشانیدی و دست حسن و حسین را در دست می گرفتی و در زمان بیعت ابوبکر صدیق، هیچکدام از اهل بدر و پیشگامان به اسلام را از دست ننهادی مگر اینکه به یاری خود فراخواندی! با همسرت بر در خانه شان رفتی و دو فرزندت را سند و برهان ارائه دادی

¹ - ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه ج 6 ص 25 و 28 ابن قتیبه ج 1 ص 12

و ایشان را علیه همدم پیغمبر به یاری خود خواندی، ولی در آخر بجز چهار یا پنج نفر، کسی دیگر دعوت را اجابت نکرد. زیرا به جان خودم اگر حق با تو بود بی شک به تو روی می آورند و دعوت را اجابت می کردند.

اما تو ادعایی داشتی بیجا و باطل، و سخنی می گفتی که کسی باور نداشت و قصد انجام کاری داشتی که ناشدنی بود.

هر چند فراموشکار باشم، سخت را به ابوسفیان، که تو را تحریک به قیام می کرد، فراموش نکرده ام که گفتی: اگر چهل مرد با اراده و ثابت قدم می یافتم، علیه آنها قیام می کردم.^۱

معمراً زهری حدیثی را از عایشه نقل می کند که در آن از ماجرای بین فاطمه و ابوبکر درباره میراث رسول خدا سخن رفته است، و عایشه در پایان آن می گوید: فاطمه از ابوبکر روی برگردانید و تا زنده بود با او سخن نگفت.

او شش ماه پس از وفات رسول خدا زنده بود و چون از دنیا رفت، همسرش علی بر او نماز خواند و به خاکش سپرد و ابوبکر را خبر نکرد. فاطمه مایه افتخار و احترام علی بود.

^۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۶۷ صفین نصر مزاحم ص ۱۸۲

تا فاطمه زنده بود، علی در میان مردم احترام داشت، و چون از دنیا رفت مردم از او رویگردان شدند. فاطمه تنها شش ماه بعد از پیغمبر در قید حیات بود.

معمر گفت در اینجا کسی از زهری پرسید: علی در این شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد؟ زهری گفت: نه او، و نه هیچیک از افراد بنی هاشم.^۱ مگر هنگامی که علی با ابوبکر بیعت کرد. علی چون دید که مردم با او بی مهرشده اند، ناچار با ابوبکر از در سازش در آمد...^۲

بلاذری می نویسد: هنگامی که مساله ارتداد عرب پیش آمد، عثمان به نزد علی رفت و گفت: ای پسر عموی! تا وقتی تو بیعت نکنی، کسی به جنگ این دشمنان بیرون نخواهد شد و... و آن قدر از این مطالب در گوش او زمزمه کرد تا او را به نزد ابوبکر برد و علی با او بیعت کرد.

^۱ - در کتاب تیسیرالوصول ج ۲ ص ۴۶ آمده است: به خدا قسم نه او و نه هیچیک از افراد...

^۲ - تاریخ طبری ج ۲ ص ۴۴۸ و چاپ اروپا ج ۱ ص ۱۸۲۵ صحیح بخاری کتاب مغازی غزوه خیبر ج ۳ ص ۳۸ صحیح مسلم ج ۱ ص ۷۲ و ج ۵ ص ۱۵۳ در باب سخن پیغمبر خدا که نحن لانورث، ماترکناه صدقه تاریخ ابن کثیر ج ۵ ص ۲۸۵ و ۲۸۶ ابن عبدربه ج ۳ ص ۶۴ تاریخ ابن اثیر ج ۲ ص ۱۲۶ کفایه الطالب گنجی ص ۲۲۵ و ۲۲۶ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۲۲ مروج الذهب ج ۲ ص ۴۱۴ التنبيه و الاشراف ص ۲۵۰ که می گوید: تا فاطمه زنده بود علی بیعت نکرد صواعق ج ۱ ص ۱۲ تاریخ الخمیس ج ۱ ص ۱۹۳ الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۱۴ که نوشته است: علی بعد از وفات فاطمه بیعت کرد و فاطمه ۷۵ روز بعد از پدر زنده بود استیعاب ج ۲ ص ۲۴۴ ابوالفداء ج ۲ ص ۱۵۶ البدء و التاریخ ج ۵ ص ۶۶ انساب الاشراف ج ۱ ص ۵۸۶ اسدالغایه ج ۳ ص ۲۲۲ در شرح حال ابوبکر که نوشته: بیعت ایشان بعد از شش ماه صورت گرفته و این صحیح تر است؛ تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۰۵ که گفته است: علی بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه الفصل ابن حزم ص ۹۶ و ۹۷ بیعت علی شش ماه بعد صورت گرفت

پس از بیعت علی با ابوبکر، مسلمانان خوشحال شدند و کمر به جنگ با مرتد بستند و از هر سو سپاه به حرکت در آمد.^۱

آری، علی پس از شهادت فاطمه و بی مهری مردم با او، ناگزیر از سازش با ابوبکر شد. ولی از آنچه بعد از وفات پیغمبر بر او رفته بود گله و شکایت می کرد و حتی در دوران خلافتش نیز از آن رنج جانکاه سخن می گفت. این گلایه در خطبه معروف شقشقیه او آشکار است.

یاری طلبی علی علیه السلام از فاطمه

ابن قتیبہ دینوری می نویسد: "وخرج علی یحمل فاطمة بنت رسول الله علی دابة لیلا فی مجالس الأنصار تسألهم النصرة، فكانوا یقولون: یا بنت رسول الله، قد مضت بیعتنا لهذا الرجل ولو أن زوجک وابن عمک سبق إلینا قبل أبی بکر ما عدلنا به، فیقول علی کرم الله وجهه أفكنت أدع رسول الله فی بینه لم أدفنه، وأخرج أنازع الناس سلطانه؟ فقالت فاطمة: ما صنع أبو الحسن إلا ما كان ینبغی له، ولقد صنعوا ما لله حسیبهم وطلبهم".^۲

علی در حالی که فاطمه را شبانه بر مرکبی سوار کرده بود، نزد انصار می رفت و از آنان درخواست همراهی و کمک می کرد. انصار در پاسخ می گفتند: ای دختر رسول خدا ما با این مرد «ابوبکر» بیعت کرده ایم و اگر پسر عمو و شوهرت پیش از او نزد ما می آمد، با او بیعت می کردیم. علی فرمود: آیا می توانستم بدن نازنین رسول خدا را رها کنم و آن را دفن

^۱ - انساب الاشراف ج ۱ ص ۵۸۷

^۲ - الامامة والسیاسة ج ۱ ص ۱۹

نمایم، آنگاه برای به دست آوردن خلافت و جانشینی‌اش با مردم دعوا کنم.^۱

فاطمه فرمود: آنچه که ابوالحسن انجام داد، شایسته‌ترین روش بود، دشمنان ما آن چه کردند، خداوند جزای آنان را خواهد داد.

ابن ابی الحدید می‌نویسد: "و يقال انه لما استنجد بالمسلمين عقيب يوم السقيفة وما جرى فيه وكان يحمل فاطمة ليلا على حمار وابناها بين يدي الحمار، وهو يسوقه فيطرق بيوت الأنصار وغيرهم، ويسألهم النصرة والمعونة، أجابه أربعون رجلا فبايعهم على الموت وأمرهم أن يصبخوا بكرة محلقي رؤوسهم ومعهم سلاحهم فأصبح لم يوافه منهم الا أربعة الزبير والمقداد وأبوذر وسلمان ثم أتاهم من الليل فناشدهم فقالوا نصبحك غدوة فما جاءهم منهم الا أربعة وكذلك في الليلة الثالثة".^۱

گفته‌اند که علی پس از حادثه سقیفه، همسرش را سوار بر الاغ در حالی که دو فرزندش نیز همراه آنان بود، شبانه به خانه انصار و غیر آنان می‌برد و از آنان تقاضای کمک و همراهی می‌کرد. چهل نفر به درخواست علی پاسخ مثبت داده و با وی بیعت کردند که تا پای مرگ همراه آن حضرت خواهند بود. علی دستور داد تا همه آنان صبحگاهان در حالی که سرها تراشیده شده و مسلح باشند، حاضر باشند. هنگام صبح علی فقط چهار نفر به نامهای زبیر، مقداد، ابوذر و سلمان را دید که حاضر شده‌اند و ازق بقیه خبری نیست. شب فرا رسید و علی نزد کسانی که بیعت کرده بودند رفت و علت را جویا شد، همه قول دادند که صبح

^۱ - شرح نهج البلاغة ج 11 ص 14

آن روز به عهدشان وفا کنند؛ ولی چنین نشد و در شب سوم هم باز خلف وعده کردند.

ابوبکر جوهری روایت می کند که در آن زمان: علی شبانگاه فاطمه را بر درازگوشی سوار نموده و به در خانه های انصار تشریف می بردند.

«در روایت شیعه آمده است که حسنین را نیز به همراه خود می بردند و دو دستشان در دو دست پدرشان علی بود».

علی از ایشان «در کار بیعت خود» یاری می طلبید. فاطمه نیز از ایشان «در این کار» یاری می طلبید.

انصار می گفتند: ای دختر پیامبر «این کار گذشت» ما با این مرد «ابوبکر» بیعت کردیم. اگر پسر عموی شما پیش از این بیعت، از ما بیعت می خواست، ما بجز او با دیگری بیعت نمی کردیم.

علی در جواب آنها می گفت: آیا من جنازه پیامبر را می بایست در خانه اش واگذارم و به کار غسل دادن و کفن کردن و نماز گزاردن و دفن جسد مبارکش نپردازم و از خانه بیرون آیم و با مردم در کار حکومت پیامبر به کشمکش مشغول شود؟!!

و فاطمه می فرمود: ابوالحسن «حضرت علی» نکرد جز آنچه سزاوار او بود. و آنها کردند آنچه را که خداوند حساب آنها را می رسد.^۱

¹ - شرح خطبه 66 از نهج البلاغه ابن ابی الحدید چاپ مصر اخبار یوم السقیفه

در اثبات الوصیه مسعودی آمده است: "فروی عن عدی بن حاتم أنه قال: والله، ما رحمت أحدا قط رحمتی علی بن أبی طالب حین اتی به ملبیا بثوبه یقودونه إلی أبی بکر وقالوا: بایع، قال: فإن لم أفعل؟ قالوا: نضرب الذی فیہ عیناک، قال: فرفع رأسه إلی السماء، وقال: اللهم إنی اشهدک أنهم أتوا أن یقتلونی فإنی عبد الله وأخو رسول الله، فقالوا له: مد یدک فبایع فأبى علیهم فمدوا یدیه کرها، فقبض علی أنامله فراموا بأجمعهم فتحها فلم یقدروا، فمسح علیها أبو بکر وهی مضمومة ..."¹

امیرالمؤمنین را کشان کشان بردند به طرف ابوبکر و گفتند که باید بیعت کنی. دست علی مشت بود و باز نبود. تمام این‌ها جمع شدند تا مشت آن حضرت را باز کنند و در درون دست ابوبکر قرار دهند، نتوانستند. ابوبکر تشریف آورند جلو و دست خود را بر روی دست بسته امیرالمؤمنین به عنوان بیعت کشیدند.

¹ - إثبات الوصیه للمسعودی ص 146 الشافعی ج 3 ص 244

مخالفین با بیعت با ابوبکر

کسانی که با ابوبکر بیعت نکردند

ما در این بخش فقط نام چند تن از بزرگان آن زمان را نام می‌بریم. از دیدگاه اهل سنت، آن طور که در صحیح ترین کتاب های اهل سنت آمده است، امیر المومنین در شش ماه اول حکومت ابوبکر با او بیعت نکردند و تنها زمانی که حضرت صدیقه طاهره به شهادت رسیدند، این بیعت آن هم از روی اجبار و اکراه صورت گرفته است.

بخاری، در صحیح ترین کتاب اهل سنت، می‌نویسد: "وعاشت بعد النبی، ستة أشهر فلما توفيت دفنها زوجها علی لیلاً ولم یوءذن بها أبابکر وعلی علیها وکان لعلی من الناس وجه حیاة فاطمة فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس فالتمس مصالحة أبی بکر ومبايعته ولم یکن یبایع تلک الأشهر."¹

حضرت زهرا بعد از رسول خدا شش ماه زنده بود. بعد از آن که از دنیا رفت، شوهرش علی او را شبانه دفن کرد و به ابوبکر که حاکم اسلامی بود و معمولاً نماز بر میت را حاکم اسلامی می‌خواند، به او اعلام نکردند. در این شش ماه با ابوبکر بیعت نکردند.

امام علی در نهج البلاغه می‌فرماید: "إني كنت أفاد كما يقاد الجمل المخشوش حتی أبایع."²

¹ - صحیح البخاری ج 5 ص 82

² - نهج البلاغه نامه 28

مرا از خانه ام کشان کشان به مسجد بردند؛ همان گونه ای که شتر را مهار می زنند و هر گونه فرار و اختیار از او می گیرند.

ابوبکر دستور داد به عمر که حضرت علی را با شدیدترین صورت برای بیعت به نزد وی بیاورد.^۱

در جای دیگر می گوید: "بعث أبو بكر عمر بن الخطاب إلى علي حين قعد عن بيعته، وقال: ائني به بأعنف العنف"^۲ و اگر ابا کرد با وی جنگ کند.

و جالب این است که می گوید وقتی آقا امیرالمؤمنین وارد مسجد شد، گفتند با ابوبکر بیعت کن. حضرت فرمود: اگر من بیعت نکنم، چه می شود؟ گفتند: قسم به خدای که شریک ندارد، گردنت را می زنیم. حضرت فرمود: در این هنگام بنده خدا و برادر پیامبر را کشته اید. ابوبکر ساکت شد و چیزی نگفت. "فقالوا له: بايع. فقال: إن أنا لم أفعل فمه؟! قالوا: إذا والله الذي لا إله إلا هو نضرب عنقك! قال: إذا تقتلون عبد الله وأخا رسوله. وأبو بكر ساكت لا يتكلم."^۳

و از آن جالب تر این که در اثبات الوصیة مسعودی آمده است که امیرالمؤمنین را کشان کشان بردند به طرف ابوبکر و گفتند که باید بیعت کنی. دست علی مشت بود و باز نبود. تمام این ها جمع شدند تا مشت آن حضرت را باز کنند و در درون دست ابوبکر قرار دهند، نتوانستند. ابوبکر

^۱ - أنساب الأشراف ج 1 ص 587

^۲ - تاریخ ابی الفداء ج 1 ص 164 أخبار أبی بکر الصديق وخلافته

^۳ - الإمامة والسياسة ص 31 باب كيف كانت بيعة علي بن أبي طالب

تشریف آورند جلو و دست خود را بر روی دست بسته امیرالمؤمنین به عنوان بیعت کشیدند. "فروی عن عدی بن حاتم أنه قال: والله، ما رحمت أحدا قط رحمتی علی بن أبی طالب حین اتی به ملبیا بثوبه یقودونه إلی أبی بکر وقالوا: بایع، قال: فإن لم أفعل؟ قالوا: نضرب الذی فیہ عیناک، قال: فرفع رأسه إلی السماء، وقال: اللهم إنی اشهدک أنهم أتوا أن یقتلونی فإنی عبد الله وأخو رسول الله، فقالوا له: مد یدک فبایع فأبی علیهم فمدوا یدہ کرها، فقبض علی أنامله فراموا بأجمعهم فتحها فلم یقدروا، فمسح علیها أبو بکر وهی مضمومة"¹

از دیدگاه شیعه هم، هیچ بیعتی حتی یک لحظه هم صورت نگرفته است. شیخ مفید در کتاب الفصول المختاره، می فرماید: "قد اجمعت الأمة علی أن أمير المؤمنين تأخر عن بیعة أبی بکر... والمحققون من أهل الإمامة یقولون: لم یبايع ساعة قط."²

اجماع امت است که امیرالمؤمنین در آن شش ماه بیعت نکرده است. و بعد از هم اهل سنت می گویند که بیعت کرده است. محققین از شیعه بر این عقیده هستند که علی حتی یک ساعت هم با خلفا بیعت نکرده است.

فروه بن عمرو

زبیر بن بکار در کتاب الموفقیات خود می نویسد: فروه بن عمرو از اصحابی بود که زیر بار بیعت ابوبکر نرفت. فروه در رکاب رسول خدا جنگید و در جنگها علاوه بر اسبی که خود بر آن می نشست، اسبی دیگر

¹ - إثبات الوصية للمسعودی ص 146 الشافعی ج 3 ص 244

² - الفصول المختاره ص 56

را به همراه می آورد تا در راه رضای خدا در اختیار رزمنده ای دیگر قرار دهد.

فروه، آقای قوم خویش و مردی ثروتمند و معتمد بود و هر سال از نخلستانهای خود هزار وسق^۱ خرما به رسم زکات می پرداخت. او از یاران امیرالمومنین علی بود و در جنگ جمل در رکاب آن حضرت جنگید.^۲ زبیر بن بکار پس از ذکر این مطالب، از پرخاش فروه نسبت به برخی از انصار، که ابوبکر را در بیعتش یاری داده بودند، سخن گفته است.

خالد بن سعید اموی^۳

خالد بن سعید از سوی رسول خدا فرمانداری صنعای یمن را به عهده داشت. زمانی که پیغمبر خدا از دنیا رفت، خالد همراه با دو برادرش، ابان و عمر، محل خدمت خود را ترک کردند و به مدینه بازگشتند. ابوبکر از ایشان پرسید: برای چه محل مأموریت خودتان را ترک کردید؟ هیچکس

^۱ - وسق واحد وزن غلات برده، و یک وسق جو معادل است با 186889/150 گرم پس از گردکردن، تقریباً برابر 186890 گرم امروز ماست. تفصیل بیشتر مطلب در کتاب غایه التعدیل دانشمند فقیه مرحوم سردار کابلی آمده است. مترجم

^۲ - الموفقیات ص 590 فروه بن عمرو از انصار و کسی بود که بیعت عقبه و جنگ بدر و دیگر جنگهای رسول خدا را درک کرد. شرح حالش در اسد الغابه ج 4 ص 178 آمده است.

^۳ - خالد بن سعید از نوادگان عاص و از پیشگامان در اسلام بود او سومین یا چهارمین و بنابه قولی پنجمین نفری بود که اسلام آورد. ابن قتیبه در معارف ص 128 می نویسد: خالد بن سعید پیش از ابوبکر مسلمان شد. او از کسانی بود که به حبشه مهاجرت کرد. او و برادرانش از جانب رسول خدا ص عهده دار صدقات مذحج و فرماندار صنعاء بود. خالد و برادرانش پس از وفات پیغمبر به مدینه بازگشتند و در جنگ شام شرکت کردند. سرانجام خالد در روز دوشنبه، دو شب به آخر جمادی اولی سال 13 هجری در اجنادین به شهادت رسید. استیعاب ج 1 ص 398 و 400 اصابه ج 1 ص 406 اسد الغابه ج 2 ص 82 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 6 ص 13 و 16

برای فرمانداری شایسته تر از منتخبین رسول خدا نمی باشد، بر سرکارتان برگردید. آنان پاسخ دادند: ما پسران اchiه پس از رسول خدا برای هیچکس دیگر کار نمی کنیم. خالد و برادرش ابان مدت زمانی با ابوبکر بیعت نکردند.

او ضمن سخنانی به بنی هاشم گفته بود: شما «اهل بیت پیغمبر» درخت تناور و با میوه های نیکو هستید، ما پیرو شما هستیم.^۱ خالد تا دو ماه دست بیعت به دست ابوبکر ننهاد. او می گفت رسول خدا مرا به فرمانداری برگزیده و تا زنده بود از آن سمت برکنارم نساخته است. او ضمن دیداری با علی بن ابیطالب و عثمان بن عفان به ایشان گفته بود: ای فرزندان عبد مناف از حکومت و ریاست دل برکندید تا دیگران به آن دست یابند؟

این سخن خالد به گوش ابوبکر رسانیدند، ابوبکر به آن اعتنایی ننمود، ولی عمر کینه خالد را به دل گرفت.^۲ در همان ایام روزی خالد به خدمت امام رسید و گفت اجازه بده تا با تو بیعت کنم که به خدا قسم در میان این مردم کسی سزاوارتر از تو به جانشینی پیغمبر خدا وجود ندارد.^۳

^۱ - اسد الغابه ج ۲ ص ۸۲ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۱۳۵

^۲ - تاریخ طبری چاپ اروپا ج ۱ ص ۲۰۷۹ و ج ۲ ص ۵۸۶ تهذیب تاریخ ابن عساکر ج ۵ ص ۵۱ انساب الاشراف بلاذری ج ۱ ص ۵۸۸ که نوشته است خالد بن سعید مدتی با ابوبکر بیعت نکرد.

^۳ - تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۲۶

سرانجام وقتی که بنی هاشم با ابوبکر بیعت کردند، خالد نیز با ابوبکر بیعت کرد. و آنگاه که خلیفه به شام لشکر کشید، نخستین کسی را که برکشید و فرماندهی یک چهارم سپاه را به عهده او گذاشت، خالد بن سعید بود. ولی عمر این انتخاب را نپذیرفت و زبان به اعتراض گشود و گفت: تو او را فرماندهی سپاه می دهی، در حالی که چنین و چنان کرده و آن حرفها را زده است؟!^۱ و آن قدر در گوش ابوبکر خواند تا اینکه رایش را نسبت به خالد بگردانید و در نتیجه، ابوبکر وی را از فرماندهی سپاه برکنار ساخت و یزید بن ابوسفیان را به جایش برگزید!^۲

سعد بن عباد^۳

سعد بن عباد را پس از ماجرای سقیفه چند روزی به حال خودش گذاشتند و سپس به دنبالش فرستادند که بیا و بیعت کن، که همه مردم و بستگانت با ابوبکر بیعت کرده اند. سعد پاسخ داد: به خدا قسم تا تمام ترکشم را به سوی شما پرتاب نکنم و سنان نیزه ام را با خون شما رنگین نسازم، با شما بیعت نخواهم کرد. چه تصور کرده اید؟ تا زمانی که دستم

^۱ - اسد الغابه ج ۲ به طور مفصل در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۳۵

^۲ - تاریخ طبری ج ۲ ص ۵۸۶ و چاپ اروپا ج ۱ ص ۲۰۷۹ تهذیب تاریخ ابن عساکر ج ۵ ص ۵۱

^۳ - سعد بن عباد بن دلیم بن حارثه بن ... خزرجی و انصاری و آقا و رئیس قبیله خزرج بود. او در بیعت عقبه و تمام جنگهای پیغمبر، بجز جنگ بدر که شرکتش در این جنگ مورد اختلاف است، شرکت داشت. او مردی بخشنده و با گذشت بود. پرچم انصار را در روز فتح مکه در دست داشت و فریاد برآورد: امروز جنگ است و... که پیغمبر پرچم را از دستش گرفت و به پسر او سپرد. سعد تا زنده بود با ابوبکر بیعت نکرد. او در سال ۱۵ هجری در زمان خلافت عمر و به وسیله دو چوبه تیر که در قلبش نشسته بود از پای در آمد و در حوارین به خاک سپرده شد. نسبتش در جمهره ابن حزم ص ۶۵ و شرح حالش در استیعاب ج ۲ ص ۳۷۲ و ۳۷۳ اصابه ج ۲ ص ۲۷ و ۲۸ آمده است.

قبضه شمشیر را در اختیار خود دارد، آن را بر فرق شما می‌کوبم و به یاری خانواده و هوادارانم، تا آنجا که در قدرت و توان داشته باشم، با شما می‌جنگم و دست بیعت در دست شما نمی‌گذارم. به خدا قسم اگر همه جن و انس با هم در حکومت و زمامداری شما همدستان شوند، من سر فرود نمی‌آورم و شما را به رسمیت نمی‌شناسم و بیعت نمی‌کنم تا هنگامی که در دادگاه عدل الهی به حسابم رسیدگی شود.^۱

چون سخنان سعد به گوش ابوبکر رسید، عمر گفت او را رها مکن تا با تابلو بیعت کند. اما بشیر بن سعد گفت: او لج کرده و ممکن نیست که با شما بیعت کند؛ اگر چه جانش را بر سر این کار بگذارد. کشتن او هم به همین سادگیها نیست.

چه، او وقتی کشته می‌شود که تمامی فرزندان و خانواده و گروهی از افراد فامیل و بستگانش با او کشته شوند. او را به حال خودش بگذارید که رها کردنش شما را زیانی نمی‌رساند؛ زیرا که او فعلاً یک تن است. راهنمایی بشیر را پذیرفتند و دست از سعد برداشته، او را حال خود گذاشتند.^۲ سعد هم در هیچیک از اجتماعاتشان شرکت نمی‌کرد و در نماز جمعه و جماعت ایشان حاضر نمی‌گردید و در ادای مناسک حج به

^۱ - تاریخ طبری ج ۳ ص ۴۵۹ و جاب اروپا ج ۱ ص ۱۸۴۴ تاریخ ابن اثیر ج ۲ ص ۱۲۶ کنز العمال ج ۳ ص ۱۳۴ ح ۲۲۹۶ الامامه والسیاسه ج ۱ ص ۱۰ سیره الحلبیه ج ۴ ص ۳۹۷ در پایان آن آمده است: با هر کدام از آنها روبرو می‌شد، سلام نمی‌کرد.

^۲ - ریاض النضره ج ۱ ص ۱۶۸

همراهی آنها و در کنارشان دیده نمی شد. این حال همچنان ادامه داشت تا اینکه زمان ابوبکر به سر آمد و نوبت خلافت به عمر رسید.

پس از اینکه عمر به خلافت رسید، روزی سعد بن عباد را در یکی از کوچه های مدینه دید. رو به او کرد و گفت: آهای سعد! سعد هم بلافاصله پاسخ داد: آهای عمر! خلیفه پرسید: تو نبودی که چنین و چنان می گفتی؟ سعد گفت: آری من گفته ام، حالا این حکومت را به تو سپرده ام؟! به خدا قسم که رفیق را بیشتر از تو دوست می داشتیم. به خدا که از همسایگی تو بیزارم. عمر گفت: هر کس که از همسایه اش خوشش نیاید، جا عوض می کند! سعد گفت: از این مساله غافل نیستم، به همسایگی کسی می روم که از تو بهتر باشد.

دری نگذشت که سعد در همان اوایل خلافت عمر راهی دیار شام شد و...¹

بلاذری در کتاب انساب الاشراف خود می نویسد: سعد بن عباد با ابوبکر بیعت نکرد و به شام رفت. عمر مردی را در پی سعد به شام فرستاد و به او گفت سعد را وادار به بیعت کن و هر ترفند و حيله ای که می توانی به کارگیر؛ اما اگر آنها کارگر نیفتاد و زیر بار بیعت نرفت، با یاری خدا او را بکش! آن مرد رو به شام نهاد و سعد را در حوارین

¹ - طبقات ابن سعد ج 3 ق 2 ص 145 تهذیب ابن عساکر ج 6 ص 90 کنز العمال ج 3 ص 134 ح 2296 سیره حلبیه ج 3 ص 397

دیدار کرد و بیدرنگ مساله بیعت را مطرح کرد و از او خواست تا موافقت کند. سعد در پاسخ فرستاده عمر گفت: با مردی از قریش بیعت نمی کنم. فرستاده، او را به مرگ تهدید کرد و گفت: اگر بیعت نکنی تو را می کشم. سعد جواب داد: حتی اگر قصد جانم را بکنی! فرستاده چون پافشاری او را دید، گفت: مگر تو از هماهنگی با این امت خارجی؟ سعد گفت: در مورد بیعت، آری، من حسابم با دیگران جداست! در نتیجه، فرستاده با شنیدن پاسخ قطعی او، تیری به جانبش پرتاب کرد که رگ حیاتش را از هم بگسیخت.^۱

در کتاب تبصره العوام آمده است: آنها محمد بن مسلمه انصاری را به این مهم مامور کرده بودند. محمد نیز به شام رفت و سعد بن عباد را با تیری از پای در آورد و کشت.

و نیز گفته اند که خالد بن ولید در همان هنگام در شام بود و او محمد بن مسلمه را در کشتن سعد بن عباد یاری داد.^۲

مسعودی در مروج الذهب می گوید: سعد بن عباد بیعت نکرد. از مدینه بیرون شد و رو به شام نهاد و در آنجا در سال پانزدهم هجرت کشته شد.^۳

^۱ - انساب الاشراف بلاذری ج ۱ ص ۵۸۹ عقد الفرید ج ۳ ص ۶۴ و ۶۵

^۲ - تبصره العوام چاپ مجلس تهران ص ۳۲

^۳ - مروج الذهب ج ۲ ص ۳۰۱ و ۳۰۴

ابن عبدربه می گوید: سعد بن عبادہ را با تیری که در قلبش نشسته و از دنیا رفته بود یافتند. جنیان بر او گریستند و با خواندن این شعر مسئولیت کشتن سعد را به عهده گرفتند: ما سعد بن عبادہ، آقا و سرور قبیله خزرج را کشتیم. و با دو تیر که در قلبش نشانیدیم، او را از پای درآوردیم.^۱

ابن سعد نیز در طبقات می نویسد: سعد بن عبادہ در چاله ای نشسته بود و ادرار می کرد که ترور شد و در دم جان داد. جنازه سعد را در حالتی یافتند که بدنش «بر اثر تیر زهر آلود» به سبزی گراییده بود.^۲

در اسد الغابہ آمده است: سعد بن عبادہ نه با ابوبکر بیعت کرد و نه با عمر. او به شام رفت و در حوارین شام منزل گزید و سرانجام در سال پانزدهم هجرت در همانجا درگذشت. در این اختلافی نیست که سعد را در کنار آبریزی که به طہارت نشسته بود کشته یافتند و بدنش به سبزی گراییده بود. بستگان سعد از مرگ او بی خبر بودند تا اینکه از میان چاہ آبی خبر مرگش را «به شعر» شنیدند و چون در آن چاہ نگریستند کسی را در آن ندیدند!^۳

به این ترتیب دفتر زندگانی سعد بن عبادہ بسته شد. ولی از آنجا که کشته شدن چنین شخصیت یکدنده و مخالف بیباکی از سوی حکومت زمامداران وقت، سوال برانگیز و از حوادثی بود مورخان! نوشتن و

^۱ - عقد الفرید ج ۴ ص ۲۹۵ و ۲۶۰

^۲ - طبقات ابن سعد ج ۳ ق ۲ ص ۱۴۵ المعارف ابوحنیفہ دینوری ص ۱۱۳

^۳ - اسد الغابہ در شرح حال سعد بن عبادہ استیعاب ابن عبدالبر ج ۲ ص ۳۷

بازگویی ماجرای آن را خوش نداشته اند، از این رو جمعی از آنان از کنار این حادثه بزرگ با بی اعتنائی گذشته و آن را نادیده گرفته اند و گروهی نیز چگونگی کشته شدن او را با مسائلی خرافی درهم آمیخته و آن را به جنیان نسبت داده اند.^۱ اما این قبیل دانشمندان با طرح چنین مساله ای خرافی نگفته اند که علت کینه شدید و دشمنی جنیان با سعد چه بوده و چرا در میان آن همه اصحاب، از مهاجر و انصار، تیرهای جانکاه آنان سینه و قلب سعد را نشانه گرفته است.

اگر این دانشمندان در تکمیل افسانه خود در کتابهای معتبر خویش می نوشتند چون خوداری سعد بن عباد از بیعت با ابوبکر و عمر، پاکمردان و سردمداران جنیان را ناخوش آمد و از این رو به نابودیش کمر بستند و تیرهای مرگبار زهرآلودشان را تا پر در قلب او نشاندند و به دیار دیگرش فرستادند، نکته مبهمی در این افسانه باقی نمی ماند.

راویان بیعت نکردن سعد^۲

دانشمندان زیر داستان سرپیچی سعد را از بیعت با ابوبکر و عمر به طور مشروح یا سربسته و فشرده در کتاب های خود آورده اند: طبری پیش از این ماجرا می نویسد: عمر در حالی که شاخه ای از درخت خرما در دست داشت در میان مردم در مسجد پیغمبر نشسته بود. شدید، آزاد کرده

^۱ - مانند محب الدین طبری در کتاب الریاض النضره و ابن عبدالبر در استیعاب

^۲ - الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۹ الاصابه ج ۲ ص ۲۸ الریاض النضره ج ۱ ص ۱۶۸ اسد الغابه ج ۳ ص ۲۲۲ سیره الحلبیه ج ۳ ص ۳۹۶ و ۳۹۷

ابوبکر، که فرمان ولایتعهدی عمر را در دست داشت، در آن جمع حاضر بود. عمر رو به مردم کرد و گفت: ای مردم! به سخنان و سفارش خلیفه رسول خدا گوش دهید و از فرمانش اطاعت کنید. او می گوید: من در خیر خواهی شما کوتاهی نکرده ام.^۱

راستی را، چه مایه فرق است بین سخنان مزبور عمر با جبهه گیری و سخنان دیروزش به هنگام نوشتن وصیت نامه پیغمبر خدا!

مخالفین خلافت ابوبکر

امام علی، سیره شیخین را غیر مشروع می داند

اگر امام علی خلافت آنان را مشروع می دانست، چرا در روز شورای ششه نفره وقتی سه بار به حضرت پیشنهاد دادند که بر طبق سنت ابوبکر و عمر رفتار کند تا با او بیعت کنند، حضرت با قاطعیت تمام رد نموده و اعلام کرد معیار و ملاک حکومت من فقط کتاب خدا و سنت پیامبر است و با وجود این دو، نیازی به ضمیمه کردن سیره دیگری نیست.

یعقوبی، تاریخ نویس معروف اهل سنت این قضیه را این گونه نقل می کند: "و خلا بعلی بن ابی طالب، فقال: لنا الله عليك، إن وليت هذا الامر، أن تسير فينا بكتاب الله وسنة نبيه وسيرة أبي بكر وعمر. فقال: أسير فيكم بكتاب الله وسنة نبيه ما استطعت. فخلا بعثمان فقال له: لنا الله عليك، إن وليت هذا الامر، أن تسير فينا بكتاب الله وسنة نبيه وسيرة أبي بكر وعمر. فقال: لكم أن أسير فيكم بكتاب الله وسنة

¹ - تاریخ طبری چاپ اروپا ج 1 ص 2138

نبيه وسيرة أبي بكر وعمر، ثم خلا بعلي فقال له مثل مقالته الأولى، فأجابه مثل الجواب الأول، ثم خلا بعثمان فقال له مثل المقالة الأولى، فأجابه مثل ما كان أجابه، ثم خلا بعلي فقال له مثل المقالة الأولى، فقال: إن كتاب الله وسنة نبيه لا يحتاج معهما إلى إجيري أحد. أنت مجتهد أن تزوي هذا الامر عني. فخلا بعثمان فأعاد عليه القول، فأجابه بذلك الجواب، وصفق على يده".¹

عبد الرحمن بن عوف آمد پیش علی بن ابی طالب و گفت: ما با تو بیعت می کنیم به شرطی که وقتی حکومت به دست تو رسید، به کتاب خدا، سنت پیامبر و روش ابو بکر و عمر رفتار کنی. امام فرمود: من فقط بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر؛ تا اندازه ای که توان دارم رفتار خواهم کرد. عبد الرحمن بن عوف رقت پیش عثمان و گفت: ما با تو بیعت می کنیم به شرطی که وقتی حکومت به دست تو رسید، به کتاب خدا، سنت پیامبر و روش ابو بکر و عمر رفتار کنی. عثمان در جواب گفت: بر طبق کتاب خدا، سنت رسول و روش ابو بکر و عمر با شما رفتار خواهم کرد.

عبد الرحمن دو باره رفت پیش امام و همان جواب اول را شنید، دو باره رفت پیش عثمان و بازهم همان سخنی را گفت که بار اول گفته بود. برای بار سوم پیش علی بن ابی طالب رفت و همان پیشنهاد را داد، امام علی فرمود: وقتی کتاب خدا و سنت پیامبر در میان ما هست، هیچ نیازی

¹ - تاریخ یعقوبی ج 2 ص 162

به عادت و روش کسی دیگری نداریم، تو تلاش می کنی که خلافت را از من دور کنی.

برای بار سوم پیش عثمان رفت و همان پیشنهاد اول را داد و عثمان هم همان جواب اول را داد. عبدالرحمن دست عثمان را فشرد و خلافت را به او داد.

احمد بن حنبل نیز در مسندش قضیه را از زبان عبد الرحمن بن عوف این گونه روایت می کند: "عن أبي وائل قال قلت لعبد الرحمن بن عوف كيف بايعتم عثمان وتركتهم عليا قال ما ذنبى قد بدأت بعلي فقلت أبايعك على كتاب الله وسنة رسوله وسيرة أبي بكر وعمر قال فقال فيما استطعت قال ثم عرضتها على عثمان فقبلها".¹

أبي وائل می گوید به عبد الرحمن بن عوف گفتم: چطور شد که با عثمان بیعت و علی را رها کردید؟ عبد الرحمن گفت: من گناهی ندارم، من به علی گفتم که با تو بیعت می کنم به شرطی که به کتاب خدا، سنت رسول و روش ابی بکر و عمر رفتار کنی، علی فرمود: «نمی توانم». به عثمان پیشنهاد دادم، او قبول کرد.

معنای سخن امام این است که کتاب خدا و سنت رسول نقصی ندارند تا نیاز باشد که عادت و سیره کسی دیگری را به آن ضمیمه کنیم؛ یعنی

¹ - مسند احمد ج 1 ص 75 مجمع الزوائد ج 5 ص 185 تاریخ مدینة دمشق ج 39 ص 202 أسد الغابة ج 4 ص 32 فتح الباری ج 13 ص 170

این که من سیره و روش آن‌ها را مشروع نمی‌دانم و محال است که چیزی را جزء اسلام نبوده و در اسلام مشروعیت ندارد، وارد اسلام کنم. و عبد الرحمن بن عوف نیز کاملاً بر این مطلب واقف بود که امام علی چنین شرطی را نمی‌پذیرد و هرگز زیر بار آن نخواهد رفت؛ از این رو، این پیشنهاد را داد تا عملاً خلافت را از امام دور کرده باشد و آن را به کسی واگذارد که از قبل جامه خلافت را برای او دوخته بودند.

اگر امیرالمؤمنین خلافت و سیره و روش آن دو را مشروع می‌دانست، قطعاً در آن موقعیت حساس پیشنهاد عبدالرحمن بن عوف را رد نمی‌کرد تا مجبور نباشد بیش از دوازده سال دیگر خانه نشین باشد

و باز حتی در زمان حکومت ظاهری خودش، وقتی ربیعۃ بن أبی شداد خنعمی به آن حضرت پیشنهاد داد که من در صورتی با شما بیعت خواهم کرد که بر طبق سنت ابو بکر و عمر رفتار کنی، حضرت نپذیرفت و فرمود: "ویلک لو أن أبا بکر وعمر عملاً بغير کتاب الله وسنة رسول الله لم یكونا علی شیء من الحق فبیاعه..."¹

وای بر تو! اگر ابو بکر و عمر بر خلاف کتاب خدا و سنت پیامبر عمل کرده باشند، چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟

علی خلفای گذشته غاصب خلافت می‌داند

¹ - تاریخ الطبری ج 4 ص 56

علی برای خلافت خلفای گذشته مشروعیتی قائل نیست و آنان غاصب خلافت حق خود می‌دانند، همان طوری که در نامه خود به عقیل می‌نویسد: "فَجَزَتْ قُرَيْشًا عَنِّي الْجَوَازِي فَقَدْ قَطَعُوا رَحِمِي وَ سَلَبُونِي سُلْطَانَ ابْنِ أُمِّي".^۱ خدا قریش را به کیفر زشتیهایشان عذاب کند، آن‌ها پیوند خویشاوندی مرا بریدند، و حکومت فرزند مادرم «پیامبر» را از من ربودند.

علی خلافت ابو بکر را حکومت استبدادی می‌داند

حضرت امیر خلافت خلفا را مبتنی بر اساس دموکراسی نمی‌داند؛ بلکه صراحت دارد که حکومت را به استبداد قبضه کردند؛ همان طوری که در خطاب به ابو بکر فرمود: "ولكنك استبددت علينا بالأمر وكنّا نرى لقرابتنا من رسول الله نصيباً حتّى فاضت عينا أبي بكر".^۲

تو در حق من استبداد کردی و بخاطر جایگاه من با رسول اکرم، خلافت حق مسلم من بود، که قطرات اشک ابو بکر با شنیدن این سخن علی سرازیر گشت.

ابی الحدید که حضرت علی فرمود: "و غصبونی حقّی، وأجمعوا علی منازعتی أمرا كنت أولى به".^۳

^۱ - نهج البلاغة رقم 36

^۲ - صحيح البخاری ج ۵ ص 82 کتاب المغازی با غزوة خیبر صحيح مسلم ج 5 ص 154 چاپ جدید ص 729 ح 1758 کتاب

الجهاد باب قول النبی لا تورت ما ترکناه صدقة

^۳ - شرح نهج البلاغة لابن أبي الحدید ج 4 ص 104 ح 9 ص 306

قریش حق مرا غصب کردند و در امر خلافت که از همه شایسته‌تر بودم
با من به نزاع برخاستند.

بنا به ابن قتیبہ وقتی ابو بکر قنفذ را نزد علی فرستاد و به
او گفت: "یدعوکم خلیفۃ رسول اللہ"¹

خلیفہ پیامبر تو را احضار کرده است.

علی در پاسخ فرمود: "لسریع ما کذبتم علی رسول اللہ"

چه زود بر پیامبر گرامی دروغ بستید و خود را خلیفہ او نامیدید.

"ثم قال أبو بكر: عد إليه فقل: أمير المؤمنين يدعوكم، فرفع علي صوته فقال: سبحان
الله لقد ادعى ما ليس له."

ابو بکر برای مرتبه دوم قنفذ را نزد علی فرستاد و گفت: به او بگو:
امیرالمؤمنین تو را احضار کرده است. علی با شنیدن این سخن فریاد بر
آورد: سبحان الله چه ادعای بی جایی کرده است.

آیا علی در میان مهاجرین و انصار بود؟

مگر نه این است که علی بنا به نقل بخاری و مسلم تا مدت 6 ماه از
بیعت با ابوبکر خود داری نمود: "وعاشت بعد النبی، ستة أشهر... ولم یکن یبایع
تلک الأشهر"². حضرت فاطمه بعد از رحلت پیامبر 6 ماه زند بود و در طول
این مدت علی با ابوبکر بیعت ننمود.

¹ - الإمامة والسياسة ص 19

² - صحيح البخاری ج 5 ص 82 صحيح مسلم ج 5 ص 154

بنا به نقل عبد الرزاق استاد بخاری: "فقال رجل للزهری: فلم یبایعه علیّ سته أشهر؟ قال: لا، ولا أحد من بنی هاشم".^۱

مردی به زهری گفت: آیا درست است که علی در طول 6 ماه بیعت نکرد؟ پاسخ داد: نه علی و نه هیچیک از بنی هاشم در طول این مدت بیعت نکردند.

همین تعبیر را بیهقی در سنن، طبری در تاریخ خود و ابن اثیر در دو کتاب رجال و تاریخ خود نقل کرده‌اند.^۲

ابن حزم از علمای بزرگ اهل سنت می‌گوید: "ولعنة الله علی کل إجماع یخرج عنه علی بن أبی طالب ومن بحضرته من الصحابة".^۳
لعنت خداوند بر آن اجماعی که علی و همراهانش در داخل آن اجماع نباشند.

رد سیره ابوبکر و عمر در ماجرای خوارج

شبیه همین سخنان از حضرت در ماجرای خوارج و بعد از به خلافت رسیدن حضرت نیز نقل شده است: "ولما خرجت الخوارج من الکوفة أتى علیا أصحابه وشيعته فبایعوه وقالوا نحن أولیاء من والیت وأعداء من عادیت فشرط لهم فيه سنة رسول الله فجاءه ربیعة بن أبی شداد الخثعمی وكان شهد معه الجمل وصفین ومعه رایة خثعم. فقال له: «بایع علی کتاب الله وسنة رسول الله» فقال ربیعة: «علی سنة أبی بکر وعمر». قال له علی: «ویلک لو أن أبابکر وعمر عملا بغير کتاب الله وسنة رسول

^۱ - المصنف ج 5 ص 472 و 473

^۲ - اسد الغابة ج ۳ ص 222 الكامل فی التاريخ ج 2 ص 325 السنن الکبری ج 6 ص 300 تاریخ الطبری ج 2 ص 448

^۳ - المحلی ج 9 ص 345 بیروت دارالفکر

الله لم يكونا على شيء من الحق». فبايعه، فنظر إليه على وقال أما والله لكأني بك وقد نفرت مع هذه الخوارج فقتلت وكأني بك وقد وطئت الخيل بحوافرها فقتل يوم النهر مع خوارج البصرة¹.

وقتی که خوارج بر ضد امیرمومنان شوریدند، حضرت به نزد یاران و طرفداران خویش آمدند و ایشان دوباره با حضرت بیعت کردند و گفتند: ما با هرکس که دوست باشی دوست بوده و با هرکس دشمنی کنی دشمن هستیم؛ پس با ایشان چنین قرار داد بست که به سنت رسول خدا عمل نماید؛ پس ربیعہ بن ابی شداد خثعمی که در جمل و صفین همراه حضرت بوده و پرچم قبیله خثعم را به همراه داشت به نزد حضرت آمد؛ پس حضرت به او گفتند: با من بیعت کن به شرط کتاب خدا و سنت رسول خدا؛ اما ربیعہ گفت: بر سنت ابو بکر و عمر؛ پس حضرت فرمودند: وای بر تو؛ اگر ابو بکر و عمر به غیر کتاب خدا و سنت پیامبر او عمل کرده باشند ذره ای بر حق نبوده اند.

پس با امیر مومنان بیعت نمود؛ سپس حضرت به او نگاهی کرده فرمودند: قسم به خدا که من تو را می بینم که همراه با خوارج به جنگ من آمده ای و کشته شده ای؛ پس تو را می بینم که سم اسب ها تو را لگد مال کرده است.

پس در روز نهروان همراه با خوارج بصره کشته شد !!!

¹ - تاریخ الطبری ج ۴ ص 56

حضرت امیر ، ابوبکر را فردی مستبد می دانستند

"ولكنك استبددت علينا بالأمر وكنا نرى لقرابتنا من رسول الله نصيباً حتى فاضت عينا أبي بكر..."¹

بخاری می گوید: امیرالمؤمنین علی به ابوبکر فرمود: تو در امر خلافت با ما مستبدانه برخورد نمودی و ما بواسطه قرابت و خویشاوندیمان با رسول خدا معتقدیم که حق و نصیبی در خلافت بعد از رسول خدا داریم «این کلمات را حضرت فرمودند» تا اشک از چشمان ابوبکر جاری شد.

در صحیح مسلم آمده: "استبددت علينا بالأمر وكنا نحن نرى لنا حقاً لقرابتنا من رسول الله..."²

امیرالمؤمنین به ابوبکر فرمود: تو در امر خلافت با ما مستبدانه برخورد نمودی و ما بواسطه قرابت و خویشاوندیمان با رسول خدا معتقدیم که حق خلافت بعد از رسول خدا از آن ماست.

اعتراض امیر المومنین به عمر و ابوبکر در غصب خلافت

"ولو لا خاصة ما كان بينه وبين عمر، لظننت أنه لا يدفعه عني..."³

اگر آن ارتباط ویژه میان ابوبکر و عمر نبود، امر خلافت را از من دفع نمی کردند.

¹ - صحیح البخاری ج 5 ص 82 کتاب المغازی باب غزوة خیبر

² - صحیح مسلم ج 5 ص 154 باب قول النبی لا نورث ما ترکنا فهو صدقة

³ - شرح نهج البلاغة ج 6 ص 95

در عبارت طبری آمده: "ولولا خاصّة ما بينه وبين عمر، وأمر قد عقدها بينهما، لظننت أنّه لا يدفعها".^۱

آنچه که مانع خلافت من شد، همان پیمان سرّی بود که میان ابوبکر و عمر منعقد شده بود.

اعتراف ابوبکر: حق خلافت با علی است

پایین کشیدن ابوبکر از منبر، توسط امام حسن

علامه بلاذری در کتاب انساب الأشراف می نویسد: "وحدثني عبد الله بن صالح عن حماد بن سلمة عن هشام بن عروة عن عروة قال: خطب أبو بكر يوماً فجاء الحسن فقال: انزل عن منبر أبي. فقال علي: ليس هذا عن ملأ منا."^۲

روزی ابوبکر خطبه می خواند، امام حسن آمد و فرمود: از منبر پدر من بیا پایین. علی گفت: این کار او به دستور ما نبوده است.

بررسی سند روایت

عبد الله بن صالح: "عبد الله بن صالح بن مسلم العجلي ثقة من التاسعة."^۳

عبد الله بن صالح، مورد اعتماد و از طبقه نهم روات است.

حماد بن سلمة: "حماد بن سلمة بن دينار الإمام أبو سلمة أحد الأعلام..."^۴

حماد بن سلمه، پیشوا و یکی از مشاهیر است.

^۱ - المسترشد محمد بن جریر الطبری ص 413

^۲ - أنساب الأشراف ج 1 ص 383

^۳ - تقریب التهذیب ج 1 ص 308 ح 3389 ناشر دار الرشید سوريا الطبعة الأولى 1406 - 1986.

^۴ - الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة ج 1 ص 349 ح 1220 ناشر دار القبلة للثقافة الإسلامية مؤسسة علو جدة الطبعة الأولى 1413 هـ 1992 م

ابوبکر ابن ابی قحافه از دیدگاه پیروانش..... 131

هشام بن عروة: "هشام بن عروة أبو المنذر وقيل أبو عبد الله القرشي أحد الأعلام... قال أبو حاتم ثقة إمام في الحديث."¹

هشام بن عروة، یکی از مشاهیر علم است، ابو حاتم گفته: مورد اعتماد و در علم حدیث، پیشوا بود.

عروة بن زبير: "عروة بن الزبير أبو عبد الله... قال بن سعد كان فقيها عالما كثير الحديث ثبنا مأمونا."²

ابن سعد گفته: عروة بن زبير، فقیه، دانشمند، مورد اعتماد در نقل روایت و امانت‌دار بود، روایات زیادی نقل کرده است.

بنابراین سند روایت کاملاً صحیح و راویان آن از بزرگان اهل سنت هستند.

ابن جوزی حنفی در کتاب المنتظم، أبوسعید آبی در نشر الدرر، محب الدین طبری در الرياض النضرة، جلال الدین سیوطی در جامع الأحادیث می‌نویسند: "حدثنا هشام بن عروة عن أبيه قال: قعد أبو بكر على منبر رسول الله فجاءه الحسن بن علي فصعد المنبر وقال انزل عن منبر أبي فقال له أبو بكر منبر أبيك لا منبر أبي فقال علي وهو في ناحية القوم إن كانت لعن غير أمري."³

¹ - الكاشف ج 2 ص 337 ص 5972.

² - الكاشف ج 2 ص 3772 ص 3775

³ - المنتظم في تاريخ الملوك والأمم ج 4 ص 70 ناشر دار صادر بيروت الطبعة الأولى 1358 نشر الدر في المحاضرات ج 1 ص 227 ناشر دار الكتب العلمية بيروت لبنان الطبعة الأولى 1424 هـ 2004م الرياض النضرة في مناقب العشرة ج 2 ص 148 ناشر دار الغرب الإسلامي بيروت الطبعة الأولى 1996م جامع الاحاديث سيوطي ج 13 ص 93

ابوبکر بر منبر رسول خدا نشسته بود، حسن بن علی آمد و بر منبر بالا رفت و فرمود: از منبر پدر من پایین بیا، ابوبکر گفت: این منبر پدر تو است نه منبر پدر من، علی که در گوشه‌ای در میان مردم نشسته بود فرمود: این کار او به دستور من نبوده است.

اعتراف ابوبکر در مورد خلافتش

ابوبکر در چندین جا می گوید دست از من بردارید که من بهترین شما نیستم در حالی که علی در میان شماست.^۱

رهبری شما را پذیرفتم در حالی که بهترین شما نبودم.

و در روایت دیگری گفته است: "أقيلوني ولست بخيركم."^۲

من را رها کنید «به سراغ شخص بهتر از من بروید» که من بهترین افراد، بین شما نیستم.

مثلا در اولین خطبه ی خود چنین گفت: ای مردم من بر شما والی شدم و بهترین شما نیستم.^۳

ابوبکر گفت: عذر مرا بپذیرید زیرا من بهترین شما نیستم در حالیکه علی در میان شماست.^۴

^۱ - تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۱۰ احقاق الحق ج ۸ ص ۲۴۰ صراط المستقیم ج ۲ ص ۲۹۴

^۲ - مجمع الزوائد ج ۵ ص ۱۸۳ سيرة ابن هشام ج ۲ ص ۶۶۱ تاریخ الخلفاء ص ۷۱ شرح نهج للمعتزلی ج ۱ ص ۱۶۹ تفسیر القرطبی ج ۱ ص ۲۷۲ السیر الکبیر للشیخانی ج ۱ ص ۳۶ الإمامة والسیاسة ج ۱ ص ۳۱ المعیار والموازنة للإسکافی ص ۳۹ المعجم الأوسط للطبرانی ج ۷ ص ۲۶۷ کنز العمال ج ۵ ص ۶۳۱

^۳ - تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۶۹

^۴ - شرح التجريد قوشجی

اعتراف ابوبکر بر عدم افضلیت خویش: "وَلَيْتَكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ".^۱

رهبری شما را پذیرفتم در حالی که بهترین شما نبودم .

و در روایت دیگری گفته است: "أَقِيلُونِي وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ".^۲

من را رها کنید «به سراغ شخص بهتر از من بروید» که من بهترین افراد، بین شما نیستم.

ابن جوزی در مناقب أحمد از قول پسر أحمد بن حنبل این چنین نقل کرده: "عبد الله بن أحمد بن حنبل يقول: حدثت أبي بحديث سفينة فقلت.. ما تقول في التفضيل؟ قال: في الخلافة أبو بكر وعمر وعثمان، فقلت: فعلى؟ قال: على من أهل بيت لا يقاس بهم أحد".^۳

عبدالله فرزند احمد بن حنبل می گوید: برای پدرم حدیث «سفینه» را نقل کردم و از او سؤال کردم: نظرت راجع به فضیلت اصحاب بعد از پیامبر چیست؟ او گفت: در رابطه با خلافت در مرحله اول، فضیلت با ابوبکر و بعد از او با عمر و بعد با عثمان است؛ گفتم: پس حضرت علی چه

^۱ - طبقات ابن سعد ج 3 ص 182 تأویل مختلف الحديث لابن قتيبة ص 109 دار الجیل بیروت تاریخ مدینة دمشق ج 30 ص 304 تخريج الأحاديث والآثار للزيعلي دار ابن خزيمة الرياض وغريب الحديث للخطابي تفسير القرطبي ج 3 ص 262 غريب الحديث ج 2 ص 35 الإمامة والسياسة ص 22 العقد الفرید ج 5 ص 13 السقيفة وفدک ص 52 المعيار والموازنة لأجعفر الإسكافي ص 39 شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد ج 1 ص 169 وج 2 ص 56 كنز العمال ج 5 ص 636 البداية والنهاية ج 5 ص 269

^۲ - مجمع الزوائد ج 5 ص 183 سيرة ابن هشام ج 2 ص 661 تاريخ الخلفاء ص 71 شرح النهج للمعتزلي ج 1 ص 169 تفسير القرطبي ج 1 ص 272 السير الكبير للشيباني ج 1 ص 36 الإمامة والسياسة ج 1 ص 31 المعيار والموازنة للإسكافي ص 39 المعجم الأوسط للطبراني ج 7 ص 267 كنز العمال ج 5 ص 631

^۳ - مناقب الامام أحمد لابن الجوزي ص 163

می‌شود؟ گفت: حضرت علی که از اهل بیت محسوب شده و هیچ کس را تاب مقایسه با آنها «اهل بیت» نیست .

بسیاری از صحابه و تابعین قائل به افضلیت حضرت علی بودند:

ترمذی با اسناد خود از عایشه روایت کرده است: "روی الترمذی، بإسناد عن جمیع بن عمیر قال: دخلت مع عمتی علی عائشة فسألت: أیّ الناس کان أحبّ إلی رسول الله؟ قالت: فاطمة، فقيل: من الرجال؟ قالت: زوجها..."¹

جمیع بن عمیر می‌گوید: همراه عمه‌ام، عایشه را ملاقات نمودم و از او سؤال کردم: محبوب‌ترین اشخاص در نزد رسول خدا چه کسی است؟ عایشه در پاسخ گفت: محبوب‌ترین زن‌ها در نزد او فاطمه و از مردان شوهرش حضرت علی.

ترمذی بعد از نقل حدیث می‌گوید: "هذا حدیث حسن غریب".

این حدیثی است حسن و عجیب.

ذهبی می‌گوید: "لیس تفضیل علی برفض ولا هو بدعة، بل قد ذهب إلیه خلق من الصحابة والتابعین"².

افضل دانستن حضرت علی نه رفض است و نه بدعت، بلکه گروهی از صحابه و تابعین بر این عقیده هستند.

¹ - سنن الترمذی، ج 5، ص 362 و المستدرک، حاکم نیشابوری متوفای 405 هـ، ج 3، ص 157.. الاستیعاب، ابن عبد

البر، متوفای 462 هـ، ج 4، ص 1897.

² - سیر أعلام النبلاء، ج 16 ص 457.

ابن عبد البر از علماء بزرگ اهل سنت در کتاب الاستیعاب که از معتبرترین کتاب های رجالی است نقل کرده: "وروی عن سلمان، وأبی ذر، والمقداد، وخباب، وجابر، وأبی سعید الخدری، وزید بن أرقم: أن علی بن أبی طالب أوّل من أسلم، وفضله هؤلاء علی غیره".^۱

از سلمان و ابوذر و مقداد و خباب و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم روایت شده است که: علی ابن ابی طالب اولین کسی بود که اسلام آورد. و آن گروه «صحابه ای که اسمشان در بالا آمد» او «حضرت علی» را بر دیگران افضل و برتر می دانستند.

ابن حزم می گوید: "اختلف المسلمون فی من هو أفضل الناس بعد الأنبياء، فذهب بعض أهل السنة وبعض المعتزلة وبعض المرجئة وجميع الشيعة: إلى أن أفضل الأمة بعد رسول الله: علی بن أبی طالب. وقد روينا هذا القول نصا عن بعض الصحابة وعن جماعة من التابعين والفقهاء".^۲

در این که بعد از انبیاء بهترین مردم چه کسی است بین مسلمین اختلاف نظر وجود دارد، بعضی از معتزله و بعضی از مرجئه و تمامی شیعیان بر این اعتقادند که افضل امت بعد از رسول خدا حضرت علی می باشد. و ما این روایت را به عنوان نصّ از بعضی صحابه و گروهی از تابعین و فقها نقل نمودیم.

مخالفت صحابه با نصب ابوبکر

^۱ - الإستیعاب فی معرفة الأصحاب ج 3 ص 1090

^۲ - الفصل فی الملل والتحلل ج 4 ص 181

بخاری از عمر نقل می کند: " ... عن عمر : حين توفي الله نبيّه أن الأنصار خالفونا، واجتمعوا بأسرهم في سقيفة بني ساعدة وخالف عنا علي والزبير ومن معهما".^۱ زمانی که رسول خدا از دنیا رفت، «وقتی خواستیم برای ابوبکر بیعت بگیریم» انصار با ما مخالفت نمودند و همگی در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و همچنین علی و زبیر و همراهانشان با ما مخالفت کردند.

يعقوبی نقل می کند: "تخلف عن بيعة أبي بكر قوم من المهاجرين والأنصار، ومالوا مع علي بن أبي طالب، منهم: العباس بن عبد المطلب، والفضل بن العباس، والزبير بن العوام بن العاص، وخالد بن سعيد، والمقداد بن عمرو، وسلمان الفارسي، وأبوذر الغفاري، وعمار بن ياسر، والبراء بن عازب، وأبي بن كعب".^۲

عده ای از مهاجرین و انصار از بیعت کردن با ابوبکر سر باز زدند و مایل بودند که با علی بیعت کنند که بعضی از آنها عبارت بودند از: عباس بن عبد المطلب، و فضل بن عباس، و زبیر بن عوام بن عاص، و خالد بن سعید، و مقداد بن عمرو، و سلمان فارسی، و ابوذرقفاری، و عمار بن یاسر، و براء بن عازب، و ابی بن کعب.

زبیر بن بکار نقل می کند: "لما بويع أبو بكر واستقر أمره، ندم قوم من الأنصار على بيعته ولام بعضهم بعضاً وذكروا علي بن أبي طالب وهتفوا باسمه".^۳

^۱ - صحيح البخاری ج ۸ ص ۲۶ کتاب المحاربين باب رجم الحبلى من الزنا

^۲ - تاريخ يعقوبی ج ۲ ص ۱۲۴ باب خبر سقيفة بني ساعدة و بيعة أبي بكر

^۳ - الموفقيات ص ۵۸۳

زمانی که مردم با ابوبکر کردند و خلیفه شد عده ای از انصار از بیعت کردن با او پشیمان شدند و بعضی از آنان بعض دیگر را ملامت و سرزنش می کردند «چرا به ما گفتید با ابوبکر بیعت کنیم» و از علی بن ابی طالب سخن می گفتند و نام او را با صدای بلند می بردند «و از او به نیکی یاد می کردند و فضائل او و لیاقت او را برای منصب خلافت بیان می کردند».

ابورافع می گوید:¹ ابوبکر در نزد عباس عموی بزرگوار پیامبر اسلام به خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب اعتراف کرده است. ابورافع می گوید: بعد از این که مردم با ابوبکر بیعت کردند، شنیدم که به عباس می گفت: آیا می دانی که رسول خدا فرزندان عبدالمطلب و اولاد آن ها را گرد آورد و شما در جمع آنان حضور داشتی و رسول خدا فرمودند: «ای فرزندان عبدالمطلب! به راستی خداوند، پیامبری را مبعوث نکرده جز این که برای او از خاندانش برادر و وزیر و وصی و خلیفه قرار داده است. پس چه کسی از شما با من بیعت می کند تا برادرم و وزیر و وصی و خلیفه ی من در میان خاندانم باشد؟» هیچ کس از شما پاسخ نداد! سپس فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب! در اسلام، جلودار باشید نه دنباله رو؛ به خدا سوگند، هر آینه رهبری و مقام بلند خلافت به دست غیر شما می افتد. و آن گاه پشیمان می شوید!» پس در این هنگام، علی ایستاد و با آن حضرت، با توجه به شرطی که پیامبر کرده بود، بیعت کرد. ای عباس آیا این جریان را قبول داری؟ گفت: بلی.

¹ - ترجمة الامام علی بن ابی طالب ج 1 ص 90 و 89 ابن عساکر

«عمر» در عصر خلافتش، در گفتگوش با «ابن عباس» به این مطلب تصریح کرد و چنین گفت: ای ابن عباس، پدر تو عموی پیامبر است و تو پسر عم پیامبر. چه بازداشت قوم و قبیله شما را از شماها؟ «یعنی: چه شد که قریش، که قبیله شمایند، شما را برای خلافت انتخاب نکردند؟!» ابن عباس گفت: نمی دانم! عمر گفت: من می دانم؛ آنها کراحت داشتند شما بر آنها حکومت کنید... ابن عباس گفت: چرا چنین است در حالی که ما برای آنها خیر و نیکی هستیم!؟

عمر گفت: خدایا بیامرز! کراحت دارند پیامبری با خلافت در خاندان شما باشد، آنگاه سبب فخر و مباهات شود. شما باید شما بگویید ابوبکر این کار را کرد. نه به خدا قسم! لیکن ابوبکر عاقلانه ترین کاری را که به دستش رسید انجام داد...¹

در روایتی دیگر عمر، خطاب به ابن عباس چنین گفت: ای ابن عباس، می دانی پس از پیامبر چه بازداشت قوم شما «قریش» را از شماها؟ ابن عباس می گوید: نخواستم پاسخ این پرسش را بدهم و گفتم: اگر سبب آن را ندانم، امیرالمومنین «عمر» مرا آگاه می سازد!

عمر گفت: آنها کراحت داشتند در خاندان شما «بنی هاشم» خلافت را با نبوت جمع کنند «یعنی آنکه هم نبوت در خاندان شما باشد و هم خلافت» و آنگاه شما بر قوم و قبیله خود فخر و مباهات کنید. بدین سبب قریش

¹ - تاریخ طبری چاپ اروپا ج 5 ص 2768

برای خود خلیفه انتخاب کرد؛ و در انتخاب خود راه راست پیمود و موفق شد!

ابن عباس می گوید: گفتم: یا امیرالمومنین! اگر اجازه می دهی و بر من غضب نمی کنی سخن بگویم!
عمر گفت: ابن عباس سخن بگو.

ابن عباس گوید: گفتم: ای امیرالمومنین! اما اینکه گفتمی قریش برای خود خلیفه اختیار کرد و در انتخاب خود راه راست پیمود و موفق شد، «در جواب می گویم:» چنانکه قریش برای خود انتخاب می کرد همان کس را که خدای عزوجل برای این کار برگزیده بود، راه راست را پیموده بود و موفق شده بود. و اینک گفتمی: قریش کراحت داشتند خلافت با نبوت در خاندان ما جمع شود؛ خداوند درباره قومی که کراحت داشتند چنین می فرماید: "ذلک بانهم کرهوا انزل الله فاحبط اعمالهم"

به سبب آن که کراحت داشتند و نپسندیدند آنچه را که خدا نازل فرمود، خداوند عمل آنها را محو و نابود کرد.^۱

عمر گفت: هیئات یا ابن عباس! به خدا قسم گفتارهایی از تو به من رسید که کراحت داشتم آن گفتارها را تصدیق کنم، نباشد منزلت تو نزد من کاسته شود!

¹ - سوره محمد آیه 9

گفتم: ای امیرالمومنین! آن گفتارها چیست؟ اگر حق باشد که نمی بایست حق منزلت مرا نزد تو بکاهد. و اگر باطل باشد، مانند من باطل را از خود دور می کند!

عمر گفت: به من خبر رسیده که تو می گویی: به ما ظلم کردند و حسد ورزیدند و بدین سبب خلافت را از ما دور کردند!

گفتم: ای امیرالمومنین، اینکه به ما ظلم شده است را هر دانا و نادان فهمیده است. و اینکه به ما حسد ورزیده شد، ابلیس به آدم حسد ورزید، و ما نیز فرزندان مورد حسد واقع شده او هستیم!

عمر گفت: هیئات! ای بنی هاشم! دلهای شما پر از حسدی است که هرگز زائل نمی شود! و پر از کینه و غشی است که هرگز زدوده نمی شود! گفتم: آرام باش ای امیرالمومنین! قلبهایی که خداوند پلیدی را از آنها زدوده و پاک ساخته اشاره است به آیه: "یرید الله لیذهب عنکم الرجس".^۱ مگو حسد دارند، غل و غش دارند؛ چه آنکه قلب پیامبر نیز از جمله قلب ما بنی هاشم است.

عمر گفت: دور شو!

گفتم: دور می شوم!

^۱ - احزاب آیه ۳۳

و چون خواستم برخیزم، از من شرمزده شد و گفت: ابن عباس! بایست! به خدا قسم من حق تو را مراعات می کنم، و آنچه تو را خشنود می کند، دوست دارم!

گفتم: ای امیرالمومنین! من بر تو و بر هر مسلمانی حق دارم «به دلیل آنکه عموزاده پیامبر هستم». هر کس آن حق را رعایت کند، راه صواب پیموده. و هر کس حق مرا ضایع سازد، پشت پا به بخت خود زده است. پس از این گفتگو عمر برخاست و رفت.^۱

مخالفت قبیله رده

وقتی رسول اکرم از دنیا رفت، مردم «که بارها از زبان رسول اکرم ولایت، خلافت، وصایت و امامت علی را و همچنین در غدیر خم که تقریباً بیش از 80 روز فاصله با رحلت نبی مکرم نداشت قضیه "من کنت مولاه فعلی مولاه" را شنیده بودند» وقتی که شنیدند آقا امیرالمومنین خلیفه منصوص پیغمبر کنار رفت و به جای او ابوبکر درمسند خلافت نشست، تعدادی از مردم در اطراف مدینه حاضر نشدند که زیر بار خلافت ابوبکر بروند و معمولاً قوام یک حکومت به مسائل اقتصادی است؛ اگر چنانچه یک حکومت بودجه کافی نداشته باشد نمی تواند سرپا بایستد. وقتی از طرف ابوبکر کسی را برای جمع آوری زکات فرستادند، تعداد انبوهی از این مسلمانان اطراف مدینه و قبائل گفتند: ما نماز می خوانیم، روزه می گیریم ولی زکات به ابوبکر

¹ - تاریخ طبری چاپ اروپا ج 5 ص 2770 و 2771

نمی‌دهیم، مشروعیت خلافت ابوبکر برای ما محرز نیست. ابوهزیره گوید: "لَمَّا تَوَفَّى النَّبِيَّ وَاسْتَخْلَفَ ابُوبَكْرٌ وَكَفَرَ مَنْ كَفَرَ مِنَ الْعَرَبِ فَقَالَ عُمَرُ كَيْفَ تَقَاتِلُ النَّاسَ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَمَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَصَمَ مِنِّي مَالُهُ وَنَفْسُهُ إِلَّا بِحَقِّهِ وَحَسَابِهِ عَلَى اللَّهِ فَقَالَ وَاللَّهِ لَأَقَاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ فَإِنَّ الزَّكَاةَ حَقُّ الْمَالِ وَاللَّهُ لَوْ مَنَعَنِي عَقْلًا كَانُوا يُؤَدُّونَهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ لَقَاتَلْتَهُمْ عَلَى مَنَعِهِ"¹ وقتی ابوبکر تصمیم گرفت با اصحاب ردة بجنگد، خلیفه دوم بر ایشان اعتراض کردند و گفتند: چگونه می‌خواهی با مردم قتال کنی با اینکه پیغمبر فرمود: من مأمورم با کفار بجنگم تا اینکه اینها لا اله الا الله بگویند و هر کس لا اله الا الله بگوید و مسلمان شود مال و جان او کاملاً در امان است مگر اینکه از حد اسلام و حد توحید بیرون رفته باشد؛ ولی ابوبکر گفت: قسم به خدا با هر کس که بین نماز و زکات فرق بگذارد خواهم جنگید حتی اگر یک بزغاله‌ای که به پیغمبر می‌دادند و به من ندهند با او خواهم جنگید.

اعتراض قبیله کنده^۲

ابن عثم کوفی که از شخصیت‌های برجسته اهل سنت در فتوح ابن عثم، می‌گوید: وقتی که یکی از فرماندهان سپاه ابوبکر به نام زیاد بن لبید به طرف قبیله کنده رفت و از آنها تقاضای زکات و دعوت به خلافت ابوبکر کرد، یکی از سادات بنی تمیم به نام حارث بن معاویه به زیاد

¹ - صحیح بخاری ج 2 ص 109 ح 1399 باب وجوب الزکوة

² - فتوح ابن عثم ج 1 ص 18 و 48 و 53

گفت: "إنک لتدعو إلى طاعة رجلٍ لم يعهد الینا و لا الیکم فیہ عهد". شما ما را می‌خوانید به طاعت ابوبکر که اصلاً ما سابقه و آشنائی با او نداریم. زیاد بن لبید گفت: بله، همین طور است و لکن ما ابوبکر را در مدینه برای خلافت انتخاب کرده‌ایم. حارث گفت: "أخبرنی لم نحیتم عنها أهل بیته و هم أحق الناس بها..." زیاد بگو چرا اهل بیت پیغمبر را از خلافت دور کردید و حال آنکه آنها شایسته‌ترین انسانها به خلافت بودند، و قرآن می‌گوید: "و اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض فی کتاب الله" ^۱ زیاد گفت: برای اینکه مهاجرین و انصار نظر دادند که ابوبکر شایسته است برای خلافت. حارث بن معاویه گفت: "لا والله ما أزلتموها عن اهلها إلا حسداً منکم و ما یستقر فی قلبی أن رسول الله خرج من الدنيا و لم ینصب للناس علماً یتبعونه" قسم به خدا این چنین نیست شما اهل بیت پیغمبر را جز از راه حسد از خلافت دور نکردید، ما نمی‌توانیم باور کنیم که پیغمبر از دنیا برود ولی خلیفه‌ای برای مردم معین نکند ... سپس گفت: "فارحل عنا ایها الرجل فانک تدعو علی غیر رضا زیاد!" از قبیله ما دور شو، تو ما را به غیر رضای خداوند دعوت می‌کنی. بعد یکی دیگر از صحابه به نام عرفطه بن عبدالله ذهلی برخاست و به زیاد حمله کرد و گفت: ما نیازی به خلیفه شما نداریم و ما تابع پیغمبر و خلیفه منصوب او هستیم. تا اینکه زیاد را زدند و قبیله «کنده و بنی تمیم» به نماینده اعزامی ابوبکر حمله کردند، او را اخراج کردند و تصمیم به

قتلش داشتند. جالب این است که بعد از این می‌گوید: "فجعل زیاد لایأتی قبيلة من قبائل کنده فیدعوهم الى الطاعة إلا ردوا علیه ما یکره" هر کجا که زیاد بن لبید می‌رفت، به او می‌گفتند که ما حاضر نیستیم زیر بار خلافت ابوبکر برویم. در ادامه فتوح ابن‌اعثم^۱ آمده است: "فهم ابوبکر بقتل المقاتلة و قسمة النساء و الذرية فمنعه عمر عن ذلك" وقتی که اسراء را به مدینه آوردند ابوبکر می‌خواست آنها را در میان مردم تقسیم کند، عمر ممانعت کرد و گفت: اینها همه زنان مسلمان و گوینده لا إله إلا الله هستند. بالاخره ابوبکر دستور داد که تمام آنها را زندانی کردند. وقتی که خلافت به عمر رسید گفت: همه برای رضای خدا آزاد هستید و برای آزادی هم نیازی به فدیة ندارید.

^۱ - ابن‌اعثم ص 48 تا 53

شبهه بزرگ

علی و زهرا، مرگ جاهلیت!!!

آیا حضرت علی حکومت ابوبکر را قبول نداشته که با او بیعت نکرده است آن هم بعد شش ماه بلاجبار مگر امیرالمؤمنین و حضرت زهرا این همه روایت را از رسول خدا نشنیده بود که:

اگر کسی بمیرد و با امام زمانش بیعت نکند، به مرگ جاهلیت مرده است؟

کسی که بدون امام بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است؟

"مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً".^۱

"مَنْ مَاتَ بَغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً".^۲

"مَنْ مَاتَ وَلَيْسَتْ عَلَيْهِ طَاعَةُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً".^۳

"مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ جَمَاعَةٌ فَإِنْ مَوْتَهُ مَوْتَةٌ جَاهِلِيَّةً".^۴

"مَنْ مَاتَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ فَمِيتَتُهُ جَاهِلِيَّةً".^۵

حاکم نیشابوری بعد از نقل حدیث می گوید: "هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین".

^۱ - صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۴۷۸ السنن الکبری ج ۸ ص ۱۵۶ مجمع الزوائد ج ۵ ص ۲۱۸ مشکاة المصابیح ج ۲ ص ۱۰۸۸ سلسله الأحادیث الصحیحة ج ۲ ص ۷۱۵

^۲ - مسند احمد ج ۴ ص ۹۶ مجمع الزوائد ج ۵ ص ۲۱۸ مسند الطیالسی ص ۲۹۵ صحیح ابن حبان ج ۷ ص ۴۹ حلیة الأولیاء ج ۳ ص ۲۲

^۳ - مجمع الزوائد ج ۵ ص ۲۲۴ کتاب السنة ج ۲ ص ۴۸۹

^۴ - المستدرک علی الصحیحین ج ۱ ص ۱۵۰

^۵ - المعجم الکبیر ج ۱۰ ص ۲۹۸ المعجم الأوسط ج ۲ ص ۳۱۷ وج ۴ ص ۲۳۲ مسند أبی یعلی ج ۶ ص ۲۵۱ کتاب السنة ابن أبی عاصم ج ۲ ص ۴۸۹ مجمع الزوائد ج ۵ ص ۲۲۴ و ۲۲۵

قطعاً ممکن نیست که امیرالمؤمنین که تمام عمرش را با رسول خدا گذرانده است، این روایات را نشنیده باشد. اگر شنیده بود و ابوبکر را هم اهل برای خلافت می دانسته است؛ پس چرا از بیعت کردن با او سرپیچی کرده است؟

حداقل این که در آن شش ماه بیعت نکرده است، از قطعیات تاریخ است.

امتیازات ابوبکر به عنوان خلیفه از دیدگاه ذهبی در تاریخ الاسلام می گوید:

نماز ابوبکر در بیماری پیامبر

خویشاوندی ابوبکر با پیامبر

مصاحبت ابوبکر با پیامبر در غار

مسن بودن ابوبکر

"مروا ابا بکر فلیصل بالناس". به ابوبکر بگویید که برای مردم نماز بخواند.¹ می گویند وقتی ابوبکر اینقدر شایستگی دارد که بجای پیامبر اکرم نماز بخواند، پس شایستگی دارد بجای پیامبر اکرم هم بنشیند و خلافت او را به عهده بگیرد. البته ما اعتراضی نداریم و مبارک خودشان باشد و اگر از این دلیل قانع شدند، قطعاً فردای قیامت هم معذور هستند.

سؤال اول: آیا نماز خواندن بجای پیامبر اکرم، دلیل بر خلافت است؟ اگر این است، صحابه ای که بجای پیامبر اکرم نماز خواندند، نه یک بار، ده

¹ - صحیح بخاری ج 1 ص 162 صحیح مسلم ج 2 ص 22

ها بار نماز خواندند، مانند این أم مکتوم که چندین بار به جای پیامبر اکرم نماز خوانده است. آیا آقایان حاضرند بگویند که این أم مکتوم لیاقت خلافت پیامبر اکرم را دارد؟^۱

از همه جالب تر اینکه آقایان نقل کرده اند که پیامبر اکرم پشت سر عبدالرحمن بن عوف نماز خوانده است. اگر بنا باشد نماز خواندن بجای پیامبر اکرم، دلیل بر شایستگی خلافت باشد، عبدالرحمن بن عوف از تمام مسلمانان شایسته تر برای خلافت است. چون هم جای پیامبر اکرم نماز خوانده است و هم پیامبر اکرم به او اقتداء کرده است "قد صلی خلف عبدالرحمن بن عوف".^۲

به نظر من این قضیه و این آش، به قدری شور شده است که بعضی از آشپزها هم صدایشان در آمده است.

ابن تیمیه می گوید: "الاستخلاف فی الحیاة نوع نیابة لا بد لكل ولی أمر و لیس كل من یصلح للاستخلاف فی الحیاة علی بعض الإمامة یصلح أن یتخلف بعد الموت، فإن النبی استخلف غیر واحد و منهم من لا یصلح للخلافة بعد موته، كما استعمل ابن أم مکتوم الأعمی فی حیاته و هو لا یصلح للخلافة بعد موته و كذلك بشیر بن عبد المنذر و غیره".^۳

^۱ - سبل السلام دحلانی ج ۲ ص ۳۵ مصنف عبد الرزاق ج ۲ ص ۳۹۵ طبقات کبری ج ۴ ص ۲۰۵

^۲ - التمهید ابن عبد البر ج ۲ ص ۳۲۲ مغازی واقدی ج ۳ تهذیب الکمال ج ۱۴ ص ۱۲۲ مسند احمد ج ۴ ص ۲۴۷ فتح الباری

ج ۲ ص ۱۴۶ مصنف ج ۲ ص ۲۲۹ معجم کبیر طبرانی ج ۲۰ ص ۴۲۷ طبقات کبری بن سعد ج ۳ ص ۱۲۹

^۳ - منهاج السنه ج ۷ ص ۳۳۹

... بعضی افراد مانند بشیر بن عبد المنذر و دیگران، جانشین پیامبر اکرم در بعضی از قضایا مانند نماز بودند و اینها شایستگی خلافت پیامبر اکرم را ندارند.

اگر بنا باشد نماز خواندن بجای پیامبر اکرم، دلیل بر خلافت باشد، ده ها تن از صحابه بجای پیامبر اکرم، بعد از آمدن نبی مکرم به مدینه، نماز خوانده اند.^۱

" فَأَقْبَلْنَا نَسِيرَ حَتَّى نَجِدَ النَّاسَ فِي الصَّلَاةِ قَدْ قَدَمُوا عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ فَصَلَّى بِهِمْ حِينَ كَانَ وَقْتُ الصَّلَاةِ، وَوَجَدْنَا عَبْدَ الرَّحْمَانَ وَقَدْ رَكَعَ بِهِمْ رُكْعَةً مِنْ صَلَاةِ الْفَجْرِ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ فَصَفَّ مَعَ الْمُسْلِمِينَ، فَصَلَّى وَرَاءَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ الرُّكْعَةَ الثَّانِيَةَ، ثُمَّ سَلَّمَ عَبْدَ الرَّحْمَانَ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ فِي صَلَاتِهِ ..."^۲

«جالب است که در نماز، پیامبر و فرستاده خدا بر عبدالرحمن بن عوف، اقتدا می کند!!!»

هم بیان کرده اند که بجای پیامبر، عبدالرحمن بن عوف، امام جماعت شد "وَلَكِنَّكَ اسْتَبَدَّدْتَ عَلَيْنَا بِالْأَمْرِ"^۳

توبیخ ابوبکر توسط رسول خدا

یکی از کارهایی که دشمنان با آن مخالفت کرده و علیه آن کارشکنی می نمودند، مساله جانشینی آن حضرت بوده است. آنان با یکدیگر هم پیمان شدند تا امامت علی را نپذیرند و بدان تن ندهند. با وجود آنکه

^۱ - سنن ابی داوود ج ۱ ص ۴۰ کتاب الطهارة باب المسح علی الخفین

^۲ - التمهید ابن عبدالبر ج ۱۱ ص ۱۲۳ و ۱۲۷ المغازی واقدی ج ۳ ص ۱۰۱۲ تهذیب الکمال المزی ج ۱۴ ص ۱۲۲

^۳ - صحیح بخاری ج ۵ ص ۸۳ ح ۴۲۴۰

پیامبر آنان را به همراهی با لشکر اسامه بن زید فرمان داده بود» تا هنگام وفات آن حضرت در مدینه نباشند» لیکن عایشه آنها را از حال پیامبر خبردار کرد و آنها از نیمه راه بازگشتند و با تدبیر عایشه، ابوبکر در محراب پیامبر برای اقامه نماز صبح ایستاد و این در حالی بود که پیامبر از شدت بیماری در مسجد حاضر نشده بودند. لیکن بلال بی درنگ آن حضرت را با خبر ساخت و پیامبر با زحمت بسیار و با تکیه بر بازوان علی و فضل بن عباس وضو گرفت. پیامبر را درحالی به مسجد آوردند که پاهای مبارکشان روی زمین کشیده می شد. پیامبر به جلو ابوبکر آمد و نماز او را شکست و خود به صورت نشسته نماز خواندند و صحابه به ایشان اقتدا کردند.

هنگامی که آنحضرت به خانه بازگشت، آنان را احضار نموده و بر کارشان توبیخ نمودند و سپس در اثر بیماری و خستگی از هوش رفتند.^۱

خویشاوندی ابوبکر با پیامبر

ابوبکر به دلیل اینکه پدر همسر پیامبر بود او را به عنوان خلیفه انتخاب کردند.

اگر مسأله خویشاوندی ابوبکر با رسول خدا موجب اولویت او در امر خلافت شده است چرا امیرالمومنین که داماد و پسر عم پیامبر و علاوه بر

^۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۵۶ ص ۹ ج ۱۷۹ و جاب مصر ج ۲ ص ۴۸۵ صحیح بخاری ج ۱ ص ۹۲ صحیح مسلم ج ۲ ص ۲۳ سنن ابن ماجه باب ما جاء فی صلات رسول الله مسند احمد ج ۶ ص ۲۱۰ و ۲۲۴ طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۱۷۹ انساب الاشراف ج ۱ ص ۵۵۷

آن طبق آیه مباحله نفس آن حضرت بود و جزء اهل بیت آن حضرت بود
 «طبق آیه تطهیر» سزاوارترین مردم برای خلافت نباشد.
 اسناد اینکه آیه مباحله در حق پیامبر و حضرت علی و حضرت زهرا و
 امام حسن و امام حسین آمده است.^۱
 اسناد اینکه آیه تطهیر در حق پیامبر و علی و حضرت فاطمه و حسنین
 آمده است.^۲

مسن بودن ابوبکر

از همه این ها مهم تر این بود که وقتی به ابو قحافه پدر ابوبکر گفتند که
 پسر تو به خاطر مسن بودن خلیفه شد او گفت آه من از او مسن تر
 هستم.^۳

ابوبکر که پدرش ابوقحافه در جواب نامه او به قاصد می گوید: اگر
 در امر خلافت زیادی سال ملاک است سن و سال من از ابوبکر بیشتر

^۱ - شواهد التنزیل حسکانی ج ۱ مستدرک حاکم ج ۳ صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۸۸۳ سنن ترمذی ج ۴ ص ۲۹۳ ج ۵ مسند احمد ج ۳ ص ۹۷ تفسیر طبری ج ۳ تفسیر کشاف ج ۱ تفسیر ابن کثیر ج ۱ تفسیر قرطبی ج ۴ ص ۱۰۴ تفسیر کبیر ج ۸ جامع الاصول ابن اثیر ج ۹ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۶ احکام القرآن ابن عربی ج ۱ ص ۲۷۵ تفسیر درالمنثور ج ۲ ص ۳۸ صواعق المحرقة ص ۷۲ تاریخ الخلفاء ص ۱۶۹ مناقب خوارزمی ص ۶۰ الاصابه ص ۱۱۰ البدایه و النهایه ج ۵ ص ۵۴ ینایع الموده ص ۹ و ۴۴ و ۵۱

^۲ - صحیح مسلم ج ۴ سنن ترمذی ج ۵ ص ۳۲۷ مسند احمد ج ۳ ص ۶۰ اسباب النزول واحدی ص ۲۳۹ مناقب خوارزمی ص ۶۰ تفسیر قرطبی ج ۱۴ تفسیر کشاف ج ۳ تفسیر درالمنثور ج ۶ صواعق محرقة ص ۱۴۳ کفایه الطالب گنجی ص ۵۴ و ۳۷۲ اسدالغابه ج ۲ تفسیر طبری ج ۲۲ احکام القرآن جصاص ج ۵ مشکاه المصابیح عمری ج ۳ تذکره الخواص سبط بن الجوزی ص ۲۳۳ فصول المهمه ابن الصباغ المالکی ص ۱۱ تفسیر طبری ج ۲۵ ص ۲۵ تفسیر البیضاوی ج ۴ تفسیر ابن کثیر ج ۴ ص ۱۱۲ مجمع الزوائد ج ۷ ص ۱۰۳ تفسیر قرطبی ج ۱۶ ص ۲۲ تفسیر نسفی ج ۴ ص ۱۰۵ حلیه الاولیاء ابو نعیم اصفهانی ج ۳ ص ۲۰۱

^۳ - صواعق المحرقة ص ۱۳

است همانا در حق علی ظلم کرده اند چرا که رسول خدا ما را به بیعت با او مامور کرد.^۱

دشمن اهل بیت کافر است !

پیامبر اکرم فرمودند: "یا علی لو ان احدا عبدالله حق عبادته ثم شک فیک و اهل بیت (فی) انکم افضل الناس کان فی النار". ای علی اگر کسی آنچنان خدا را عبادت کند که حق عبادت او را ادا کرده باشد. پس درباره افضلیت و برتری تو اهل بیت بر مردم شک نماید سرنوشتش آتش است.^۲

پیامبر فرمودند: "یا علی لو ان امتی صاموا حتی یكونوا کالحنایا و صلوا حتی یكونوا کاللاتار. ثم ابغضوک لاکبهم الله فی النار".

ای علی اگر امت من انقدر روزه بگیرند که «همانند قوس و کمان» کمر خمیده شوند و آن قدر نماز بخوانند تا چون زه کمان لاغر گردند و با تودشمنی نمایند خداوند آن ها را به رو در آتش افکند.^۳

نزاع کننده در خلافت کافر است !

ابن مغازلی به سند متصل از ابوذر روایت کرده که پیامبر اکرم فرمودند: هر که بعد از من با علی در خلافت منازعه کند کافر است.^۴

^۱ - منهاج البراعه ج 3 ص 36 و 40

^۲ - مودة القربی مودة هفتم ص ۲۲ ینایع الموده ج ۲ ص ۲۹۸

^۳ - تاریخ دمشق ج ۱ ص ۱۴۵ ش ۱۷۹ مناقب ابن مغازلی ص ۲۹۷ ش ۳۴۰ فرائد السمطین ج ۱ ص ۵۱ ش ۱۶ کفایة الطالب

ص ۱۷۹ و در چاپ دیگر ص ۳۱۸

^۴ - مصنف ج 8 ص 572 میزان الاعتدال ج 2 ص 490 ش 4549 انساب الأشراف ج 1 ص 586 دارمعارف قاهره تذکره الحفاظ

ج 3 ص ۹۲۰ ش 860 سیر اعلام النبلاء ج 13 ص 162 ش 96 البدایه والنهایه ج 11 ص 65 حوادث سال 279 الامامه و السیاسه

ص 12 چاپ المکتبه التجاریه الکبری مصر عقد الفرید ج 4 ص 268 تاریخ طبری ج 3 ص 430 مروج الذهب ج 2 ص 303

شیطانی که دائم فریض می داد

یکی از اعترافات به حقی که ابوبکر بن اُبی قحافه کرده، این است که وی در جلوی جمعیت و در بالای منبر می گفت: شیطانی همراه من است که همواره مرا وسوسه می کند.

این مطلب آن قدر معروف است که هیچ شک و شبهه ای در صحت آن نیست. بسیاری از کتاب های اهل سنت آن را نقل کرده اند؛ از جمله عبد الرزاق صنعانی از قول ابوبکر می نویسد: "أما والله ما أنا بخيركم، ولقد كنت لمقامي هذا كارها، ولوددت لو أن فيكم من يكفيني، فتظنون أني أعمل فيكم سنة رسول الله إذا لا أقوم لها، إن رسول الله كان يعصم بالوحي، وكان معه ملك، وإن لي شيطانا يعتريني، فإذا غضبت فاجتنبوني، لا أؤثر في أشعاركم ولا أبشاركم، ألا فراعوني! فإن استقممت فأعينوني.. إن زغت فقوموني."¹

قسم به خدا که من بهترین شما نیستم، والی شما شدم و از شماها بهتر نیستم اگر درست رفتم پیرو من باشید و اگر کج رفتم مرا راست کنید زیرا من شیطانی دارم که بمن در آویزد نزد خشم کردنم و چون دیدید بخشم آمدم از من کناره کنید مبادا دست اندازم به موهای شما و پوست شما؛ آگاه باشید که باید مراقب من باشید؛ و اگر راه درست را می رفتم من را یاری کنید؛ و اگر به راه کج رفتم من را راست کنید.

¹ - المصنف ج 11 ص 336 الطبقات الكبرى ج 3 ص 212 تاریخ الطبری ج 2 ص 460 البداية والنهاية ج 6 ص 334 تفسیر اُبی السعود ج 3 ص 308 تفسیر النسفی ج 2 ص 52 تمهید الأوائل وتلخیص الدلائل الباقلائی ص 492 تفسیر الکشاف ج 2 ص 139 کنز العمال ج 5 ص 590 شرح نهج البلاغة ابن اُبی الحدید ج 17 ص 156

خلافت ابوبکر از دیدگاه عمر بن خطاب^۱

بیعت ابوبکر غلطی ناگهانی: عمر در زمان خود بر روی منبر گفت: جریان بیعت ابوبکر غلط و خطایی بود که خدا مسلمین را از شر آن نگاه دارد.

از این پس هر کس مانند آن بیعت را تکرار نمود، او را بکشید!^۲

انتخاب ابوبکر به گونه ای بی حساب بود که عمر با آن که خود گرداننده برنامه سقیفه بود می گوید: بیعت با ابوبکر امری بدون تدبیر و مشورت و دقت بود، مثل زمان جاهلیت که خداوند مسلمانان را از شر آن محفوظ داشت. هر کس چنین کاری را تکرار کند او را بکشید.^۳

عمر اولین مخالفی بود که خلافت ابابکر را به طور علنی و رسمی رد کرد و او را احمق نامید. آن روزی که عمر به فرزندش گفت: آیا تو تا امروز در غفلت بودی و نمی دانستی که این احمق بی مقدار بنی تیم «ابوبکر» با ظلم از من پیشی گرفت...

عمر درباره او می گوید: بیعت با ابوبکر امری بدون تدبیر، مشورت و دقت بود که خدا مسلمانان را از شر آن محفوظ داشت پس هر کس چنین کاری را تکرار کند او را بکشید.^۴

^۱ - شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۲۹ و ۳۴

^۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۶۴ و ۱۶۵ الاستیعاب ج ۲ ص ۲۵۶ الزام الناصب ص ۹۷ الصواعق المحرقة ص ۷

مجمع النورین مرنیدی ص ۱۹۶

^۳ - صحیح بخاری باب رجم الحبلی ح ۶۶۸۱ مسند احمد ح ۳۹۳ سیره ابن هشام ج ۴ ص ۳۰۸

^۴ - تاریخ طبری سنه ۱۱ صحیح بخاری باب رجم حبلی ح ۶۶۸۱

ابوبکر که پسرش محمد بن ابی بکر «یکی از یاران حضرت علی» دربارہ او
چنین شعر می گوید. "یا ابانا قد وجدنا من صلح خاب من انت ابوه و افتضح..."
ای پدر! آن را که شایسته ای «خلافت» بود یافتیم و آنکه تو پدرش باشی
بدبخت و بی آبروست.^۱

¹ - منهاج البراعه ج 5 ص 105

صدیق و فاروق کیست

ابن ماجه قزوینی در سننش که یکی از صحاح سته اهل سنت به شمار می آید، با سند صحیح نقل کرده: "عَنْ عَبَّادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ وَأَنَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَذَّابٌ صَلَّيْتُ قَبْلَ النَّاسِ بِسَبْعِ سِنِينَ"^۱.

عباد بن عبد الله گوید: علی فرمود: من بنده خدا، برادر رسول خدا و صدیق اکبر هستم، پس از من جز دروغگو کسی دیگر خود را «صدیق» نخواهد خواند، من هفت سال قبل از دیگران نماز می خواندم.

محقق سنن ابن ماجه در ادامه می نویسد: "فی الزوائد: هذا إسناد صحيح. رجاله ثقات. رواه الحاكم في المستدرک عن المنهال. وقال: صحيح على شرط الشيخين". هیشمی این روایت را در مجمع الزوائد نقل کرده و گفته است: "سند آن صحیح و راویان آن مورد اعتماد هستند" همچنین حاکم نیشابوری آن را نقل کرده و گفته است: "این روایت طبق شرائط مسلم و بخاری صحیح است". ابن قتیبه دینوری در کتاب المعارف می نویسد: "عن معاذة بنت عبد الله العدوية سمعت علي بن أبي طالب على منبر البصرة وهو يقول أنا الصديق الأكبر آمنت قبل ان يؤمن أبو بكر وأسلمت قبل أن يسلم أبو بكر"^۲.

^۱ - سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۴۴ البداية والنهاية ج ۳ ص ۲۶ المستدرک حاکم ج ۳ ص ۱۱۲ تاریخ طبری ج ۲ ص ۵۶ الکامل ج ۲

ص ۵۷ فرائد السمطين ج ۱ ص ۲۴۸ الخصائص نسائي ص ۴۶ تذكرة الخواص ابن جوزی ص ۱۰۸

^۲ - المعارف ابن قتیبة ص ۱۶۹ تهذيب الکمال ج ۱۲ ص ۱۸ و ۱۹ البداية والنهاية ج ۷ ص ۳۷۰

معاذه دختر عبد الله گوید که از علی بن ابی طالب شنیدم که بر بالای منبر بصره می‌فرمود: من صدیق اکبر هستم، ایمان آوردم قبل از آن که ابوبکر ایمان بیاورد، اسلام آوردم قبل از آن که ابوبکر اسلام بیاورد. ابن مردویه اصفهانی در مناقبش؛ فخررازی، آلوسی، أبو حیان و جلال الدین سیوطی در تفسیرشان و نیز متقی هندی در کنز العمال، مناوی در فیض القدير و ... نقل کرده‌اند که پیامبر اسلام فرمود: "الصدیقون ثلاثة: حبيب النجار مؤمن آل ياسين، وحزيب مؤمن آل فرعون، وعلی بن أبی طالب الثالث، وهو أفضلهم".¹

صدیقان سه نفر هستند: حبيب نجار، مؤمن آل یاسین، حزقیل مؤمن آل فرعون، و علی بن ابی طالب که او برتر از آن‌ها است.

اگر لقب ابوبکر نیز صدیق بود، باید پیامبر اسلام متذکر می‌شد و به جای الصدیقون ثلاثة، می‌فرمود: «الصدیقون اربعة» و ابوبکر را نیز داخل آن می‌کرد؛ از این رو نامگذاری ابوبکر به صدیق با صدیق در آن سه نفر از سوی نبی مکرم اسلام نمی‌سازد.

جالب این است که جلال الدین سیوطی، مفسر و ادیب مشهور اهل سنت در کتاب الدر المنثور و نیز قندوزی حنفی در ینابیع المودة عین همین روایت را با کمی تفاوت از کتاب تاریخ بخاری این گونه نقل

¹ - مناقب علی بن ابی طالب وما نزل من القرآن فی علی ابن مردویه الأصفهانی ص 331 الجامع الصغير ج 2 ص 115 کنز العمال ج 11 ص 601 فیض القدير شرح الجامع الصغير المناوی ج 4 ص 313 تفسیر الرازی ج 27 ص 57 تفسیر البحر المحیط الأندلسی ج 7 ص 442 تفسیر الآلوسی ج 16 ص 145 تاریخ مدینة دمشق ج 42 ص 43 و ج 42 ص 313 المناقب الخوارزمی ص 310

می‌کنند: "وأخرج البخاری فی تاریخہ عن ابن عباس قال قال رسول الله الصديقون ثلاثة حزقیل مؤمن آل فرعون وحبيب النجار صاحب آل یاسین وعلی بن أبی طالب".^۱ ولی وقتی به نسخه‌های مختلف تاریخ صغیر و تاریخ کبیر بخاری مراجعه می‌کنیم، این روایت را در آن نمی‌یابیم. این نیز یکی دیگر از ظلم‌های است که دشمنان امیرالمؤمنین در حق آن حضرت مرتکب شده‌اند و قصد داشته‌اند که با این کار فضائل بی حد و حصر امیرالمؤمنین را از چشم مردم دور نگهدارند؛ غافل از این که قبل از آن‌ها برخی از علمای خودشان این مطلب را دیده و نقل کرده‌اند.

اعتراف علمای اهل سنت بر جعلی بودن این لقب برای ابوبکر

از طرف دیگر بسیاری از علمای اهل سنت اعتراف کرده‌اند که این دو لقب «صديق و فاروق»، شایسته ابوبکر و عمر نیست و حدیث آن جعلی است. ابن جوزی، عالم معروف اهل سنت در کتاب الموضوعات می‌نویسد: "عن أبي الدرداء عن النبي قال: رأيت ليلة أُسرى بي في العرش فرندة خضراء فيها مكتوب بنور أبيض: لا إله إلا الله محمد رسول الله أبو بكر الصديق عمر الفاروق".

أبی درداء از پیامبر اسلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: در شب معراج دیدم که در عرش خداوند بر لوحی سبز با نور سفید نوشته شده

^۱ - الدر المنثور ج ۵ ص ۲۶۲ ینابیع المودة لدوی القریبی ج ۲ ص ۴۰۰

بود: خدایی جز خدای یکتا نیست، محمد رسول او است، ابوبکر صدیق و عمر فاروق است!!!.

بعد در نقد روایت می‌نویسد: "هذا حديث لا يصح، والمتهم به عمر بن إسماعيل قال يحيى: ليس بشئ كذاب، دجال، سوء، خبيث، وقال النسائي والدارقطني: متروك الحديث"¹

این حدیث صحیح نیست و کسی که به آن متهم است عمر بن اسماعیل است. یحیی بن معین درباره او گفته است: سخن او ارزش ندارد، دروغ‌گو است، آدمی بد و خبیث است.

نسائی و دارقطنی گفته‌اند: حدیث او متروک است. و در جای دیگر می‌نویسد: "هذا باطل موضوع وعلی بن جمیل کان یضع الحديث..."²

این روایت باطل و ساختگی است و علی بن جمیل حدیث جعل می‌کرده است.

و در جای سوم می‌گوید: "هذا حديث لا يصح عن رسول الله. وأبو بكر الصوفي ومحمد بن مجيب كذابان، قاله يحيى بن معين".³

¹ - الموضوعات ج 1 ص 327

² - الموضوعات ج 1 ص 336

³ - الموضوعات ج 1 ص 337

این حدیث از رسول خدا صحیح نیست؛ زیرا ابوبکر صوفی و محمد بن مجیب هر دو دروغگو هستند، این سخن را یحیی بن معین گفته است. هیشمی نیز بعد از نقل روایت می نویسد: "رواه الطبرانی وفیه علی بن جمیل الرقی وهو ضعیف".^۱

این روایت را طبرانی نقل کرده و در سند آن علی بن جمیل رقی است و او ضعیف است.

و متقی هندی بعد از نقل آن می گوید: "کر وفیه محمد بن عامر کذاب".^۲

ابن حبان بعد از نقل دو روایت در این باره، می نویسد: "وهذان خبران باطلان موضوعان لا شکّ فیہ، وله مثل هذا، أشياء كثيرة يطول الكتاب بذكرها".^۳

ابن حجر عسقلانی و شمس الدین ذهبی نیز بعد نقل روایت می گویند: "هذا باطل، والمتهم به حسين".^۴ این روایت باطل است و متهم به آن حسین است.

و ابن کثیر دمشقی سلفی نیز در این باره می گوید: "فإنه حدیث ضعیف فی إسناده من تكلم فيه ولا يخلو من نكارة، والله أعلم".^۵

این حدیث ضعیفی است و در سند آن کسی است که درباره او سخنها گفته شده و سخن او از منکرات خالی نیست.

^۱ - مجمع الزوائد ج ۹ ص ۵۸

^۲ - کنز العمال ج ۱۳ ص ۲۳۶

^۳ - کتاب المجروحین ج ۲ ص ۱۱۶

^۴ - میزان الاعتدال ج ۱ ص ۵۴۰ لسان المیزان ج ۲ ص ۲۹۵

^۵ - البدایة والنهاية ج ۷ ص ۲۳۰

جهل ابوبکر به احکام

پیغمبر فرمودند: "أَبَى اللَّهُ أَنْ يَقْبَلَ عَمَلَ صَاحِبِ بَدْعَةٍ حَتَّى يَدَعَ بَدْعَتَهُ"^۱
خداوند عمل بدعت گذار را تا وقتی که دعوت به بدعتش می کنند قبول
نمی کند.

پیغمبر فرمودند: "لَا يَقْبَلُ اللَّهُ لَصَاحِبِ بَدْعٍ صَوْمًا وَلَا صَلَاةً وَلَا صَدَقَةً وَلَا حَجًّا
وَلَا عُمْرَةً وَلَا جِهَادًا... يَخْرُجُ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا تَخْرُجُ الشَّعْرَةُ مِنَ الْعَجِينِ"^۲
خدا هیچ عملی را از قبیل نماز روزه صدقه حج و... از بدعت گذار قبول
نمی کند و او از اسلام خارج میشود...

به روایت محدثین اهل سنت، ابوبکر تفسیر بعضی آیات قرآن را که از
وی پرسیده شد، نمی دانست؛ مانند ابا در فاکهة و اَبَا^۳ و همچنین در
مسائل فقهی؛ مانند میراث کلاله و جد و جد و جد و حد سارق^۴ دچار اشتباه
شد.^۵

ابوبکر می گفت: آنچه من می گویم به رأی خویش می گویم، اگر درست
گفتم از خداست و اگر خطا گفتم از من است.
بهتر دانستن زنان در حجله از ابوبکر

^۱ - سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۷۸

^۲ - سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۷۷

^۳ - عبس آیه ۳۱

^۴ - در زمان ابوبکر دزدی را گرفتند و نزد ابوبکر آوردند، او به جای این که دست راستش را قطع کند، از روی اشتباه دستور داد

دست چپ او را ببرند!! الصراط المستقیم ج ۲ ص ۳۰۵

^۵ - سنن دارمی ج ۲ ص ۳۵۹ دارالکتب العلمیة تفسیر قرطبی ج ۱ ص ۲۹

پیامبر زنان خود را از عمر و ابوبکر و دیگر کسانی که در روز شهادت وی می گفتند او هذیان می گوید، بهتر دانست و فرمود: این زنان از شما بهترند.^۱

حذف سهم ذی القربی^۲

نصّ قرآن در مورد سهم ذی القربی این آیه شریفه است که می فرماید: بدانید که هر چه به دست آورید، خمس آن مال خدا و پیغمبر و خویشان او و یتیمان و تنگدستان و در راه ماندگان است، اگر به خدا و آنچه در روز فیصله کار، روز تلاقی دو گروه بر بنده خود، نازل کردیم، ایمان آورده باشید، بدانید که خدا بر همه چیز قادر است.^۳ تمام مسلمانان اتفاق دارند که سهمی از خمس به پیغمبر خدا اختصاص داشته و سهم دیگری نیز به خویشان آن حضرت تعلق می گرفته است و تا پیغمبر اکرم در قید حیات بود، این معنا جریان داشت.

ولی بعد از آنکه ابوبکر روی کار آمد، آیه خمس را تأویل کرد و سهم پیغمبر و خویشان او را با شهادت آن حضرت اسقاط نمود. و از ادای آن

^۱ - کنز العمال ج ۳ ص 138

^۲ - صحیح البخاری أواخر باب غزوة خیبر ص 36 صحیح مسلم باب لا نورث ما ترکناه فهو صدقة ص 72 و صحیح البخاری ج 5 ص 177 دار مطابع الشعب و ج 3 ص 55 دار احیاء الکتب العربیة مع حاشیة السندی صحیح مسلم کتاب الجهاد والسير باب 16 ج 3 ص 1380 بیروت بتحقیق محمد فؤاد مشکال الانار ج 1 ص 47 و قریبا منه أيضا رواه البخاری ک فضائل أصحاب النبى باب 12 ج 5 ص 25 مطابع الشعب ورواه أيضا بمعنى آخر ک الفرائض باب 3 ج 4 ص 164 دار احیاء الکتب العربیة ورواه فی ک الخمس باب 1 ج 2 ص 186 دار احیاء الکتب العربیة مسند أحمد ج 1 ص 6 و 9 ج 2 ص 353 سنن النسائی باب 1 ج 7 ص 120 شرح نهج لابن أبی الحدید ج 16 ص 217 صحیح الترمذی کتاب السير باب 44 ج 4 ص 157

^۳ - سورة انفال آیه 41

به بنی هاشم امتناع ورزید. و آنها را در ردیف سایر یتیمان، مسکینان و در راه ماندگان که در آیه شریفه آمده است قرار داد.

زمخشری در تفسیر کشاف پیرامون بحث از آیه خمس، می نویسد: از ابن عباس روایت شده که گفت: خمس، شش سهم است: برای خدا و پیغمبر دو سهم و یک سهم نیز به خویشان حضرت، تا خود وی زنده بود تعلّق می گرفت، ولی ابوبکر آن را در سه طبقه تثبیت کرد «یتیمان، مسکینان و در راه ماندگان». از عمر و خلفای بعد از وی هم روایت شده است که گفت: ابوبکر بنی هاشم را از خمس ممنوع ساخت.

زنده زنده سوزاندن مجرمین!

یکی از افراد قبیله بنی سلیم به نام الیاس، ملقب به فجاءة، به قتل و دزدی و راهزنی و غارت اشتغال داشت تا این که به دام افتاد. او را نزد ابوبکر آوردند. ابوبکر دستور داد در مصلاّی شهر مدینه آتش روشن کنند. آن گاه دستور داد او را، در حالی که دست و پایش را بسته بودند، در آتش انداختند. آورده اند فجاءة در میان آتش با صدای بلند شهادتین را می گفت تا سوخت.¹

این نوع مجازات در قانون اسلام نیست و مخالف قرآن و سنت نبوی است.

¹ - تاریخ طبری ج 2 ص 266 سنه 11 کامل ابن اثیر ج 2 ص 211 الاصابه ج 2 ص 322

خدای متعال می‌فرماید: "إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ، ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ"^۱

کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند، و بر روی زمین فساد می‌کنند، این است که اعدام شوند؛ یا به دار آویخته گردند یا «چهار انگشت» دست «راست» و پای «چپ» آنها به عکس یکدیگر بریده شود؛ و یا از سرزمین خود تبعید گردند. این رسوایی آنها در دنیاست و در آخرت مجازات عظیمی دارند.

پیامبر اکرم نیز به صراحت از این نوع مجازات منع اکید فرموده است: "لَا يُعَذَّبُ بِالنَّارِ إِلَّا رِبَّ النَّارِ؛ هَيْجَ كَسْ جَزْءٍ بِرُورِدِ الْكَارِ بِالْأَتَشِ عَذَابٌ لَا يَمُوتُ" «نباید عذاب کند»^۲

این روایت از نظر اهل سنت از روایات صحیح به شمار می‌رود؛ در نتیجه با توجه به قرآن و سنت، این مجازات بدعتی بود که ابوبکر گذاشت.

در این جا مناسب است به پیشگاه قرآن کریم رفته و از آیات روشن‌گر آن استمداد جویم: قرآن^۳ کسانی را که به احکام الهی گردن نمی‌نهند و بر اساس آن داور می‌کنند، جزو ظالمان بر شمرده است: "وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ

^۱ - سوره مائده آیه ۳۳

^۲ - مسند احمد ح ۱۵۴۵۸

^۳ - سوره مائده آیه ۴۵

بما أنزل الله فأولئك هم الكافرون"؛ و نیز همین سوره می فرماید: "و من لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الظالمون؛ و من لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الفاسقون".^۱

بدعت های ابوبکر

غصب فدک و تکذیب قرآن.^۲

تعیین عمر به عنوان خلیفه^۳

وصیت به دفن در خانه پیامبر^۴

کسی که حد صدقات پیامبر را تغییر داد^۵

کسی برای خود اجرتی از بیت المال تعیین نمود^۶

قصد ترور امام علی

سمعانی از علمای بزرگ اهل سنت می نویسد: "وروی عنه (يعقوب الرواجنى شيخ البخارى) حديث أبى بكر: أنه قال: «لا يفعل خالد ما أمر به». سألت الشريف عمر ابن إبراهيم الحسینی بالكوفة عن معنى هذا الأثر فقال : كان أمر خالد بن الوليد أن يقتل علياً ، ثم ندم بعد ذلك ، فنهى عن ذلك".^۷

^۱ - سوره مائده آیات ۳۴ و ۴۷

^۲ - مروج الذهب ج ۳ ص ۲۵۲ معجم البلدان ج ۴ ص ۲۳۸ مجمع الزوائد ج ۹ ص ۳۹ المختصر فی اخبار البشر ج ۱ ص ۱۷۸

^۳ - السنن الکبر بیهقی ج ۶ ص ۲۲۳ و ۲۳۴ سنن الترمذی ج ۴ ص ۴۲۰ الشافی ج ۴ ص ۱۹۳ سنن ابن ماجه ج ۳ ص ۱۶۳ سنن

ابی داوود ج ۲ ص ۱۷ تفسیر الطبری ج ۶ ص ۳۰

^۴ - الاستغاثه ص ۲۲

^۵ - صراط المستقیم ج ۲ ص ۲۹۴

^۶ - الاستغاثه فی بدع الثلاثه ص ۲۲

^۷ - الأنساب ج ۳ ص ۹۵ دار الجنان بیروت و ج ۶ ص ۱۷۰ نشر محمد أمين دمع بیروت ۱۴۰۰ هـ

از او «یعقوب رواجنی استاد بخاری» کلام ابو بکر روایت شده است که گفت: «خالد آنچه را به او دستور داده شده است انجام ندهد» از عمر بن ابراهیم حسینی در کوفه پرسیدم که معنی این روایت چیست؟ او گفت: به خالد دستور داده بود که علی را بکشد؛ اما از این کار پشیمان شده و از آن نهی کرد.

کشته شدن مالک بن نویره و بی اعتنائی ابوبکر نسبت به آن

این ماجرا در بطاح «نقطه ای از سرزمین مالک بن نویره» واقع شد. در آن روز فرماندهی کل قوای اسلام از طرف ابوبکر به خالد بن ولید واگذار شده بود و او اختیارات تامّ داشت و فعال مایشاء بود!

خالد در میان قبیله مالک، نه تنها مسلمانان را پس از امان دادن کشت، بلکه کشتگان را مثله^۱ کرد و زنان با ایمان را اسیر نمود و اموال و نوامیسی را که خداوند حرام کرده بود، مباح دانست! و حدود شرعی را تعطیل نمود که به نظر من حتی در جاهلیّت هم نظیر نداشت.

مالک بن نویره کیست؟^۲

«مالک بن نویره تمیمی یربوعی» سرآمد اشراف قبیله بنی تمیم و مرد با نفوذ بنی یربوع از عرب اصیل بود. مالک از کسانی بود که از لحاظ شخصیت، سخاوت، پاکی، شجاعت و دلیری به تمام معانی آن، به جوانمردی او مثل می زدند. مالک از این نظر در ردیف پادشاهان قرار داشت.

وقتی که مالک مسلمان شد، کلیّه بنی یربوع به وسیله او اسلام اختیار کردند. پیغمبر اکرم نیز نظر به وثوق و اعتمادی که به وی داشت، او را متصدّی امر زکات قوم خود نمود.

^۱ - مثله، یعنی قطع کردن اعضای مرده یا مقتول؛ مانند دست، پا، گوش و بینی. مثله از محرمات مسلم است. پیغمبر اسلام حتی از

مثله کردن سگ هار هم منع فرمود.

^۲ - الإصابة ج ۵ ص ۵۶۰ ح ۷۷۱۲

جرم مالک بن نویره و خودداری او از پرداخت زکات به ابوبکر

جرم مالک بن نویره و خودداری او از پرداخت زکات و غیره به حکومت ابوبکر بود. و این هنگامی بود که او سرگرم بررسی به منظور تعیین تکلیف خود و انجام اوامر خدا و پیغمبر بود.

خودداری مالک از پرداخت زکات نه از روی تردید در اسلام و نه به خاطر ایجاد اختلاف میان مسلمانان و نه به منظور پدید آوردن فتنه و آشوب بود. و نه می خواست با خلیفه جنگ کند، بلکه این خالد بن ولید بود که در آغاز خلافت ابوبکر، یکباره به وی حمله برد. آن هم هنگامی که آتش اختلاف، میان مسلمانان نخستین، درباره خلافت ابوبکر، شعله ور بود.

به این معنا که اهل بیت پیغمبر و دوستان آنان، نظر به علی داشتند. و ابوبکر، عمر، ابوعبیده و سالم «غلام عمر» و پیروان آنها نظر دیگری. انصار؛ یعنی مردم مدینه که به مهاجران مکه منزل دادند و آنها را یاری کردند نیز رأی دیگری داشتند. تا جایی که اعتراض آنها موجب شد که سرپرست ایشان سعد بن عبادہ را سرکوب کردند و او نیز از آنان و حکومت آنها کناره گرفت و قسم یاد کرد که اگر یاورانی یافت بر ضدّ ابوبکر و عمر قیام کند. نه در نماز جمعه آنها حاضر شد و نه در جمع ایشان نشست تا اینکه در شهر حوران^۱ درگذشت.

^۱ - از شهرهای سوریه است

تا آنجا که برای جلب امیرالمؤمنین در ب خانه او را « که از بامداد تا شامگاه نام خداوند در آن برده می شد » اشغال نمودند و احترام امانت پیغمبر را نگاه نداشتند و ارث و ملک و خمس زهرای اطهر را تملک نمودند.!!!

بنابراین، برای مالک بن نویره با آن عقل و بزرگواری و مقامی که در میان قوم خود داشت، طبیعی بود که باید در این اوضاع از اطاعت کسی که در مدینه روی کار آمده و سرگرم مغلوب کردن دشمنان خود و قبضه کردن حکومت است، خودداری کند، تا ثابت شود که ابوبکر به حق مخالفان را مقهور کرده است و به اتفاق مسلمانان روی کار آمده است.

به همین جهت « نه به علت دیگری » مالک بن نویره در پرداخت زکات کوتاهی ورزید و مشغول تحقیق بود تا آن را به کسی بدهد که بداند ذمه اش بری شده است.

بنابراین، لازم بود که ابوبکر و گماشتگان او مدتی به وی مهلت می دادند که در آن اوقات او بتواند راجع به این حقیقت پیچیده، تحقیقاتی به عمل آورد، و با آن صدمات ناگهانی با وی معامله نمایند؛ چون او منکر زکات نبود و میان زکات و نماز فرق نمی گذاشت و کسی نبود که جنگ با ابوبکر یا مسلمانان دیگر را لازم بداند.

این بود واقعیت خودداری مالک و قوم او از پرداخت زکات. دلیل آن هم نصیحت وی به قوم بود که گفت به اسلام خود باقی باشید و از برخورد با خالد پرهیز کنید. و به آنها دستور داد پراکنده شوند تا مبادا خالد با

سربازان آماده خود، به طرف «بطاح» سرازیر شوند. حتی آنها را از اجتماع در یک نقطه بر حذر داشت تا مبادا کسی گمان کند که آنجا را اردوگاه خویش ساخته اند.^۱

رفتن خالد بن ولید به بطاح

وقتی خالد بن ولید با سربازان خود از کار قبیله «اسد» و «غطفان» فراغت یافت، تصمیم گرفت به «بطاح» نقطه ای از سرزمین مالک نویره برود. مالک قبلاً بطاح را تخلیه کرد، و افراد قبیله را پراکنده ساخت، تا به خاطر حفظ اسلام، برخورد سویی میان آنها و خالد رخ ندهد.

وقتی انصار «سربازان مدینه» متوجه شدند که خالد می خواهد به سراغ مالک بن نویره برود، از رفتن با وی خودداری کردند و گفتند: خلیفه این دستور را به ما نداده است. او به ما گفت: وقتی از کار قبیله «بزاخه» و پاک کردن قلمرو آنان فراغت یافتیم، از حرکت باز ایستیم تا نامه او به ما برسد.

خالد در پاسخ انصار گفت: خلیفه چنین فرمانی به شما نداده است. او مرا مأمور ساخته که به سراغ مالک هم بروم. فرمانده منم، اخبار هم به من می رسد. هر چند فرمان و دستور خلیفه هم به من نرسد، من هم اکنون فرصتی در اختیار دارم که اگر آن را به خلیفه اطلاع دهم از دست

^۱ - محمد حسنین هیکل در کتاب الصدیق ابوبکر ص 144 این مطلب را صریحاً نوشته است. عباس محمود عقاد نیز در عبقریة خالد صفحه 131 آنجا که از خودداری مالک، سخن می گوید، نوشته است که خودداری وی از روی دشمنی و جبهه گرفتن برای جنگ نبود. ولی عقاد در معنا کردن اشعار مالک اشتباه نموده و آن را به غیر معنایی که به ذهن می رسد، معنا کرده است

می رود. از این رو قبل از اینکه آن را به دست بیاورم به خلیفه اطلاع نمی دهم.

همچنین وقتی موضوعی پیش آمد کرد که در آن شخص خلیفه دستوری نداده است، اگر خود اطلاع کامل داشته باشیم به آن عمل می کنیم و دیگر از خلیفه کسب تکلیف نمی نماییم.

اینک مالک بن نویره نزدیک ماست. من و هر کس که با من است، به سوی او رهسپار هستیم. کلیه اهل سیر و اخبار اتفاق نظر دارند که وقتی خالد و کسانی که با او بودند روی به بطاح آنهاوند و به آنجا رسیدند، کسی را ندیدند. چنانکه گفتیم، مالک قبلاً قبیله خود را متفرق کرده بود که به خانه های خود بروند و بر دین اسلام باقی بمانند و از برخورد با خالد پرهیز کنند تا خداوند پراکندگی را گرد آورد^۱ گفتگوی خالد با مرد انصاری را حسنین هیکل و عقاد و سایر کتب مربوطه عیناً نقل کرده اند.^۲ می بینید که سخن مرد انصاری صریح است در اینکه که خلیفه به آنها دستور نداده بود تا به سوی مالک بن نویره لشکرکشی کنند، ولی خالد، ادعا کرد که خلیفه این دستور را به طور خصوصی به او داده است! بنابراین، خلیفه نرمش و حيله ای به کار برده بود تا در نظر مردم مسئول فجایع بطاح نباشد، بلکه مسئول آن فقط خالد باشد و خلیفه بتواند عذر

^۱ - الصديق ابوبکر محمد حسنین هیکل ص 144

^۲ - ابوبکر صديق ص 143 به بعد عبقرية خالد ص ۲۶۷

او را نیز بپذیرد که تأویلی کرده و اشتباه نموده است!! این موضوع، دلالت بر تعمق ابوبکر و دوراندیشی کامل او در امر سیاست دارد.

قتل مالک و گروهی از قوم او

وقتی افراد خالد به بطاح رسیدند و کسی را در آنجا نیافتند، خالد نفرات خود را به تعقیب ایشان فرستاد. سربازان، مالک بن نویره و تنی چند از بنی یربوع را آوردند و به خالد تسلیم نمودند. سپس اتفاقی روی داد که گوشه ای از آن را با نهایت تأثر و تأسف، نقل می کنیم. "فَأَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ!"

طبری به سند خود از ابو قتاده انصاری «که از سران نظامی آن سپاه بود» روایت می کند که گفت: وقتی سربازان خالد، مالک و همراهان او را احاطه کردند و شبانه تحت نظر گرفتند، مالک و همراهان او دست به سلاح بردند. ما به ایشان گفتیم: ما مسلمان هستیم. آنها هم گفتند: ما نیز مسلمانیم. گفتیم: پس این سلاحها چیست که با خود حمل کرده اید؟

گفتند: شما چرا سلاح برداشته اید؟

گفتیم: اگر راست می گوئید و قصد سویی ندارید، سلاح خود را بر زمین گذارید. آنها هم اسلحه را بر زمین نهادند. سپس نماز صبح گزاردیم، آنها نیز با ما نماز گزاردند.

و بعد از نماز، اسلحه آنها را جمع آوری کردند، سپس همه را دستگیر ساخته و دست بسته به صورت اسیر در حالی که لیلی زن مالک نیز در میان آنها بود، نزد خالد آوردند.

لیلی دختر منهال «چنانکه مورخان نوشته اند و عباس محمود عقاد نیز در کتاب (عبریة خالد) آورده است» در زیبایی بویژه زیبایی چشم و پاها از مشهورترین زنان عرب بود. می گویند: زنی از لحاظ جمال چشمها و زیبایی پاها مانند او دیده نشده بود.

این زیبایی خیره کننده بود که خالد را مفتون ساخت. در حالی که میان خالد و مالک گفتگو در گرفته بود، زن زیبای مالک نیز در کنار او بود. سرانجام خالد گفت: ای مالک! من تو را خواهم کشت.

مالک گفت: آیا همکار تو «ابوبکر» چنین فرمانی به تو داده است؟

خالد گفت: به خدا قسم تو را خواهم کشت.

در آن هنگام عبدالله عمر و ابو قتاده انصاری نیز حضور داشتند و درباره مالک «و جلوگیری از کشتن وی» با خالد سخن گفتند: ولی سخنان ایشان در خالد اثر نکرد.

مالک گفت: ای خالد! ما را نزد ابوبکر بفرست تا خود او هر طور صلاح دانست درباره ما حکم کند. چون تو دیگران را که جرمی بزرگتر از ما داشتند نزد وی اعزام داشتی.

بار دیگر عبدالله عمر و ابو قتاده انصاری به حمایت از مالک اصرار ورزیدند و از خالد خواستند مالک و همراهانش را نزد خلیفه گسیل دارد. ولی خالد نپذیرفت!

خالد گفت: ممکن نیست از کشتن وی دست بردارم. سپس به «ضرار بن ازور اسدی» دستور داد تا مالک را گردن بزند.

در این هنگام، مالک نگاه به همسرش کرد و به خالد گفت: این است که مرا به کشتن داد! ولی خالد گفت: بلکه خداست که به واسطه برگشت تو از اسلام، تو را به کشتن داد!!

مالک گفت: من مسلمان هستم. ولی خالد گفت: ای ضرار! گردنش را بزن! ضرار هم او را گردن زد! آنگاه خالد، زن مالک را به خیمه خود برد و همان شب با وی در آویخت!!^۲

ابو زهیر سعدی «شاعری که در همان عصر می زیست» در این باره می گوید: به آن قبیله که مورد هجوم قرار گرفتند بگو: این شب بعد از مالک، بسیار طولانی خواهد بود. خالد با تجاوز به زن مالک، شب را به صبح آورد. او قبل از آن هم نسبت به این زن نظر داشت! خالد بدون هیچ ملاحظه ای به هوس خود رسید. چنان مفتون آن زن شده بود که عنان اختیار از کف داد. صبح آن شب، خالد زن دار بود ولی مالک، فاقد همه

^۱ - و به گفته این خلکان در وفیات الاعیان در شرح حال وثیمة بن فرات ، سر بریده اش را در زیر دیگی که غذا می پختند نهاد

تا سه پایه را تکمیل کند!

^۲ - ذهبی در تاریخ اسلام ج 3 ص 33

چیز بود و خود کشته گشته بود. بعد از مالک سرپرست یتیمان و بیوه زنان کیست؟ و چه کسی در اندیشه اعدام شدگان فقیر است؟ بنی تمیم، بزرگ و کوچک مبتلا شدند، به مرگ قهرمان خود که همگی چشم امید به وی داشتند.^۱

آنگاه خالد دستور داد اسیران قوم مالک را حبس کنند. در شب بسیار سردی آنها را حبس کردند. سپس جارچی خالد در شب تاریک فریاد زد: "ادفئوا اسراکم"؛ یعنی: اسیران خود را بپوشانید. و این در لغت کنانه کنایه از کشتن بود. با این فرمان تمام آن بیچارگان را کشتند!

خالد به دژخیمان سپاه خود سپرده بود که وقتی این صدا را شنیدید، همه آنها را به قتل برسانید. این نیز نیرنگی بود که بدان وسیله خود را مسئول آن جنایت نداند. ولی این جنایت از ابو قتاده انصاری و روشندان امثال او پوشیده نماند. فقط مطلب بر مردم حیوان صفت که سیاهی لشکر بودند آن هم با نیرنگ و سیاست، مستور ماند.

این حقیقت ماجرای بود که میان خالد بن ولید؛ فرمانده اعزامی خلیفه و مالک بن نویره؛ رئیس قبیله بنی تمیم و قوم او روی داد. و طالبان

^۱ - الاقل لحي اوطنوا بالسناک تطاول هذا الليل من بعد مالک
قضى خالد بغياً عليه لعرسه و کان له فيها هوى قبل ذلک
فامضى هواه خالد غير عاطف عنان الهوى عنها ولا متمالک
و اصبح ذا اهل و اصبح مالک على غير شئ ء هالکاً فى الهوالک
فمن لليتامى والازامل بعده و من للرجال المعدمين الصعالک
اصيبت تميم غنها و سمينها بفارسها المرجو سحب الحوالک

می توانند از مجموع آنچه مورخان و سیره نویسان نقل کرده اند به دست آورند.

طبری می نویسد: "کان مالک بن نويرة من أكثر الناس شعرا وان أهل العسكر أنفوا برؤوسهم القدور فما منهم رأس إلا وصلت النار إلى بشرته ما خلا مالكا فان القدر نضجت وما نضج رأسه من كثرة شعره"¹

مالک بن نویره از کسانی بود که موی «در سرشان» بسیار بود؛ سربازان سرهای ایشان را به جای پایه دیگ قرار دادند؛ پس آتش به پوست تمامی سرها رسید غیر از سر مالک؛ زیرا غذای داخل دیگ قبل از قبل از سوختن پوست سر او به خاطر زیاد بودن موهای سرش آماده شد.

و ابو نعیم اصفهانی نیز می نویسد: "عن ابن شهاب: أن مالک بن نويرة كان من أكثر الناس شعرا، وأن خالد لما قتله أمر برأسه فجعل أثقية يقدر فنضج فيها قبل أن تبلغ النار إلى شواته."²

از ابن شهاب نقل شده است که مالک بن نویره از کسانی بود که موی «در سرشان» بسیار بود؛ و خالد وقتی او را کشت، دستور داد که سر او را به جای پایه دیگ نهادند؛ پس غذای داخل دیگ قبل از رسیدن آتش به پوست سر او آماده شد.

قیام ابوقتاده انصاری و عمر خطاب بر ضد خالد و رفتار او

¹ - تاریخ الطبری ج 2 ص 503

² - الأغانی ج 15 ص 239

محمد حسنین هیکل در کتاب الصدیق ابوبکر! می نویسد: ابو قتاده انصاری از عمل خالد نسبت به قتل مالک و تجاوز به زن او خشمگین شد. به همین علت لشکر او را ترک گفت و روی به مدینه نهاد، در حالی که قسم یاد کرد که هیچگاه در لشکری که فرماندهی آن را خالد به عهده داشته باشد، شرکت نکند. «متمم بن نویره» برادر مالک نیز با وی بود، وقتی این دو به مدینه رسیدند، ابو قتاده در حالی که سخت غضبناک بود به ملاقات ابوبکر رفت و ماجرا را برای او نقل کرد که چگونه خالد مالک را کشت و با لیلی زن او همبستر شد.

ابو قتاده افزود که سوگند یاد کرده است دیگر در لشکری که خالد فرمانده آن باشد، قرار نگیرد، ولی ابوبکر سخت تحت تأثیر نقش خالد و پیروزیهای او بود، به همین جهت به شکایت ابو قتاده ترتیب اثر نداده و حاضر نشد وی درباره «شمشیر اسلام !!!» آن سخنان را بگوید.

آنگاه هیکل می افزاید: «آیا خواننده گمان می کند که این مرد انصاری یعنی ابو قتاده از خشم خلیفه جا خورد و ساکت شد؟ نه! او فوق العاده نسبت به عمل خالد معترض بود. بدین لحاظ، عمر خطّاب را ملاقات نمود و داستان را برای او هم نقل کرد، و خالد را در شکل مردی که هوای نفسش بر وظیفه دینیش غلبه یافته بود و بخاطر ارضای نفس خویش، فرمان خدا را مورد اهانت قرار داده است، ترسیم کرد!». سپس هیکل می گوید: عمر اظهارات او را تأیید کرد، و با وی در سرزنش خالد و انتقاد از او شریک شد. متعاقب آن، عمر که از عمل

خالد کاملاً منقلب بود نزد ابوبکر رفت و از وی خواست که خالد را عزل کند. و اظهار داشت که از شمشیر خالد ظلم و فساد می بارد و جا دارد که خالد را به خاطر این عمل شنیع بازداشت کند، ولی ابوبکر هیچیک از حگام خود را بازداشت نمی کرد.¹

از این رو وقتی ابوبکر دید عمر در انتقاد از خالد اصرار می ورزد گفت: ای عمر! بس است. خالد حکم خدا را تأویل کرد و اشتباه نمود! زبانت را از نکوهش باز دار!

ولی عمر از پاسخ ابوبکر قانع نشد، و دست از اعتراض خود برنداشت. هنگامی که ابوبکر دید عمر بی اندازه از خالد نکوهش می کند، گفت: نه ای عمر! من شمشیری را که خداوند بر سر کفار بران نموده است، به غلاف نمی کشم !!!

هیكل می افزاید که: عمر با این وصف، کار خالد را بسیار زننده می دانست و آرام نمی گرفت و وجدانش آسوده نبود. چگونه عمر می توانست ساکت بماند و بگذارد که خالد در آسایش بسر ببرد، چنانکه گویی گناهکار نیست و عمل خلافی مرتکب نشده است.

عمر لازم می دانست که مجدداً با ابوبکر درباره خالد صحبت کند، و با صراحت یادآور شود که آن دشمن خدا، مرد مسلمانی را به قتل رسانیده

¹ - خود این هم اجتهاد دیگر وی در مقابل نص بود؛ زیرا خداوند می فرماید: وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ إِنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ...

و به زن او تجاوز نموده است، و دور از انصاف است که به جزای عملش نرسد.

سرسختی عمر موجب شد که ابوبکر خالد را احضار کند و از وی جویا شود که چه کرده است. بدین منظور خالد به مدینه آمد، و در حالی که لباس رزم به تن داشت و قبایی پوشیده و روی آن را زره آهنین گرفته و چند تیر به کلاه خود زده بود، وارد مسجد شد.

هنگامی که عمر دید خالد با این سر و وضع در مسجد پیغمبر قدم می زند، برخاست و تیرها را از کلاه خود او در آورد و شکست، سپس به خالد گفت: مرد مسلمانی را کشتی و با زن او همبستر شدی؟ به خدا قسم سنگسارت خواهم کرد!

در این هنگام خالد سکوت کرده بود و از گذشته خویش عذر نخواست. آنگاه ابوبکر را ملاقات کرد و موضوع مالک به نویره و حالت تردید او را بازگو نمود و تقاضا کرد که عذر او را بپذیرد. ابوبکر هم از سر تقصیر او گذشت، و از آنچه وی در جنگ مرتکب شده بود، صرف نظر کرد!!! ولی او را در خصوص ازدواج با زنی که هنوز خون شوهرش خشک نشده بود، مورد ملامت قرار داد. چون عرب در زمان جنگ از نزدیکی

با زنان اسیر خودداری می کردند، و تماس با آنها را ننگ بزرگی می دانستند.^۱

سپس هیکل می نویسد: عمر، نظریه خود را درباره عملی که خالد مرتکب شده بود، از یاد نبرد. وقتی ابوبکر مرد و با عمر به عنوان جانشین وی بیعت کردند، یکی از نخستین کاری که انجام داد این بود که خبر مرگ ابوبکر را به اطلاع سربازان اسلام در شام رسانید. و با همان پیکی که حامل این خبر بود، فرمان عزل خالد را از فرماندهی سپاه صادر نمود.

هیکل اضافه می کند: همه مورخان اسلامی اتفاق دارند که عمر، همچنان در اندیشه عمل خالد نسبت به «مالک بن نویره» و همبستر شدن او با زن وی باقی بود و همین نظریه بود که بعدها در عزل خالد مؤثر واقع شد. باز هیکل می نویسد: شاید علت اینکه ابوبکر آن روز خالد را مأمور جنگ با «مسيلمه» کرد این بود که به مردم مدینه و مخصوصاً آنها که درباره او با عمر هم عقیده بودند، نشان دهد که خالد مرد حادثه است! و با فرمان جدیدی که به وی داده، خواسته است او را به کام آتشی در

^۱ - اسلام ازدواج با زنی را که شوهرش مرده باشد قبل از اتمام عده، حرام دانسته و اگر با وی ازدواج نمود و در حال عده با وی نزدیکی کرد، برای همیشه بر او حرام می شود. اگر فرض کنیم که خالد زن مالک را اسیر می دانسته، نزدیکی با زن اسیر موقعی حلال است که استبراء شرعی «استبراء شرعی به این است که اگر عادت می شود باید صبر کند تا یک بار قاعده شود و پس از پاک شدن، تملک و دخول او بلامانع خواهد بود. و چنانچه عادت نمی شود، ولی هنوز در سن قاعدگی هست، باید چهل و پنج روز بگذرد تا حلال شود» شده باشد. و در مورد همسر مالک، هنوز استبرایی واقع نشده بود بلکه شوی وی به قتل رسید و خالد در آن حال، با همسر او همبستر شد!!

افکند که او را بلعیده و به سرنوشت حیاتش خاتمه دهد! در این صورت بهترین کیفر اعمالی را که نسبت به لیلی و شوهر او مالک بن نویره مرتکب شده بود، می دید. و چنانچه این جنگ او را سرفراز و پاک می کرد، فاتح و غانم برمی گشت. مسلمانان هم آرام گرفته، عمل سابق او را به حساب نمی آوردند و دیگر از جنایت وی در بطاح سخنی نمی گفتند!!

جنگ «یمامه» خالد را پیروز گردانید و او را «تطهیر» کرد! هر چند خالد بعد از این واقعه که هنوز خونهای ریخته شده مسلمانان و خونهای اتباع مسیلمه خشک نشده بود نیز با دختری زنا کرد. و ابوبکر درباره این تجاوز او بیش از تجاوز به لیلی وی را مورد ملامت قرار داد...^۱

ابوبکر و قتل مسلمانانی که زکات نپرداختند

اینان کسانی بودند که چون در منصب جانشینی ابوبکر نسبت به پیغمبر، تردید داشتند، از پرداخت زکات به وی کوتاهی ورزیدند، نه اینکه در اصل وجوب زکات تردید داشتند؛ به طوری که محمد حسنین هیکل در کتاب الصدیق ابوبکر!^۲ می نویسد: محدثین نامی و حافظان اخبار، روایت کرده اند که ابوبکر گفت: به خدا قسم! اگر اینان زکات سالانه ای را که به پیغمبر می دادند از من دریغ بدارند، به همین دلیل با آنها جنگ

^۱ - الصدیق ابوبکر حسنین هیکل ص 152

^۲ - راجع الفصل الخامس أو ص 104 من كتاب الصديق للاستاذ الكبير المتتبع هیکل

خواهم کرد. ولی عمر^۱ که متوجه عواقب سوء این تصمیم بود گفت: چگونه می خواهی نبرد کنی با کسانی که پیغمبر فرمود: مأمور شده ام با مردم پیکار کنم تا معتقد شوند که خدایی جز خداوند یکتا نیست و محمد نیز فرستاده اوست، و هر کس اعتراف کرد، مال خونش از طرف من مصون است مگر اینکه حق آن را ادا نکرده باشد و حساب آنها نیز با خداست؟! ولی ابوبکر سخن عمر را به هیچ گرفت و بلا درنگ گفت: به خدا قسم با کسی که میان نماز و زکات فرق می گذارد، جنگ خواهم کرد؛ زیرا زکات حق مال است و پیغمبر فرمود: مگر حق آن را ادا نکرده باشد.^۱

بخاری و مسلم در صحیح اشان، از ابوهریره نقل می کند که گفت: وقتی پیامبر از دنیا رفت و ابوبکر به خلافت رسید و هر که از عرب می خواست کافر و مرتد شد، عمر گفت: ای ابوبکر! چگونه مردم را به کشتن می دهی درحالی که رسول خدا فرموده است: من مأموریت یافتم که با مردم بجنگم تا وقتی که بگویند: لا اله الا الله پس هر که لا اله الا الله بگوید، مالش و جانش را از من در امان نگهداشته است مگر حقی در این میان ضایع شود و حسابش با خدا است؟ ابوبکر گفت: به خدا قسم، بدون محابا هر کس را که بین نماز و زکات فرق بگذارد می کشم زیرا زکات حق مال است. به خدا سوگند اگر زکاتی را که در زمان پیامبر پرداخت می کردند، ولو به مقدار کم به من ندهند، با آنها کارزار خواهم

^۱ - صحیح مسلم کتاب الایمان باب ۸ ج ۱ ص ۵۱

کرد. عمر گفت: به خدا قسم به نظرم رسید که خداوند سینه ابوبکر را
برای جنگیدن گشوده است و فهمیدم که حق با او است.^۱

^۱ - بخاری کتاب استنابة المرتدين ج ۸ ص ۵۰ ج ۹ ص ۱۹ مسلم در صحيحش كتاب الايمان باب الامر بقتال الناس

آتش زدن احادیث پیامبر !

یکی دیگر از کارهای عجیب ابوبکر این بود که وی پس از درگذشت رسول خدا دستور داد پانصد حدیث از احادیث پیامبر اکرم را آتش زدند!^۱

حافظ شمس الدین ذهبی روایت کرده است که: ابوبکر بعد از درگذشت پیامبر مردم را جمع کرد و به بهانه اختلاف مردم در مورد احادیث دستور داد چیزی از رسول الله حدیث نکنید و هر کس در این باره از شما پرسش کرد بگوئید: کتاب خدا در بین ما و شما موجود است پس حلالش را حلال بدانید و حرامش را حرام.^۲

نیز ذهبی از عایشه روایت میکند که گفت پدرم ابوبکر تعداد پانصد حدیث از پیامبر خدا جمع آوری کرده بود. پس شبی را تا به صبح هم چنان با غلطیدن و ناراحتی کشیدن گذراند و چون صبح گشت گفت: ای دخترم! احادیث را بیاور. و چون آن نوشته ها را به نزد او بردم آنها را سوزانید. گفتم: چرا احادیث را سوزاندی؟

گفت: ترسیدم بمیرم و این احادیث در نزد تو بماند. در حالیکه من به راویان آنها اعتماد نموده و از آنان نقل حدیث کرده ام. اما حقیقت آن

^۱ - کنز العمال ج 29460 تذکره الحفاظ ج 1 ص 5 دارالحياء التراث العربی

^۲ - تذکره الحفاظ ص 3 الاضواء محمود ابوریه ص 46

نبوده که آنان برای من روایت نموده و آنگاه من آنها را نقل نموده باشم.^۱

ابوبکر که به نقل از اهل سنت بعد از رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم دستور داد پانصد حدیث از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را آتش زدند.

و اما دلیل واقعی آتش زدن احادیث:

اولاً: نام امیرالمؤمنین و فضایل او از یادها حذف شود؛ چرا که نقل احادیث پیامبر جدای از نقل فضایل حضرت علی نبود.

ثانیاً: نقل احادیث پیامبر اکرم مساوی بود با رسوایی آنان؛ چرا که احادیث پیامبر نقدی بود بر اعمال و کردار خود سرانه و خود رأیی‌ها و بدعت‌های ابوبکر و عمر و عثمان و امثال آنها؛ لذا بهترین راه برای آزادانه عمل کردن و مورد نقد قرار نگرفتن، حذف احادیث پیامبر بود که آتش زدن و نابود کردن آنها در همین راستاست. زهی به ابوبکر رهبر اهل تسنن که هم کلام پیامبر را آتش زد و هم در خانه او را!^۲

خود اهل سنت نقل کرده اند که عایشه گفت: «علی اعلم الناس بالسنه». یعنی علی آگاه ترین مردم به سنت است.^۳

^۱ - تذکره الحفاظ ص 5 کنز العمال ج 10 ص 285 الاضواء باورقی ص 49 تاریخ الفقه الاسلامی دکتر محمد یوسف ص 172

الامام جعفر الصادق مستشار عبدالحلیم چندی ص 185

^۲ - تاریخ طبری ج 3 ص 202 شرح ابن ابی الحدید ج 5 ص 134 و ج 2 ص 19

^۳ - تاریخ دمشق ابن عساکر ج 3 ص 61

و گفته اند که پیامبر اکرم فرموده است: «اعلم امتی بالسنه و القضاء بعدی علی بن ابیطالب». یعنی بعد من آگاه ترین مردم به سنت و قضاوت علی است.^۱

ثالثاً: جلوگیری از رسوایی خودش و دوستانش با نقل احادیث^۲

ابوبکر پس از وفات پیامبر مردم را جمع کرد و گفت: شما از پیامبر حدیثهایی روایت می کنید و در آن اختلاف می کنید. و آنها که پس از شما می آیند، اختلافشان بیشتر خواهد شد. از پیامبر هیچ حدیثی روایت نکنید! هر کس از شما سوالی کند، بگویید: قرآن در بین ما هست. آنچه قرآن حلال فرموده: حلال دانید. و آنچه قرآن حرام کرده، حرام دانید.^۳

این فرمایش ابوبکر مخالف با نص صریح قرآن است که می فرماید:

"و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما انزل الیهم".^۴ و بر تو قرآن را نازل کردیم تا برای مردم آنچه بر ایشان فرو فرستادیم شده بیان کنی.

همه احکام قرآن، حلال و حرام قرآن، شرح و بیانش در حدیث پیامبر و تجسمش در سیره آن حضرت می باشد؛ و دسترسی به این هر دو، روایت حدیث از پیامبر را لازم دارد.

یک رکعت نماز از احکام قرآن را نمی توان بدون رجوع به حدیث پیامبر به جای آورد. پس این بخش از گفتار خلیفه صحیح نیست.

^۱ - الابانه ابن بطه عکبری به نقل از کفایه الطالب باب 94 ح ۱

^۲ - کنزالاعمال ح 29460 تذکره الحفاظ ج 1 ص 5 شرح ابن ابی حدید ج 5 ص 124

^۳ - تذکره الحفاظ ج 1 ص 2 و 3 در شرح حال ابوبکر.

^۴ - سوره نحل آیه 44

اما آن بخش از سخنش که گفته است: «در آن اختلاف می کنید» صحیح است. چه آنکه مجاز بودن روایت حدیث از پیامبر سبب می شود احادیثی از پیامبر روایت شود که مخالفت با سیاست حکومت باشد؛

کارگزاران ابوبکر در زمان خلافتش

هنگامی که ابوبکر وفات یافت کارگزاران او از این قرار بودند: عتاب بن اسید بر مکه و عثمان بن ابی العاص بر طائف و مردی از انصار بر یمامه و حذیفه بن محصن بر عمان و علاء بن الحضرمی بر بحرین و خالد بن ولید بر سپاه شام و المنثی بن حارثه ی شیبانی بر کوفه و سويد بن قطبه بر بصره.^۱ و ولید بن عقبه مأمور نصفی از صدقات قضاعه بود سپس او را امیر بر اردن نمود. و عمرو بن العاص را بر فلسطین^۲ و ابوعبیده ی جراح را بر حمص^۳ و یزید بن ابی سفیان را بر دمشق و شرحبیل بن حسنة را بر اردن امیر نمود.^۴

ابوبکر وصیت کرد که خالد بن ولید بعد از بازگشت از شام به حکومت عراق بازگردد.^۵

ابوبکر انس بن مالک را به ولایت بحرین فرستاد.^۶

^۱ - تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۳۸ تاریخ طبری ج ۲

^۲ - تاریخ طبری ج ۲ ص ۵۸۸

^۳ - تاریخ طبری ج ۲ ص ۵۸۸

^۴ - تاریخ طبری ج ۲ ص ۵۹۲

^۵ - تاریخ طبری ج ۲ ص ۶۰۳

^۶ - تاریخ الاسلام ذهبی عهدالخلفاء الراشدين ص ۱۲۱ تاریخ خلیفه ص ۱۲۳

مرگ ابوبکر

ابابکر در شب سه شنبه ۲۲ جمادی الثانی سال ۱۳هـ در سن ۶۷ سالگی
مرد.^۱

او مدت دو سال و سه ماه و بیست روز غصب خلافت نمود اهل سنت
علت مرگ او را در روز ۷ جمادی الاخر غسل کرده و چون هوا سرد بوده
سرما خورده و تب می کند ۱۵ روز این مریضی ادامه داشته و به نماز
نمی رفته تا در ۲۲ جمادی الثانی خلافت را به عمر داد او قبل از مرگش
عثمان را طلبید تا نامه ای برایش بنویسد و جانشینش را مشخص نماید
پس در حین صحبت بی هوش شد عثمان نامه را تمام کرد و نام عمر بن
خطاب را نوشت چون او به هوش آمد و دید عثمان این مطلب را نوشته
او را دعا نمود.^۲

اما روایات دیگر در مورد مرگ ابوبکر

حاکم نیشابوری عالم معروف اهل سنت در کتاب معتبر المستدرک علی
الصحیحین می نویسد: "ثنا داود بن یزید الأودی قال سمعت الشعبي يقول والله لقد
سم رسول الله أبو بكر الصديق وقتل عمر بن الخطاب صبرا وقتل عثمان بن عفان صبرا
وقتل علي بن أبي طالب صبرا وسم الحسن بن علي وقتل الحسين ابن علي صبرا رضي
الله عنهم فما نرجو بعدهم".^۳

^۱ - تاریخ خلفا ص ۸۱ فیض العلام ص ۳۷۹

^۲ - شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۶۵

^۳ - المستدرک الحاکم ج ۳ ص ۵۹

داود بن یزید گوید که از شعبی شنیدم که می گفت: به خدا قسم رسول خدا و ابوبکر با سمّ کشته شدند و عمر و عثمان و علی بن ابیطالب با شمشیر کشته شدند و حسن بن علی با سم و حسین بن علی با شمشیر کشته شد.

چه کسی ابوبکر و پسر او را با زهر کشت

آیا ابوبکر به مرگ طبیعی فوت کرده است؟؟؟ اما تاریخ و احادیث چیز دیگری نقل می کند آن هم از کشته شدن ابوبکر توسط نزدیکانش. ابوالیقظان به نقل از سلام بن ابی مطیع ذکر کرد که: ابوبکر مسموم شد و در آخر روز دوشنبه مُرد. و همان دستی که ابوبکر را به قتل رساند پسر او را بعد از آن، به قتل رسانید.

برای شناخت قاتل در جنایات، تحقیق کنندگان از نظریه ی «جستجو از اولین سودبرنده از قتل قربانی» پیروی می کنند. و ظاهر امر نشان می دهد که اولین سودبرنده از مردن او «ابوبکر» عمر بن الخطاب بود زیرا به جای او نشست! و درباره ی سطح علاقه آنها، عبدالله بن عمر گفت: آندو با هم اختلاف پیدا کردند.¹

نصوص و روایات هم اختلاف آندو را تأیید می کند، زیرا عمر گفت: او مخالفتر است و او از تمام قریش حسودتر است.

¹ - شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج 2 ص 29

و عمر به فرزندش گفت: آیا غافل از مقدم شدن احمق پست بنی تیم و ظلم او بر من هستی؟!^۱

ما نمی گوئیم که قاتل، عمر بن الخطاب است، بلکه نصوص و روایات را مطرح می کنیم تا خواننده به نتیجه برسد.

عمر گفت: از دست حقیر بنی تیم حسرت و تأسف می خورم، به ظلم از من پیش افتاد و آنرا از روی گناه به من تحویل داد و گفت: آن «خلافت» را به من تحویل نداد مگر بعد از آنکه از آن مأیوس شد. عمر همچنین گفت: بخدا سوگند اگر زید بن الخطاب را اطاعت می کردم اصلاً «ابوبکر» شیرینی آن «خلافت» را نمی چشید.^۲ و ظاهر امر آنست که نزاع بین آندو بسیار شدید بود، لذا عمر ابوبکر را تهدید کرد و گفت: آگاه باش، بخدا سوگند یا دست بر می داری، یا سخن بلیغی درباره ی خودم و خودت می گویم که سواران به هرجا بروند آن را با خود ببرند.^۳

و عمر گفت: بیعت ابوبکر اشتباه بود.^۴

دومین نفری که از قتل ابوبکر سود می برد عثمان بن عفان اموی بود که بعد از عمر قدرت را بدست گرفت. عمر با تعیین والیان و حکام دیگری از بنی امیه چون سعید بن العاص و ولید بن عقبه بن ابی معیط امتیازات

^۱ - شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۹ چاپ دارالاحیاء الکتب العربیة

^۲ - شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۳۱ و ۳۴

^۳ - شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۳۱ و ۳۴

^۴ - مسند احمد بن حنبل ج ۱ ص ۵۵ تاریخ طبری ج ۲ ص ۴۴۶

آنها را افزود. و همانطوری که ذکر شد امتیازات ام حبیبه دختر ابوسفیان را زیاد کرد و منزلت و مقام ابوسفیان و معاویه را در عطای حقوق به مقام و منزلت مقاتلین مهاجر بدر بالا برد و آنها را بر تمام انصار برتری داد.^۱

معاویه ی اموی، عبدالرحمن بن ابی بکر را نیز در شرایط مبهم و نامعلومی به قتل رساند تا از تبعات ریختن خون او در امان باشد لکن دلائل کشتن عبدالرحمن آشکار بودند.^۲

و از امور قطعی، شرکت بنی امیه در پیش بردن نقشه ی قتل ابوبکر است تا ابوبکر اولین نفری باشد که با زهر بنی امیه قربانی شده باشد و بعد از او ابن عوف و عبدالرحمن بن ابی بکر و حسن بن علی و عبدالرحمن بن خالد بن ولید و سعد بن ابی وقاص و مالک اشتر و معاویه ی دوم و عبدالرحمن بن عمر و عمر بن عبدالعزیز و دهها نفر دیگر، در زیر سایه ی نظریه ی معاویه که می گفت: خداوند را لشکریانی از عسل است «چون امویان سم را در عسل قرار می دادند» به قتل رسیدند.^۳ و چیزی که در وصیت ابوبکر برای عمر جلب توجه می کند آنست که وصیت به خط عثمان بود و به خط ابوبکر نبود. و عثمان تنها شخصی بود که در هنگام وصیت

^۱ - الاستیعاب ج 3 ص 471 المعارف ابن قتیبه ص 345 تاریخ طبری ج 3 ص 311 سیره ی ابن هشام ج 1 ص 385

^۲ - تاریخ ابی زرعۃ ص 298 مروج الذهب ج 2 ص 139 تاریخ یعقوبی ج 2 ص 139

^۳ - مروج الذهب ج 2 ص 139 تاریخ یعقوبی ج 2 ص 139 انسا الاشراف ج 1 ص 404 مستدرک حاکم ج 3 ص 476 الاصابة ج 3 ص 384 اسدالغابة ج 3 ص 440

کردن ابوبکر در حال مردنش، حضور داشت^۱ که این مطلب مخالفت با عرف گذشتگان و عرف سیاسی است که اهل و دوستان و وزرا و خواص در هنگام وصیت، همگی حاضر می شوند مخصوصاً اگر محتضر خلیفه ی مسلمانان باشد.

طبری در تاریخ خود حادثه ی قتل ابوبکر را ذکر کرده می گوید: ابوزید به نقل از علی بن محمد با اسناد او که قبلاً ذکر شد خبرم داد که: ابوبکر در حالی از دنیا رفت که شصت و سه سال عمر داشت در ماه جمادی الثانیه روز دوشنبه هشت روز مانده به آخر ماه، و گفته اند سبب وفات او آنست که یهودیان او را با برنج مسموم کردند و گفته می شود با جذیده او را مسموم نمودند. حارث بن کلدیه با او غذا خورد سپس از خوردن دست کشید و به ابوبکر گفت: غذای آلوده به سم یک ساله خوردی، و بعد از یک سال مرد، و پانزده روز بیمار شد و به او گفته شد خوب است دنبال طبیب بفرستی. گفت: مرا معاینه کرده است. گفتند: چه گفت؟ گفت: هر چه بخواهم انجام دهم، «ابوجعفر» گفت: عتاب بن أسید در مکه در همان روزی که ابوبکر مرد، از دنیا رفت.^۲ «و حارث بن کلدیه بن عمرو ثقفی طبیب عرب نیز از دنیا رفت».^۳

^۱ - الکامل فی التاریخ ابن اثیر ج ۲ ص ۴۲۵

^۲ - العقد الفرید ابن عبد ربّه ج ۶ ص ۲۹۲ تاریخ طبری ج ۲ ص ۶۱۱ چاپ مؤسسه اعلمی بیروت المعارف ابن قتیبه ص ۲۸۳

^۳ - اسدالغایه ج ۲ ص ۴۱۳ البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۱۳۷ العقد الفرید ج ۵ ص ۵ و ج ۶ ص ۳۱۸ و ج ۶ ص ۳۸۷

لیث بن سعد از زهری نقل می کند که گفت: طعمای به ابوبکر اهدا شد و نزد او حارث بن کلدیه بود، و از آن غذا خوردند؛ پس حارث گفت: ما سم یک ساله خوردیم، و من و تو تا سر سال حتماً می میریم! و هر دو، در یک روز و بعد از گذشتن یک سال از دنیا رفتند.^۱

مؤلف می گوید: دوست دارم بگویم ابوسفیان که متخصص در آدم کشی بود و مردی را برای کشتن پیامبر فرستاده بود.^۲ در مدینه و در کنار عمر و عثمان بسر می برد.

معاویه هم در مدینه بسر می برد و او دارنده ی این نظریه ی مشهور است که می گوید: «خداوند لشکریانی از عسل دارد».^۳

بخاطر اقتضای مصالح سیاسی عمر دفن رسول خدا را تا دو روز دوشنبه و سه شنبه به تأخیر انداخت و بعضی گفته اند سه روز به تأخیر انداخت.^۴

اما مصلحت سیاسی اقتضا کرد که عمر همان شب که ابوبکر مُرد «شب سه شنبه»، قبل از آنکه مردم بیدار شوند او را دفن نمایند. لذا مردم در مراسم دفن او شرکت نکردند.^۵

^۱ - العقد الفرید ابن عبد ربه ج ۴ ص ۲۵۰ طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۱۹۸ مروج الذهب مسعودی ج ۲ ص ۳۰۱

^۲ - دلائل النبوة بیهقی ج ۳ ص ۳۳۴

^۳ - مختصر تاریخ ابن عساکر ج ۲۴ ص ۲۴

^۴ - تاریخ طبری ج ۲ ص ۴۴۲ و ۴۴۳ تاریخ ابن الوردی ج ۱ ص ۱۳۰

^۵ - تاریخ طبری ج ۳ ص ۶۲۲ تاریخ ابی زرعة الدمشقی ص ۳۴ تاریخ ابی الفداء ج ۱ ص ۲۲۲

و اگر این امور را ملاحظه کنیم و با حالت دشمنی و نزاع بین ابوبکر و عمر و رغبت ابوبکر در عزل او از خلافت جمع نمائیم قضیه واضح تر می شود، زیرا ابوبکر گفته است: برای او «عمر» بهتر است چیزی از امور شما را بعهده نگیرد.¹

کیفیت قتل اصحاب ابوبکر

مجموعه یاران ابوبکر و عمر که در حوادث سقیفه و بعد از آن، آنها را کمک کردند بسیار بودند و طبیعی است که این مجموعه از جهت انسجام با ابوبکر و عمر به دو گروه و حزب تقسیم شوند. مجموعه ی ابوبکر در افرادی چون خالد بن ولید و ابوعبیده ی جراح و عتاب بن اسید و مثنی بن حارثه ی شیبانی و معاذ بن جبل و بلال و انس بن مالک و شرحبیل بن حسنہ نمایان می شدند. که سوءرابطه ی این افراد با عمر بن الخطاب ثابت شده است و از طرفی امویان هم به سه حزب تقسیم می شدند. عده ای از آنها مثل محمد بن ابی حذیفه و خالد و عمرو و ابان فرزندان سعید بن العاص، علی بن ابی طالب مرا یاری می کردند، و عده ای مانند عتاب بن اسید اموی «والی مکه از طرف ابوبکر» فقط ابوبکر را یاری می کردند و گروهی نیز از حزب عمر بودند که آنها عبارت از، عثمان بن عفان و معاویه و عتبہ و ابوسفیان و ولید بن عقبه و سعید بن العاص بودند.

¹ - تاریخ طبری ج 2 ص 618

و ثابت شد که ابوبکر و همراه او عتاب بن اسید از آن غذای مسموم خوردند و به هلاکت رسیدند. و خط اموی سعی کردند در آن حادثه ی هولناکِ مسموم کردنِ آن سه نفر، بعضی از حقایق را تغییر دهند، لذا ذکر کردند که عتاب بن اسید تا سال بیست و دو زنده بود. لکن ابن حجر عسقلانی این مطلب را رد نمود و گفت: محمد بن اسماعیل از نقل کنندگان این روایت است و او همان ابن حذافه ی سهمی است که روایت او را ضعیف می شمارند.^۱

و ظاهر امر نشان می دهد که کشندگان ابوبکر، عتاب بن اسید را هم کشتند. و عمر بخاطر حوادث قتل مالک بن نویره و اصحاب او و زنای با همسرش توسط خالد، خواستار قتل او شد، اما ابوبکر به رغم شنیع بودن عمل خالد موافقت نکرد. و اولین عمل عمر بعد از رسیدنش به قدرت در عزل خالد بن ولید نمایان شد. سپس او را در حِمص در سال بیست و یک هجری به قتل رساند. خالد سخت ترین دشمنان عمر و دارنده ی بزرگترین لشکر در عراق بود.

و فرمانده ی نظامی دوم در عراق شرحبیل بن حسنه بود که به حبشه مهاجرت کرد و از سابقین در اسلام بوده و از فرماندهان فتح عراق بشمار می آمد.

^۱ - الاصابه، ابن حجر ج ۲ ص ۴۵۱

ابوبکر او را فرماندهی لشکری از لشکریهای عراق قرار داد و بر او اعتماد نمود لکن عمر بن الخطاب «در هنگام رفتن به جبایه» شرحبیل بن حسنه را برکنار نمود، و سربازان او را دستور داد تا بر امرای سه گانه دیگر پراکنده شوند. شرحبیل بن حسنه به عمر گفت: ای امیرمؤمنان، آیا ناتوان شده ام یا خیانت کرده ام؟

گفت: عاجز نشدی و خیانت نکردی.

گفت: پس برای چه مرا عزل کردی؟

گفت: نمی خواستم تو را امیر نمایم در حالیکه با کفایت تر از تو را می یابم.

گفت: ای امیرمؤمنان در بین مردم «از ناتوانی و خیانت» مرا تبرئه کن و معذور بدار.

گفت: این کار را انجام خواهم داد. و چنانچه مطلبی خلاف آن می دانستم

چنین نمی کردم، آنگاه ایستاد و او را معذور کرد و تبرئه نمود.¹

اما شرحبیل چنان نبود که عمر می گفت، زیرا او تمامی اردن مگر طبریه را که اهلش با او مصالحه کردند، با جنگ فتح نمود.²

بنابراین او از سابقین و از مجاهدین و از فرماندهان مدبر بود ولی به رغم اینها عمر او را از مسئولیت کنار کشید.

¹ - مختصر تاریخ دمشق ابن عساکر ج 10 ص 290

² - مختصر تاریخ دمشق ابن عساکر ج 10 ص 290

و هنگامی که عمرو بن العاص را به جای او گذاشت، شرحبیل گفت: عمرو بن العاص دروغ می گوید، من با رسول خدا مصاحب شدم در حالی که عمرو از شترِ خاندان خود گمراه تر بود.^۱

پس از آن عمر، فرمانده ی سوم لشکر عراق را که از خط ابوبکر به شمار می رفت عزل نمود و او همان منثی بن حارثه شیبانی بود. که او را عمر عزل کرد و به جای او ابو عبید ثقفی را نصب کرد.^۲

و این سه فرمانده ی مشهور، در دوران خلافت عمر بن الخطاب به قتل رسیدند. زیرا منثی در جنگ جسر با ایران مجروح شد و بعد از آن به هلاکت رسید. و خالد بن ولید و شرحبیل بن حسنه برای فرار از عمر به ابو عبیده بن الجراح والی شام پناهنده شدند و در آنجا معاذ بن جبل و بلال بسر می بردند که مجموعه ای را بر ضد عمر تشکیل می دادند.

عمر معاویه را به ریاست بر ابن الجراح گماشت!^۳ و بعد از آن ابن جراح و معاذ و شرحبیل و بلال همزمان با هم از دنیا رفتند! و دولت ادعا کرد که بلال و جماعت او به نفرین عمر هلاک شدند! خالد در سال 21 هجری در شرایط مشکوک و مبهمی از دنیا رفت.

^۱ - مختصر تاریخ دمشق ج 10 ص 290 تهذیب الکمال ج 2 ص 188

^۲ - أسد الغابة ج 5 ص 60 و ج 6 ص 205 الاصابة ج 3 ص 316

^۳ - تاریخ طبری ج 3 ص 165

عمر، انس بن مالک والی ابوبکر بر بحرین را عزل کرد.^۱ و ابوهریره را به جای او گماشت، و انس موالی و طرفدار ابوبکر باقی ماند. ابوقحافه بعد از ابوبکر شش ماه و چند روز زنده ماند و در محرم سال دهم در مکه از دنیا رفت.^۲ در حالیکه خاندان ابوبکر از دارندگان عمر طولانی به شمار می روند و اگر ابوبکر را نمی کشتند مسلماً بیشتر زندگی می کرد، لکن او را کشتند و فرزندان او را نیز کشتند! مجموع این حوادث ثابت می کنند که عزل و قتل این گروه از یک جهت و با یک فرمان تحقق یافته و از طرف کسی بوده است که از این حالت سود می برد.

چه کسی طیب ابوبکر را به قتل رساند؟

حکومت ها و سائل مختلف را برای تحقق اهداف و مخفی نمودن اعمال خود استخدام می کنند. و طیب بی تردید بهترین وسیله برای کشتن قربانیان و از طرفی بهترین شاهد برای کشف جرائم بشمار می رود. لذا اطباء هم از جهت اولیای قربانیان و هم از جهت حکومتها در معرض قتل واقع می شوند.

^۱ - مختصر تاریخ دمشق ج ۵ ص ۷۳ عهد خلفاء راشدین ص ۱۲۱ تاریخ خلیفه ج ۳ ص ۱۶۵

^۲ - تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۱۷ مرآة یافعی ج ۱ ص ۱۴۰

اولیای عبدالرحمن بن خالد بن ولید، ابن اُثال، طبیب نصرانی را به قتل رساندند چون به دستور معاویه عبدالرحمن را کشته بود.^۱

و سلطان عبدالحمید عثمانی، سید جمال الدین اسدآبادی را بدست طیبی که برایش فرستاد به قتل رساند.

و طبیب نصرانی در زمان هارون الرشید با مشاهده ی چهره ی مبارکِ امام کاظم، موسی بن جعفر، بعد از شهادت، به قتل رساندن او را با سم کشف نمود. و بعد از آنکه ابوبکر سم خورد و بیمار شد او را به طبیب مشهور عرب حارث بن کلدی نشان دادند، زیرا از ابوبکر سؤال کردند: خوب است دنبال طبیب بفرستی، ابوبکر گفت: مرا معاینه کرد، گفتند: چه گفت؟ گفت: هر کار بخواهم بکنم.

و ابن کلدی به ابوبکر گفت: «غذائی آلوده به زهر یک ساله خوردی.» و بعد از شهادت دادن ابن کلدی به این مطلب، باز هم او را زهر خوراندند، پس مُرد و از طرف او راحت شدند.^۲

سپس دولت، ابوبکر را شبانه قبل از بیدار شدن مردم دفن کردند و وصیت او به خط عثمان نوشته شد.

و طبیب درباره ی امام حسن قبل از شهادتش چنین گفت: «او مردی است که سم احشا و امعای او را قطعه قطعه کرده است».^۱

^۱ - أُسدالغایة ج 3 ص 440 الاستیعاب ص 830 نسب قریش ص 327

^۲ - العقد الفرید ج 6 ص 292 تاریخ طبری ج 2 ص 611 المعارف ص 283 اسدالغایة ج 2 ص 413 البدایة و النهایة ج 10

چرا ابوبکر شبانه دفن شد؟

بعد از کشته شدن ابوبکر و دو مصاحب او با زهر، ابوبکر شبانه دفن شد زیرا در خبر آمده است که: وفات او شب سه شنبه اتفاق افتاد و دفن او در شب سه شنبه پیش از بیدار شدن مردم واقع شد.^۲

برنامه ی دفن سریع و شبانه ی ابوبکر در همان شب وفات موجب شد مسلمانان در مراسم دفن او حاضر نشوند، و آخرین دیدار را با جنازه اش نداشته باشند، و صورتش را نبینند!

و همین سرعت فوق العاده در دفن ابوبکر و استفاده از پرده شب و خواب مردم ثابت می کند که برنامه ی قتل ابوبکر و دو مصاحب او سیاسی بوده و از طرف افراد بانفوذ در قدرت و حکومت طراحی شده است، و چنانچه یهود او را به قتل رسانده بودند، مسلماً دولت از حضور مردم در دفن هراسان نمی شدند.

چرا عمر مجلس نوحه گری بر ابوبکر را منع کرد؟

بعد از مرگ ابوبکر با زهر، عایشه و ام فروه دختر ابوقحافه مجلس عزرا پیا کردند. اما عمر بر آن مجلس هجوم برد و بدون اجازه گرفتن مردان را بر آن داخل کرد و ام فروه را با تازیانه ی خود چنان زد که منجر به از هم پاشیدن آن مجلس شد.^۳ بنابراین حوادث به این ترتیب صورت

^۱ - تاریخ دمشق ج 12 ص 59 شرح حال امام حسن

^۲ - تاریخ ابی زرعۃ الدمشقی ص 34 تاریخ ابی الفداء ج 1 ص 222 تاریخ طبری ج 2 ص 622

^۳ - تاریخ طبری ج 4 حوادث سال ۱۳ کامل ابن اثیر ج 2 ص 204 کنز العمال ج 8 ص 118 کتاب الموت

گرفتند: کشتن او با زهر، کشتن و عزل اصحاب او، و کشتن طیب او، و دفن شبانه ی او، و منع مجلس نوحه گری و عزاداری بر او.

ماهیت روابط خاندان ابوبکر با عمر و عثمان

روابط خانواده ی ابوبکر با عمر و عثمان بعد از حادثه ی قتل ابوبکر بد شد. و رابطه ی عبدالرحمن بن ابی بکر با آندو چنان تیره گردید که عمر او را به «دوبیه ی سوء» یعنی حشره بد توصیف کرد.^۱ و او را در دستگاه دولت استخدام نکردند. عمر و عثمان درخواست های او را اجابت نکردند. و عمر ام فروه را با تازیانه خود زد! و ام کلثوم دختر ابوبکر ازدواج با عمر بن الخطاب را در دوره ی خلافتش رد کرد، و با طلحة بن عبیدالله ازدواج کرد.^۲ و عبدالرحمان و عایشه و محمد «فرزندان ابوبکر» و طلحه «پسر عموی او» بر عثمان شورش کردند و او را به هلاکت رساندند. و عمر با همسر سابق عبدالله بن ابی بکر بدون رضایت آن زن ازدواج کرد و مطلب عجیب آنست که عایشه فقط با عمر رابطه ی عالی داشت! ابن سعد به این سؤال پاسخ داده می گوید: آنها در مورد چگونگی مردن ابوبکر به عایشه دروغ گفتند.^۳

عمر عایشه را کمک کرد تا چیزهایی را که در زمان پدرش نمی توانست بدست آورد، تحصیل نماید. زیرا در عطاء حقوق او را بر تمام مردان و

^۱ - شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۹

^۲ - تاریخ طبری ص ۱۷۵ کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۵۴ المعارف ابن قتیبة ص ۱۷۵ طبقات ابن سعد ج ۸ ص ۴۶۲

^۳ - الطبقات الکبری ج ۳ ص ۲۷۰

زنان مسلمان برتری، و به او مقام و منصب فتوی داد. لکن بعد از مردن عمر بن الخطاب روابط عایشه و حفصه بد شد. و قطع رابطه و جدائی تا زمان مردن حفصه استمرار داشت.^۱

ما در موضوعات سابق تیره شدن روابط ابوبکر و عمر را بیان کردیم و گفتیم که عمر موجبات این تیرگی روابط را بیان نمود و در رأس همه آنها اعتقاد عمر به مقدم شدن ابوبکر بر او از روی ستم، و ظلم ابوبکر بر او بود، زیرا به فرزند خود عبدالله گفت: آیا از جلو افتادن احق پست بنی تیم بر من و از ظلم او بر من غافل هستی؟!^۲

همچنین گفت: از دست حقیر بنی تیم حسرت و تأسف می خورم، به ظلم بر من پیش افتاد و آنرا در حالی به من تحویل داد که گنه کار بود.^۳ و عمر بیان کرد که از ابوبکر خواسته بود تا از منصب خود به نفع او استعفا دهد. و ابوبکر گفت: چند روزی دیگر در اختیار تو خواهد گردید.^۴

و چون ابوبکر از وصیت شفاهی خود به نفع عمر پرده برداشت، بخاطر اتّصاف عمر به خشونت و بی رحمی، بعضی از اصحاب اعتراض کردند. لکن عمر به این وصیت اکتفا نکرد بلکه از ابوبکر درخواست کرد تا از منصب خود استعفا دهد و گفت: گمان کردم جمعه ای بر او نمی گذرد

^۱ - المعارف ابن قتیبة ص 550

^۲ - شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج 2 ص 29

^۳ - شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج 2 ص 31 و 34

^۴ - شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج 2 ص 31 و 34

^۴ - شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج 2 ص 31 و 34

مگر آنکه خلافت را به من باز می گرداند، اما تغافل کرد، بخدا سوگند بعد از آن حتی با یک کلمه مرا یاد نکرد تا آنکه به هلاکت رسید.

عمر همچنین گفت: آن چنان خلافت را به چنگ و دندان گرفت تا مردن او نزدیک شد و از آن مأیوس گردید. ابوبکر مدتی طولانی حکومت نکرد، لکن صبر عمر به پایان رسیده بود، ظاهر امر هم نشان می دهد که امویان از طولانی شدن مدت حکومت ابوبکر و از مردن عثمان بن عفان قبل از رسیدنش به قدرت که مساوی با نابود شدن بهره ی امویان در خلافت بود، بیم ناک شدند. زیرا کسی که از آنها باقی می ماند از آزادشدگان بود. و افراد با سابقه ی آنها در اسلام خالد و ابان، دو فرزند سعید بن العاص و عثمان بن عفان و ابو حذیفة بن عقبه «که سابقاً به قتل رسید» بودند. خالد و ابان مخالف حزب قریش و خاندان ابوسفیان و یاری کننده ی خلافت علی بن ابی طالب بودند و در جنگ اجنادین به مقام رفیع شهادت رسیدند.

قطع رابطه ی عایشه با بنی امیه از زمان معاویه شروع شد. و با قتل محمد بن ابی بکر بدست معاویه و ابن العاص آغاز گردید و پس از آن در قنوت خود بعد از نماز آندو را نفرین می کرد.¹ و معاویه همچون عمر او را با دادن عطایای فراوان راضی نمود، سپس او را با کشتن

¹ - تاریخ طبری ج 5 ص 105 حوادث سال 38 هجری کامل ابن اثیر ج 2 ص 413 حوادث سال 38 هجری البدایة و النهایة ج 7 ص 349 شرح نهج البلاغه ج 6 ص 88 خطبه 67

ابوبکر ابن ابی قحافه از دیدگاه پیروانش..... 203

عبدالرحمن بن ابی بکر به خشم آورد و چون بر امویان شورش کرد،
معاویه او را در همان سال کشتن برادرش به قتل رسانید.
لحظات جان کندن و مردن ابوبکر و وای و ویل نمودن او.^۱

^۱ - الصراط المستقیم ج 3 ص 116 الاستغاثه ص 22

از صراحت های ابوبکر

اکثریت موقع ها ابوبکر می گفت: آگاه باشید من شیطانی دارم که گاهی بر من چیره می شود.^۱

از صراحت های ابوبکر این گفتار اوست: ای کاش دانه ای پشکل بودم.^۲
وی نیز چنین گفت: ای کاش پر کاهی در میان خشتی بودم.^۳

و ابوبکر با صراحت چنین گفت: بخدا سوگند حتی اگر یک پا در بهشت بگذارم و یک پا بیرون آن، از مکر خدا ایمن نخواهم بود.^۴

ابوبکر گفت: خوشا بحال کسی که در نئئات از دنیا رفت یعنی در ابتدای اسلام قبل از آنکه فتنه ها به حرکت درآیند.^۵

و ابوبکر گفت: دوست داشتم درختی در کناره ی راه بودم و شتری مرا می خورد و با پشکل خود مرا بیرون می انداخت و بشر نبودم.^۶

و ابوبکر گفت: دوست داشتم سبزه ای بودم که چهارپایان مرا بخورند.^۷

^۱ - الامامة و السياسة ج 1 ص 16 تاریخ طبری ج 2 ص 460

^۲ - منتخب کنز العمال ج 4 ص 361

^۳ - منتخب کنز العمال ج 4 ص 361 الرياض النضرة ج 1 ص 134 منهاج السنة ابن تیمیة ج 3 ص 120

^۴ - تاریخ طبری ج 2 کنز العمال ج 5

^۵ - تاریخ الخلفاء سیوطی ص 98

^۶ - تاریخ طبری ص 41 الرياض النضرة ج 1 ص 134 منتخب کنز العمال ج 4 ص 361 ح 5536 تاریخ الخلفاء سیوطی ص 142

حلیة الالباء ج 1 ص 52 نورالابصار ص 60 طبقات الکبری ج 3 ص 195 الفتوحات الاسلامیه زینی دحلان ج 2 ص 304 حیاة

الصحابه ج 2 ص 99 من حیاة عمرین الخطاب 54

^۷ - تاریخ الخلفاء سیوطی ص 104

و گفت: من دوست داشتم از امور شما دور بوده و در میان اسلاف گذشته ی شما بسر می بردم.^۱

حافظ ابن ابی شیبیه و دیگران روایت کرده اند: ابوبکر نگاهش بر پرنده ای بر فراز درختی افتاد. پس گفت: خوشا به حالت ای پرنده بر درخت می نشینی و میوه اش را میخوری در حالی که نه حسابی بر تو باشد و نه عذاب و گرفتاری من دوست دارم درختی در کنار راه بودم و شتر راهگذار مرا میخورد و در لابلای سرگین خود مرا بیرون می انداخت و من هرگز بشر نبودم.^۲

و به روایت دیگر گفت: خوشا به حالت ای گنجشک! از میوه های درختان میخوری و بر فرازشان پرواز می کنی نه حسابی بر تو باشد و نه عذابی به خدا سوگند دوست داشتم قوچی بودم و آن قدر کسانم مرا پرورش می دادند که چاق ترین قوچ می شدم آنگاه مرا ذبح میکردند پس مقداری از گوشتم را بر روی آتش سرخ میکردند و مقدار دیگرش را می پختند سپس مرا می خوردند و آنگاه... و من به صورت بشر خلق نشده بودم.^۳

^۱ - تاریخ طبری ج 2 ص 618 چاپ اعلمی بیروت

^۲ - ریاض النظره محب طبری ج 1 ص 134 تاریخ الخلفاء سیوطی ص 142 اواخر شرح حال عمر نیز جامع الاحادیث سیوطی به شرح کنز العمال ج 12 ص 528 با اسناد متعدد مضامین مختلف به نقل ابن ابی شیبیه و حاکم هناد سری.

^۳ - کنز العمال ج 12 ص 528

و در روایت دیگر آمده که گفت: ای کاش من موئی بودم در پهلوی بنده
مومنی.^۱

و در روایت ابن تیمیه آمده که گفت: ای کاش مادرم مرا نزائیده بود. ای
کاش من کاهی بودم در خشتی.^۲

^۱ - کنز العمال ج 12 ص 528 به روایت از احمد حنبل

^۲ - منهاج السنه ج 3 ص 120 ابن شیه در تاریخ مدینه ص 921 و 922

وصیت جعلی ابوبکر نسبت به خلافت عمر

طبری و سایر مورخین می‌نویسند که ابوبکر در مرض مرگ خود، عثمان را طلبید و گفت بنویس: بسم الله الرحمن الرحيم. این است آن عهد و وصیتی که ابوبکر بن ابی قحافه به مسلمانان می‌کند: اما بعد، و پس از آن بیهوش شد و مطلب از دست او بدر رفت. عثمان از پیش خود نوشت: اما بعد، من عمر بن خطاب را خلیفه برای شما قرار دادم. و من نسبت به شما در انتخاب بهتر از او کوتاهی نکرده‌ام.

و سپس ابوبکر به هوش آمد و به عثمان گفت: برای من بخوان! عثمان آنچه را که نوشته بود برای او خواند. ابوبکر تکبیر گفت و گفت: چنین می‌یابم که ترسیدی اگر من در این بی‌هوشی ناگهان بمیرم، مردم در امر خلافت اختلاف کنند؟! عثمان گفت: آری! ابوبکر گفت: خداوند تو را از اسلام و از اهل اسلام جزای خیر دهد. و تا اینجا را که عثمان نوشته بود ابوبکر تثبیت نموده و به حال خود باقی گذاشت. در حالیکه زمانی که پیامبر در بستر بیماری و شهادت بودند و وقتی از مردم تقاضای کاغذ و دوات کردند عمر به آن حضرت گفت او را رها کنید که هذیان می‌گوید معاذ الله حال ابوبکر که در حال مرگ است و از هوش رفته و به هوش آمده هذیان نمی‌گوید. نکته بعد اینکه پیامبر نباید جانشین انتخاب کند ولی ابوبکر باید جانشین انتخاب کند!! و عمر حرف ابوبکر را سند می‌

داند اما حرف پیامبر را در روز غدیر و حدیث ثقلین و منزلت قبول نمی کند.^۱

بسی تعجب است از کسانی که می گویند ابوبکر با اجماع مردم روی کار آمد. حال ما می پرسیم در مورد عمر چه می گوئید آیا او هم با اجماع مردم روی کار آمد یا می خواهید بگوئید ابوبکر خود اجماع امت بوده است؟ ضمناً همین عمر زمانی که پیامبر در بستر شهادت بودند و طلب کاغذ و دوات نمودند به ایشان گفت او را رها کنید او هذیان می گوید در حالی که خداوند در قرآن می فرماید او غیر از وحی سخنی نمی گوید آن وقت ابوبکر که دائم از هوش می رفته و به هوش می آمده هذیان نمی گوید. و عمر حدیث غدیر و سفینه نجات و ثقلین و خلقت و طیر مشوی و آیات تبلیغ و منزلت و تطهیر و... را کنار گذاشته و همه را نشنیده گرفت و به عنوان سند آنها را قبول نداشت اما حرف ابوبکری که خود در زمان خلافتش می گفت مرا رها کنید که من بهترین شما نیستم را سند محکم به حساب آورده و به مردم می گفت که من خلیفه هستم.

^۱ - تاریخ طبری طبع استقامت ج ۲ ص ۶۱۸ و ص ۶۱۹ و طبع دارالمعارف ج ۳ ص ۴۲۹ الرياض النضرة ج ۳ ص ۶۶

فضائل حضرت علی از زبان ابوبکر

عایشه گوید ابو بکر را دیدم که بسیار به چهره علی بن ابی طالب نگاه میکند پس گفتم: ای پدر، همانا تو زیاد به چهره علی نگاه می کنی علت چیست؟ گفت: دخترم از رسول خدا شنیدم که می فرمود: نظر کردن بر چهره علی عبادت است.^۱

از ابن عمر روایت شد که ابو بکر گفته است: رعایت کنید محمد را در مورد اهل بیت او. یعنی حفظ کنید حرمت او را در میان اهل بیتش، پس اهل بیت آن حضرت را اذیت نکنید.^۲

از حارث ابن اعور روایت شد که روزی پیامبر اکرم در میان جمعی از یاران خود حاضر بود، پس فرمود: به شما نشان می دهم آدم را از جنبه علمش و نوح را از جنبه فهمش و ابراهیم را از جنبه حکمتش، پس چیزی نگذشت که علی آمد. ابوبکر عرضه داشتن: یا رسول الله مردی را با سه نفر از پیامبران برابر کردی، به به به این مرد، او کیست، ای رسول خدا؟ پیامبر اکرم فرمود: آیا او را نمی شناسی ای ابا بکر؟ ابو بکر عرض کرد: خدا و رسولش داناترند. حضرت فرمود: او ابو الحسن علی بن ابی طالب

^۱ - البدایة و النهایة ج 7 ص 358 تاریخ الخلفاء ص ۹۶ ابن مغازلی مناقب ص 210 ح 252 تاریخ دمشق ج 2 ص 391 ح 895 المجالسه و جواهره دینوری ص ۵۱۴ مناقب خطیب خوازمی ص ۲۶۱ مسلسلات ابن جوزی ص ۱۷ ش ۳۱ ریاض النضره ج ۲ ص ۱۷۲ و ۱۷۳ بیروت ذخائر العقبی ص ۹۵ مناقب المرتضویه ترمذی حنفی ص ۸۳ صواعق المحرقه ص ۱۰۶ لثالی مصنوعه سیوطی ص ۱۷۷ التعقیبات سیوطی ص ۵۷ فتح المبین ذینی دحلان ص ۱۵۷ مناقب العشره نقشبندی ص ۳۴ و ۳۶ مناقب سیدنا علی عینی ص ۱۹ وسیلة المال حضرمی ص ۱۳۴ روض الازهر سید شاه تقی علی ص ۹۷

^۲ - ینایع الموده باب 54 ص 194 و 356 کنز العمال ج 13 ص 638 مؤسسة الرسالة بیروت چاپ ۵ الدر المنثور ج ۶ ص ۷

است. پس ابو بکر گفت: به به به تو ای ابو الحسن، مثل تو کجا خواهد بود ای ابو الحسن.^۱

از زید بن علی بن الحسین روایت شد که گفت: از پدرم علی بن الحسین، شنیدم که می فرمود: از پدرم حسین بن علی شنیدم که می فرمود: به ابو بکر گفتم، ای ابو بکر، بهترین مردم بعد از رسول خدا چه کسی است؟ به من گفت: پدر تو،...^۲

از معقل بن یسار مزنی روایت شد که گفت: از ابوبکر شنیدم که میگفت: علی بن ابی طالب از اهل بیت و خاندان رسول خدا.^۳

ابن عباس گوید: ابوبکر و حضرت علی بقصد زیارت قبر رسول الله خواستند وارد در محل قبر بشوند حضرت علی گفت پیش برو و جلو حرکت کن؛ ابو بکر گفت: من هرگز بر مردی تقدم نمی جویم که خود شنیدم رسول خدا صلی در باره او می فرمود: علی نزد من منزلتی را دارد که من آن منزلت را در پیشگاه پروردگارم دارم.^۴

از قیس بن حازم روایت شد که: ابو بکر با علی بن ابی طالب ملاقات کرد، پس ابو بکر به چهره علی نگاه کرده و تبسم می نمود، علی به او

^۱ - مناقب خوارزمی فصل 7 ص 45 ارجع المطالب ص 454

^۲ - کنز العمال ج 12 ص 489 مؤسسة الرسالة بیروت چاپ پنجم

^۳ - کنز العمال ج 13 ص 115

^۴ - ریاض النضرة ج 2 ص 106 و 203 ذخائر العقبی ص 64 صواعق المحرقة ص 106 توضیح الدلائل شافعی ص 239 وسیلة النجاة

محلی هندی ص 134 وسیلة المال حضرمی ص 113 مناقب العشرة نقشبندی ص 12 روض الازهر قلندر هندی ص 97 مناقب

سیدنا علی عینی ص 39 ارجع المطالب تسری ص 468

فرمود: چرا تبسم می کنی؟ گفت: شنیدم پیامبر اکرم می فرمود: هیچ کس بر صراط نمی گذرد، مگر کسی که علی برایش گذرنامه صادر کرده باشد.^۱

خوارزمی با نقل سند از عثمان، عمر ابن خطاب، از ابوبکر که گفت: شنیدم از رسول خدا که می فرماید: همانا که خداوند از نور صورت علی ابن ابی طالب فرشتگانی آفرید که خداوند را تسبیح گویند و تقدیس نمایند و ثواب آن را برای دوستان علی و دوستان فرزندانش ثبت و ضبط کنند.^۲

علامه عینی با ذکر سند از ابوبکر روایت می کند که پیامبر فرمودند: گویا هنگامی که از درخت خرمائی بگوش حضرت رسید فرمود: آیا می دانید نخل صیحانی چه گفت؟ ما گفتیم خدا و رسول اش بدان آگاه تر است. پیامبر فرمود درخت نخله صیحانی فریاد زد این محمد رسول الله است و وصیش علی ابن ابی طالب است.^۳

^۱ - ابان السمان در الموافقه ص 137 الصواعق المحرقة ص 126 ابن مغازلی شافعی در مناقب علی علیه السلام ص 119 ذخائر العقبی ص ۷۱ ریاض النضره ج ۲ ص ۱۲۲ و ۲۰۳ ج بیروت مناقب المرتضویه ترمذی ص ۹۱ اسعاف الراغبین ابن صبان مصری ص ۱۷۹ الروض الازهر سید شاه تقی ص ۹۷ وسیلة النجاة محمد مبین هندی ص ۱۳۵ وسیلة المال حصرمی ص ۱۲۲ مناقب العشرة نقشبندی ص ۱۷ ینایع المودة ص ۲۰۷ و ۲۸۵ و ۴۱۹ ج استامبول حاشیة السیرة النبویه ذینی دحلان ج ۲ ص ۱۶۱ ارجع المطالب ص ۵۵۰ مناقب علی ابن ابی طالب عینی مصری ص ۴۵ تاریخ بغداد ج ۱۰ ص ۳۵۷

^۲ - مقتل الحسین خوارزمی ص ۹۷

^۳ - مناقب علی علامه عینی ص ۱۵

ابن حجر عسقلانی نقل از ابولاسود دوئلی نموده که گفت: شنیدم ابوبکر می گوید: ای مردم بر شما باد به علی ابن ابی طالب، پس همانا که من شنیدم رسول خدا می فرماید: علی بعد از من بهترین کسی می باشد که خورشید بر او تابیده و غروب نمود است.^۱

علامه خطیب بغدادی به نقل از انس بن مالک از عمر بن خطاب از ابوبکر از ابوهریره آورده است که گفت: در حالی وارد پیغمبر شدم که مقداری خرما جلوی پیغمبر بود. پس سلام کردم و بعد از جواب سلام مشتی از آن را به من داد و چون من شمردم هفتاده سه دانه بود. آنگاه از نزد پیغمبر سراغ حضرت علی رفتم و در نزد او هم مقداری خرما بود و او هم بعد از این که من سلام کردم و جواب داد مشتی از آن خرماها را به من داد و چون آنها را شمردم بدون کم زیاد هفتاد سه دانه بود، پس من با تعجب زیاد از همعددی خرماهای آن حضرت و علی را که مایه تعجب من شده بود گزارش دادم.

پیغمبر تبسم نمود و فرمود: ای ابوهریره مگر نمی دانی که دست من و دست علی ابن ابی طالب در عدل یکسان و مساوی است.^۲

علامه محب الدین طبری و دیگر علمای سنی نقل کرده اند از ابوبکر که گفت: دیدم رسول خدا خیمه ای برافراشته و بر غوس عربی تکیه داده و

^۱ - لسان المیزان ج ۶ ص ۹۱

^۲ - تاریخ بغداد ج ۸ ص ۷۶ تاریخ مدینه دمشق ج ۲ ص ۴۳۸ ش ۹۵۲ کفایة الطالب شافعی ص ۱۲۷

علی و فاطمه و حسن و حسین در داخل خیمه اند، پس پیغمبر فرمود: ای گروه مسلمانان من با کسی که با اهل خیمه سازگار باشد سازگارم و با جنگجوی با آنها جنگجویم و با دوستداران ایشان دوستم، آنها را دوست ندارد مگر سعید زاده پاک مولد و دشمن ندارد مگر شقی زاده پست مولد.^۱

ابن حجر عسقلانی با ذکر سند از ابوبکر روایت می کند که: همانا بر پل صراط گردنه ای «مسیر تنگی می باشد» که احدی از آن نگذرد مگر با جواز عبور علی ابن ابی طالب.^۲

علامه محب الدین طبری به روایت از حافظ ابن سمان نقل از شعبی نموده که ابوبکر نگاه به علی ابن ابی طالب کرد گفت: کسی که خرسند و خوشحال گردد از نگاه کردن به نزدیکترین نزدیکان پیامبر و بالاترین بی نیاز شونده از ناحیه حضرتش در رابطه با بهره برداری مقام نبوتش و برخوردارترین کسی از حیث مقام و منزلت در نزد او پس باید به علی ابن ابی طالب نگاه کند.^۳

^۱ - ریاض النضره ج ۲ ص ۴۸۹ ج خانجی مصر و ص ۱۳۶ ج مصر مناقب خطیب خوارزمی ص ۲۱۱ اواسط فصل ۱۹ مرآة المومنین ولی الله لکهنوی ص ۸۴ الامام علی توفیق ابوعلم مصری ص ۶۶ ارجع المطالب ص ۳۰۹

^۲ - لسان المیزان ج ۴ ص ۱۱۱ ج حیدر آباد و ص ۱۲۹ ج مصر

^۳ - ریاض النضره ج ۲ ص ۱۰۷ بیروت مناقب خوارزمی پایان فصل ۱۴ ص ۹۸ نظم درر المسطین زرنندی ص ۱۲۹ تاریخ مدینه دمشق ص ۱۶۲ و ج ۳ ص ۷۰ ش ۱۱۰۰ کنز العمال ج ۱۳ ص ۱۱۵ صواعق المحرقة ص ۱۰۶ فتح المبین زینی دحلان ج ۲ ص ۱۶۰ و ۱۶۱ مفاتیح النجا بدخشی ص ۲۹ روض الازهر سید شاه تقی علی ص ۳۶۲ ارجع المطالب ص ۴۶۷ مناقب علامه عینی ص ۴۹

علامه ادیب ابن درید در کتاب المجتبی با ذکر سند از انس بن مالک نقل کرده که بعد از وفات رسول الله مرد یهودی داخل مسجد شد و سراغ وصی پیغمبر را گرفت، پس مردم با اشاره به ابوبکر وی را معرفی کردند، مرد یهودی به نزد او رفت و گفت: می خواهم از مسائلی پرسش کنم که جز پیامبر یا وصیش آنها را نمی داند. ابوبکر گفت هرچه می خواهی سوال کن. یهودی گفت: به من خبر بده از آنچه برای خدا نیست و از آنچه خدا نمی داند؟؟؟ ابوبکر گفت: ای یهودی اینها سوالات زنادقه و منکران خدا و دین است، و او و مسلمانان وی را طرد کردند. پس ابن عباس که حاضر در مجلس بود گفت: شما با این مرد یهودی با انصاف عمل نکردید. ابوبکر گفت مگر نشنیده ای چه می گوید؟ ابن عباس گفت: اگر جوابی برای او دارید که هیچ و گرنه وی را نزد علی ابن ابی طالب ببرید تا به سوال های او پاسخ بدهد، زیرا من خودم شنیدم که رسول خدا درباره علی فرمود: "الهم اهد قلبه و ثبت لسانه" تار شما خدایا دلش را «بدانچه حق است» رهنمود کن و زبانش را «از خطاء لغزش» باز دار. پس ابوبکر و حاضران برخاسته باتفاق مرد یهودی به سراغ علی رفتند و اجازه گرفتند بر حضرتش وارد شدند، آنگاه ابوبکر گفت: ای ابوالحسن، این مرد یهودی از من سوال های زندیقان را می کند.

امیرمومنان فرمود ای یهودی چه می گوئی؟ یهودی گفت: من سوال هایی از شما می کنم که جز پیامبر یا وصیش آنها را نداند. علی فرمود:

بگو. یهودی همان سه سوال را مطرح کرد. حضرت علی ابن ابی طالب فرمود: اما آنچه را که خدا نمی داند پس مضمون گفتار شما مردم یهود است که می گوید: عزیز پسر خدا است. و خدا برای خدا فرزندى نمی شناسد. واما آنچه را می گویی نزد خدا یافت نمی شود پس آن ظلم به بندگان است که خداوند منزله از آن است. و آنچه را برای خدا نیست، شریک است.

آن مرد یهودی با شنیدن این جواب ها گفت: "اشهد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله" و ابوبکر و مسلمانان حاضر در مجلس همه به امیرالمومنین گفتند: "یا مفرج الكرب" ای زدااینده افسردگی ها و بر طرف کننده غم ها و غصه ها.^۱

¹ - علی ابن ابی طالب امام العارفین احمد بن صدیق غمارى ص ۹۹ المجتبی ص ۳۵ در بحر المناقب ص ۷۶

شکایت امام حسین به رسول الله از ابوبکر

خوارزمی از بزرگان اهل سنت می نویسد: وقتی تیر به قلب مقدس سید الشهداء حسین اصابت کرد دست مبارکش را از خون پر کرد و به آسمان پاشید و بار دوم به سر و صورت کشید و فرمود: «بخدا سوگند همین طور جدم رسول خدا را ملاقات می کنم و به او عرض خواهم کرد که یا رسول الله، سران سقیفه «ابوبکر و عمر» مرا کشتند».¹

¹ - مقتل خوارزمی ج 2 ص 34

اللهمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ
مِنْ هَجْرِكَ يَا حَبِيبُ قَلْبِي قَدْ ذَابُ
أَنْظُرْ نَظْرًا إِلَى يَابْنِ الْأَطْيَابِ
إِنْ غَبْتَ لِدُنْبِنَا فَتُبْنَا تُبْنَا
أَوْ غَبْتَ مِنَ الْعِدَى ۖ فَمَا لِلْأَحْبَابِ
الْجَوْرُ فَشَا عَلَى الْمُحِبِّينَ فَقُمْ
يَا مُنْتَقِمًا بِأَمْرِ رَبِّ الْأَرْبَابِ¹

از هجران و دوری تو ای حبیب دلم آب شد،
ای پسر پاکان و زاده طیبان نظری به سوی من افکن.
اگر غیبت تو بخاطر گناه ماست توبه کردیم توبه کردیم
و اگر از دشمنان پنهانی، دوستان چه کنند
ستم بر محبان تو فراگیر شد پس به پا خیز
به پا خیز ای منتقم به امر خدا و به اذن رب الارباب.
عزیز خواننده حالا خودتان قضاوت کنید.
پناهندگان آستان علی بن موسی الرضا علیه السلام
مرتضی امینی – محمد امینی

¹ - مکیال المکارم ج 1 ص 296